الاصول الاربعة

في

ترديد الوهابية

تاليف

اعلحضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندى مجددى

تاريخ تاليف

١٣٤٦ هـ - ١٩٢٨ م

زير نگرانى

ابو الرياض مولوى حكيم محمد معراج الدين احمد

صاحب مدير اخبار الفقيه امرتسر

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



HAKÎKAT KİTÂBEVİ
Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083
Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com
e-mail: info@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
MAYIS-2010

الاصول الاربعة

فى

ترديد الوهابية

تأليف

اعليحضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندى مجددى

* المتوفى سنة ١٣٤٩ هـ . ١٩٣١ م .

زير نگرانى

ابو الرياض مولوى حكيم محمد معراج الدين احمد

صاحب مدير اخبار الفقيه امرتسر

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول-تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣١	١٣٨٨	٢٠١٠

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى . اما بعد این چند فقره ایست که از نسمات قدس ورشحات انس بخاطر فاتر این قلیل البضاعة ریخته اند خواستم که از جهت یادگار بقید تحریر آیند تا برادران ملت ومذهب ازان منتفع شوند مخفی مباد که درین زمان فرقهٔ از اهل هوا در اسلام پیدا شده است که خود را اهل حدیث مے نامند ودر مقابلهٔ اهل السنة والجماعة خصوص مقلدین مذهب حنفیه کارروائیهای مخالفانه به پیمانهٔ اعلی بعمل می آرند ودر پس اطفاء نور ملت ومذهب بجان کوشان اند وبسا عوام را در دام فریب خود آورده هم مشرب خود نموده اند واستاد اول این طائفه در هندوستان مولوی اسمعیل دهلوی است که تقریباً در سنه
١٢٥٠ دوازده صد وپنجاه هجری در هند ظهور کرده بود وکتاب التوحید محمد بن عبد الوهاب نجدی(١) را بزبان فارسی ترجمه کرده بنام تقویة الایمان در هند شائع نمود وبعد ازان صراط مستقیم وغیره رسائل را برائے فریفتن مسلمانان وراهزنی اسلام تالیف نمود شاگردان او چون عبد الله غزنوی ونذیر حسین دهلوی وصدیق حسن خان بهوپالی ورشید احمد گنگوهی(٢) وبعض افراد مدرسهٔ دیوبندیه وتلامیذ اینها بر آن افزودند وکتب ورسائل ودفاتر کثیره تالیف نمودند وبسیارے از خلق الله را در دام تزویر خود آوردند متأخرین این فرقه دو نوع روش اختیار کردند یک فرقه ظاهر ظهور خود را اهل حدیث گفته از تقلید شخصی انکار کردند واکابر امت مرحومه را از طبقه علماء وصلحاء واولیاء مشرکین ومبتدعین گفتند. فرقهٔ دیگر

علامه محمد عبد الرحمن السلهتی مولوی نذیر حسین را ردیه تألیف کرده است فارسی نام وی (سیف الابرار) است.

(١) محمد بن عبد الوهاب النجدی مات سنة ١٢٠٦ هـ. [١٧٩٢ م.]

(٢) رشید أحمد توفی سنة ١٣٢٣ هـ. [١٩٠٥ م.]

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، ویهودیان در نشر سخنهای فاسدهٔ حاخامهای خود اقدام میکنند وکتابخانهٔ حقیقت در شهر استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید وماسونها إمحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل وعلم وانصاف دارد فهم میکند حقیت یکی از اینها ویاری میکند بنشر کردن آن ودر رسیدن سعادت دارین همه خلایق وسیله بی شود. سودترین خدمت وعزیزترین بهره برای بشریت اینست.

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş. 29 Ekim Cad. No. 23 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

بطریق نفاق خود را در پردۂ حنفیت مستور داشتہ علاً حنفی میباشند اما اعتقاداً با فرقۂ اولی ہمنفس وہم قفس اند وسبب اخفاء این فرقہ ارادۂ اضلال عوام مسلمانان احناف است کہ درصورت اظہار وہابیت نفرت خلق را مدنظر داشتہ این حیلۂ اظہار حنفیت را سبب حصول مقصود خود دانستہ اند والحق باین حیلہ ومکر بمقصود خود رسیدہ اند پس ضرر این طائفہ در اغواء خلق اللہ وبرہم زنی عقاید اسلامیہ زیادہ از ضرر فرقۂ اولی است بنابران اکثر مخاطبہ در این رسالہ باہمیں فرقہ است اگر نظر بظاہرش کنی گوئی کہ پختہ مسلمان است واگر از خباثت باطنش خبردار شوی گوئی کہ بدتر از شیطان است ظاہرش بصلاح آراستہ با جامہ پاک سفید باریش دراز مشروع با اظہار تقوائے باگفتار نرم وشیرین باتحمل اذی از عوام الناس وباطنش پُر از خباثت طعن ولعن بر کافہ امت مرحومہ وانکار از طرق مشائخ سلاسل اربعہ وانکار از تقلید مذاہب اربعہ وانکار از کرامت اولیاء اللہ وشرک دانستن استمداد از ارواح طیبہ وانکار از ایصال ثواب بارواح اموات بتعیین دہم وچہلم وسالیانہ وانکار شفاعت رسول اکرم صلے اللہ علیہ وسلم الا ان یأذن اللہ لہ وحرام دانستن سفر بزیارت او صلے اللہ علیہ وسلم وحرام دانستن نداء غائب بلفظ یا رسول اللہ ونحو ذلک وحرام دانستن توسل بأرواح انبیاء وصلحاء الی غیر ذلک من سوء عقائدہم چونکہ ذکر عقائد وہابیہ درمیان آمد باید کہ چندے از عقائد ایشان منسوب بکتب مصنفہ آنہا برائے اعلام خلق اللہ ذکر شود اگرچہ نقل کفر کفر نباشد اما دل وقلم از ذکر آن میلرزد کہ ذکرش از سوء ادب خالی نیست ولو حکایۃً مگر ضرورت اعلام مقتضی آنست کہ ذکر آن کردہ شود بدان کہ مایۂ این طائفہ مسئلۂ توحید است وتوحید را مخصوص بجماعۂ خود میدانند

ودیگران را مشرک فی التوحید می پندارند اما احوال توحید آنہا این است:
(مسئلہ امکان کذب باریتعالیٰ) یعنی ممکن است کہ حق تعالیٰ دروغ گوید عیاذاً
باللہ۔ وحق تعالیٰ را از جہت ومکان منزہ دانستن بدعت وگمراہی است
ملخصاً ایضاح الحق اسمٰعیل[۲] ص۳۵ وصیانۃ الایمان ص۵ مؤلفہ شہو الحق شاگرد
نذیر حسین[۳] و براہین قاطعہ مصدقہ رشید احمد گنگوہی ص۲ حق تعالیٰ برعرش نشستہ
است برکرسی ہردو پائے خود داشتہ است وکرسی ازان چرچر میکند وحیدالزمان
درترجمہ قرآن درحاشیہ آیۃ الکرسی صفات او تعالیٰ حادث اند علم تفصیلی او
تعالیٰ ہم حادث است۔ اقامۃ البرہان عبدالاحد غازیپوری وازاحۃ العیب
او تعالیٰ پیش ازخلق آسمان وزمین درہوا می ماند۔ فتاوی محمدیہ ص۲ سطر۲۳۔
اینست عقاید آنہا درباب توحید۔ الآن دربارۂ رسالت باید شنو د آنحضرت
خاتم النبیین نیست کہ الف لام برائے عہد خارجی است جامع الشواہد بحوالہ
نصر المومنین ص۲ و۱۲ مؤلفہ صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم
نیستند جامع الشواہد بحوالہ کتاب رد تقلید ص۱۲ مطبوعہ صدیقی باراول مؤلفہ
صدیق حسن خان تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمقدار تعظیم برادر کلان
کردن باید تقویۃ الایمان بلفظہ ص۶ سطر ۲ و ۳ مؤلفہ مولوی اسمٰعیل دہلوی
ہر مخلوق خورد باشد یا کلان در پیش شان او تعالیٰ از چمار[۱] ہم ذلیل است
تقویۃ الایمان ص۱۴ سطر ۱۔ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در قبر حیات ندارد بلکہ
مرد وخاک شد۔ تقویۃ الایمان سفر بقبر محمد و مشاہد او و مساجد او وسفر بقبر نبی
یا ولی ودیگر بتان وغیرہا شرک اکبر ست تقویۃ الایمان ص۶۴ وکتاب التوحید
محمد بن عبدالوہاب ص۱۳۲ علم غیب آنحضرت را آنچہ او را اللہ تعالیٰ عطا کردہ است

---

[۱] چمار در اصطلاح ہند طائفہ ارذال است کہ کار شان پوستہائے جانوران کنند۔

(۲) اسماعيل بن عبد الغني بن شاه ولي الله الدهلوي در سال ١٢٤٦ هـ. مرده است.
(۳) نذير حسين مات سنة ١٣٢٠ هـ. [١٩٠٢ م.] تلميذ اسحاق بن محمد افضل بن عبد العزيز الدهلوي ، محمد اسحاق النجدى مات سنة ١٢٦٢ هـ. [١٨٤٥ م.]

اعتقاد کردن بد است. تقویة الایمان ص۲۶ خیال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز
بدتر از خیال گاو خر است. صراط مستقیم ص۹۳ مؤلفه مولوی اسمعیل عصاے
من از محمد بهتر است در قتل مار وغیره. اوضح البراهین ص۱۰ بحواله سید احمد جلال دن
اولیا و انبیا بیکاراند. تقویة الایمان ص۲۹. انبیاء و اولیاء هیچ قدرت ندارند و
نمی شنوند. ص۲۳ و ۲۹ نظیر او علیه السلام دیگر نبی هم پیدا شدن ممکن است
تقویة الایمان ص۳۰. آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در علم غیب چه خصوصیت است
اینچنین علم زید و عمرو و بکر بلکه هر کودک و دیوانه بلکه جمیع بهائم و حیوانات را هم
حاصل است و بنص ثابت نیست. حفظ الایمان مؤلفه اشرف[3] علی تهانوی
ص۸. آنحضرت را علم از ملک الموت و شیطان کم است هرکه عقیدهٔ آن کند که علم او
علیه السلام از ملک الموت و شیطان زیاده است و بنص ثابت است این شرک است.
براهین قاطعه ص۵۱. اجماع امت که سند آن بما معلوم نباشد حجت شرعی نیست
معیار الحق ص۱۲. از خواندن کتب متداوله فقه آدمی کافر می شود. باید که آن کتب
سوختانیده شوند بوی غسلین از مولوی عبد الجلیل سامرودی. در وقت ضرورت
پیغمبران و شهیدان و فرشتگان را ندا کردن شرک است. تقویة الایمان ص۸. انبیاء
و اولیاء را شفیع خود دانستن شرک است. تقویة الایمان ص۶. این زمانه را تمام
مردم کافراند. تقویة الایمان بلفظه ص۱۵. رامچندر کشن جی لچهمن این جمله انبیا بر حق
بودند بر آنها ایمان آوردن واجب است. هدیة المهدی ص۸۵ از وحید الزمان[1]
نبی و ولی را مزارات مثل بت است از آن مدد خواستن شرک است. هدایة السائل
از صدیق حسن خان[2] ص۲۰. تقلید شخصی و میلاد مبارک و قیام و وظیفه یا رسول الله
و عبد القادر جیلانی شیئاً لله و سوم و چهلم و یازدهم پیر پیران و اسقاط میت این جمله
کفر و شرک و بدعت است. لوامع الانوار ص۸ مؤلفه غلام حسن سیاهو واله. و براهین

عبدالقادر

قاطعه

(۱) وحید الزمان حیدر الآبادی مات سنة ۱۳۳۸ هـ. [۱۹۲۰ م.]
(۲) محمد صدیق بن حسن خان مات سنة ۱۳۰۷ هـ. [۱۸۹۰ م.]
(۳) محمد اشرف علی التهانوی ۱۳۶۲ هـ. [۱۹۴۳ م.]

قاطعه ص۴۲ وسنة ضروريه مع فتوی عبد الجبار امرتسری. آنحضرت علیه السلام در نزد او تعالی از ذره ناچیز هم کمتر است. تقوية الايمان ص۵۵. در پیش روضه آنحضرت بطریق تعظیم استادن شرک است تقوية الايمان ص۲۳. هرکه از مزار ولی الله امداد خواهد او کافر و بے ایمان و شیطان است. تذکیر الاخوان ص۱۵۴ و ص۲۱۱ مع تقوية الايمان. خاندان قادری نقشبندی چشتی وغیره گمراه اند. تعویذ و رشته و مراقبات کردن شرک است (تذکیر الاخوان ص۸) اینست اعتقاد وهابیه در باب رسالت مختصراً. قدرے از عملیات آنها نیز بشنو

هرکه جماع کرد و انزال نشد نماز او بغیر غسل جائز است، هداية القلوب ص۲۰ و بلاغ المبين. نکاح خاله غیر حقیقی که پدر یک باشد و مادران جدا باشند برخواهر زاده درست است. جامع الشواهد بحواله فتاوی عبد القادر[۲] غیر مقلد شاگرد نذیر حسین نکاح جدّه با پسر زاده جائز است که حرمت او منصوص نیست. پرچه اهلحدیث نمبر ۴۵ و ۴۶ ثناء الله امرتسری ۴ رمضان سنه ۱۳۲۸ هـ. اگر از ظرفے سگ آب بخورد پس خورده او پاک است. طریقه احمديه نصر الباری پاره اول ص۳ بر حاشیه نوشته که پس خورده سگ و خنزیر هر دو پاک است منی مرد و زن هرطرح پاک است عرف الجادی ص۱۰ و کنز الحقایق وحید الزمان ص۱۶ و روضه ندیه ص۱۱ و ۱۲ بحواله کلمة الفصیح گوشت مردار و گه و بول غیر آدمی جمله پاک است. روضه ندیه ص۱۰۱ تا ۱۰۹ قرآن مجید را در قاذورات یعنی پلیدی انداختن و وقت ضرورت او را زیر مقعد داشتن یا او را زیر پا داشتن که بمکان بلند طعام وغیره را دست برسد درست است. کتاب تحریق اوراق ص۴ و ۵ تصنیف غلام علی کلمة الفصیح ص۳۲ از هر ظرفے که خنزیر آب خورد یکبار شستن او کافی است. طریقه احمديه کلان ص۳۲. پوست خنزیر و پے آن به دباغت پاک میشود. کنز الحقایق ص۱۳. ده عورت را در نکاح یکجا آوردن درست است

(۱) در کتاب (تقويم البيان) كه ترجمهٔ فارسیٔ (تقوية الايمان) است مزخرفات وی بعینها موجود است (حلمی)

(۲) عبد القادر بن شاه ولی الله مات سنة ۱۲۳۰ هـ. [۱۸۱۵ م.]

عرف الجادی ص۱۱۵۔ اصحاب از صریح حدیث انکار میکردند و بر فتوائے خود عمل میکردند۔ فتاوی عبد الجبار غزنوی ص۱۸۔ آب پاک است او را ہیچ چیز نجس نمیکند تا که او صاف ثلثه او مبدل نشود۔ لعاب سگ و خنزیر و پس خوردہ آنہا پاک است نزل الابرار من فقه النبی المختار مصنفه وحید الزمان ص۲۹۔ رطوبت فرج و شراب و پیشاب حیوان حرام باشد یا حلال پاک است ص۴۹ جلد اول و ص۵ جلد سوم از نزل الابرار۔ این جمله عقائد و حواله ہا که ذکر شدند منقول از کتاب اباطیل وہابیہ تصنیف مولوی احمد علی مُوی و کتاب سیف الابرار از نظام الدین ملتانی است اما اینجا مختصر نوشته شد در اصل تفصیل نوشته اند که عقائد باطله آنہا را نمبر از ۲۵۰ ہم زیادہ است۔ اگر کسے را تحقیق این کردنی باشد اصل را مطالعه نمائید پس اے برادران اسلام خدارا انصاف از دست ندہید و بفرمائید که آیا این عقاید و عمل اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم را بودہ آیا این عقائد و عمل اتباع اصحاب را بودہ یا تبع اتباع را بودہ آیا این عقائد و عمل سلف صالح امت را بودہ آیا درین عقائد توحید آنہا جسم و مکان و عجز او تعالیٰ را ثابت نمیشود۔ آیا درین عقائد او شان درباب رسالت توہین و تحقیر و تذلیل رسول اکرم صلی اللہ علیه وسلم تصریحاً و تلویحاً ثابت نیست۔ آیا درین عقائد توہین و تحقیر شریعت محمدی علیه و علیٰ آله الصلوٰۃ والسلام ثابت نیست بلیٰ واللہ که از روئے انصاف جمله ثابت است پس با وجود چنین خباثت باطنی آیا دعوی اہلحدیث بودن ایمان را می سزد آیا دعوی مسلمانی ایمان را میرسد آیا باچنین عقاید و عمل پاکیزگی لباس ظاہر و درازئ لحیه و نرمئ گفتار و طلاقت لسان که برائے فریفتن خلق اللہ بعمل مے آرند ایمان را روز قیامت از روئے شرع شریف نجات خواہد داد؟ ہرگز نه بلکه علامات منافقین

زمانہ نبوت علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام موبمو در این قوم موجود اند اگر پرسی کہ آن
کدام علامات است گویم بشنو حق تعالیٰ در قرآن مجید در سورۂ بقرہ رکوع دوم
احوال منافقین چنین میفرماید۔ اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم ومن الناس من
یقول آمنا باللہ وباليوم الآخر وما ہم بمؤمنین اینہا میگویند ایمان داریم
بخدا و بروز جزا اما حق تعالیٰ تکذیب این دعوی میکنند میفرماید وما ہم بمؤمنین
یعنی نیستند مومنان یخادعون اللہ والذین آمنوا یعنی فریب میدہند خدای
را بزعم خود بدعوی ایمان وہمچنین فریب میدہند مسلمانان را تردید این خداع حق
تعالیٰ میفرماید وما یخدعون الا انفسہم وما یشعرون یعنی فریب نمیدہند
درحقیقت مگر نفسہائے خود را ونمیدانند قباحت فعل خود را این طائفہ نیز
برائے فریب خلق اللہ اظہار تقوی کردن وبرسر زبان آیات واحادیث را
داشتن تا مردم را بمکر ودام خود آرند عادت دارند فی قلوبہم مرض فزادہم
اللہ مرضا یعنی در دلہائے ایشان بیماری نفاق است پس زیادہ کرد آنہا
را حق تعالیٰ آن بیماری ولہم عذاب الیم بما کانوا یکذبون واذا قیل لہم
لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون یعنی ہرگاہ گفتہ شود منافقین را
فساد مکنید در ملک گویند بدرستیکہ ما مصلحانیم وہمین است عادت وہابیہ کہ
خود را حامیان دین وشریعت میدانند حق تعالیٰ در تردید آنہا می فرماید الا
انہم ہم المفسدون ولکن لا یشعرون یعنی بدرستیکہ ایشان مفسدانند
مگر نمیدانند فساد عقائد خود را واذا قیل لہم آمنوا کما آمن الناس قالوا
انؤمن کما آمن السفہاء یعنی ہرگاہ گفتہ شود آنہا را کہ ایمان آرید بصدق
چنانچہ دیگر مردم ایمان بصدق آوردہ اند در جواب میگویند آیا ما ایمان آریم چنانچہ
ایمان آوردہ است نادانان وبیعقلان وہمین احوال است وہابیان زمان را اگر

کسے آنہا را گوید عقائد باطلہ خود را بگذارید چون عموم امت مرحومہ عقائد و علمائے
خود را صحیح و ثابت نمایند میگویند کہ شمایان نادان و بعقل ہستید قول اللہ و
قول الرسول را گذاشتہ بقول زید و عمرو عمل میکنید ما ہرگز بمثل ایمان شما ایمان
نمی آریم حق تعالیٰ در تردید این قول شان میفرماید الا انہم ھم السفہاء ولٰکن
لا یعلمون یعنی خبردار شوید اینہا خود نادانند مگر نمی دانند نادانی خود را کہ قول
مجتہد مذہب مو بمو موافق قول اللہ و قول الرسول است مگر وہابیان نمیدانند
ماخذ قیاس مجتہد را واذا لقوا الذین اٰمنوا قالوا اٰمنا واذا خلوا الیٰ شیاطینہم
قالوا انا معکم انما نحن مستہزءون یعنی ہرگاہ ملاقی میشوند منافقان با مومنان
خاص میگویند ایمان آوردیم باخلاص و ہرگاہ خلاصہ میشوند بہ رفیقان و سرگروہ
خود میگویند ما با شما ہستیم در عقائد با مومنان در اظہار ایمان مسخرہ کنان ہستیم
وہمین است احوال وہابیان حنفی نما کہ جماعت احناف را گویند ما حنفی ہستیم
و ہرگاہ با رؤسائے وہابیہ جمع میشوند میگویند ما با شمائیم ما فقط برائے فریفتن
آنہا اظہار حنفیت میکنیم **فائدہ** حق تعالیٰ رؤسائے منافقین را شیاطین
فرمود و آنہا در ظاہر بنی آدم بودند برائے اینکہ بدانی کہ اعتبار عمل و عقائد را
ہست نہ جسد و صورت را گو صورتش انسان باشد اما چونکہ کار شیاطین میکند او
شیطان است چنانچہ در سورۂ والناس میفرماید یوسوس فی صدور الناس
من الجنۃ والناس حق تعالیٰ در تردید این قول آنہا میفرماید اللہ یستہزئ بہم
ویمدھم فی طغیانہم یعمہون یعنی حق تعالیٰ جزائے تمسخر آنہا میدہد و
مہلت میدہد در سرکشی آنہا در حالیکہ سرگردانند در حیرت و نابینایانند از چشم
بصیرت اولٰئک الذین اشتروا الضلالۃ بالہدیٰ یعنی اینانند کہ خریدند گمراہی را
بہدایت و ہمین است احوال غیر مقلدان مذہب کہ گمراہی پسند کردند از راہ راست امۃ

مرحومہ حق تعالیٰ نتیجہ این خریداری آنہا چنان میفرماید فما ربحت تجارتہم وما کانوا مہتدین ط یعنی فائدہ نکرد تجارت منافقان و نہ یافتند راہ راست را ہمچنین است حال وہابیان کہ دریں عقائد فاسدہ خود راہِ راست نیافتند وگمراہ گشتند دراینجا اگر کسے گوید کہ ہمیں آیات متلوہ را اگر غیر مقلدین از طرف خود بر شما حجت آرند میتوانند کہ مقلدین مذاہب را تشبیہ بمنافقان دادہ علامات نفاق را در شمایان ثابت نمایند۔ در جواب گوئیم نمیتوانند بدو وجہ وجہ اوّل آنکہ حق تعالیٰ در اوّل آیات لفظ ومن النّاس فرمودہ است ولفظ من تبعیضی است یعنی بعض النّاس کہ جماعۂ منافقان مدینہ طیبہ بودند و آنہا بہ نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند ہمچنین غیر مقلدین بہ نسبت مقلّدانِ مذاہب اربعہ اقل قلیل اند پس این تشبیہ با منافقان بر غیر مقلدین صادق می آید نہ بر مقلّدین۔ دیگر آنکہ دریں آیات منافقان را حق تعالیٰ میفرماید واذا لقوا الّذین اٰمنوا قالوا اٰمنّا واذا خلوا الیٰ شیاطینہم قالوا انا معکم الآیۃ این علامت در مقلّدین گاہی پیدا نمی شود کہ نزد وہابیان بگویند کہ ما بمذہب شمائیم وہرگاہ بہ رؤسائے مقلّدین برسند گویند کہ ما بطریق تمسخر خود را وہابی نمودیم تا دیگر وہابیان را بفریب مقلد نمائیم وہمین علامت بعینہ در غیر مقلدین حنفی نما موجود است من اوّلہ الیٰ آخرہ ببین در تمام مقلدین کسے ہست کہ خود را بنفاق وہابی ظاہر سازد وہزارہا وہابیان ہستند کہ خود را بنفاق حنفی میگویند فانصف وتنبّہ الحاصل اصول ما بہ النزاع درمیان مقلدین و غیر مقلدین چہار چیز است التعظیم لغیر اللہ۔ التوسّل بارواح الصّلحاء والاستمداد منہا۔ النّداء للغائب وسماع الموتیٰ

الاتباع والتقلید لارباب المذاہب الاربعہ۔ این ہرچہار چیز راوہابیہ شرک وکفر وبدعت میدانند چنانچہ درعقائد آنہا بحوالہ کتب آنہا ذکر یافت واہل السنۃ والجماعۃ مقلدین مذاہب اربعہ این ہرچہار چیز را مباح ومسنون وواجب میدانند الحال برما مقلدان لازم است کہ دلائل اباحت و تسنن ووجوب امور معلومہ از روئے کتاب اللہ وحدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واقوال وافعال سلف صالح وجمہور علما رامت مرحومہ ثابت کنیم اما قبل از شروع درمقصود جماعۃ غیر مقلدین راعموماً وجماعۂ وہابیہ حنفی نما راخصوصاً بکمال ادب معروض کہ برائے خدا پردۂ تعصب وآتش قہر وغیظ بے محل کہ با مقلدان مذاہب دارند یکسو انداختہ بطریق انصاف کہ احسن الاوصاف است بکمال فراخدلی فکر غائر منصفانہ برمضامین رسالہ بعمل آوردہ نتیجۂ کہ مقتضائی انصاف باشد برآرند کہ حق طلبی این است وخواہ مخواہ مجرد سماع دلیل مخالف طبع برد وقدح آن نکوشند کہ این طریقۂ نفس پروری است واللہ یھدی من یشاء الی صراط مستقیم۔

اصل اوّل

التعظیم لغیر اللہ ثابت است بکتاب اللہ واحادیث صحیحہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واقوال وافعال سلف صالح وجمہور علماء امت اما کتاب اللہ تعالیٰ فقد قال اللہ تعالیٰ فی کتابہ العزیز ومن یعظم شعائر اللہ فانہا من تقوی القلوب یعنی ہرکہ تعظیم کند نشانہائے حق تعالیٰ راپس این تعظیم از تقوی وپرہیزگاری است اول معنائی شعائر باید فہمید محقق دہلوی شیخ عبدالحق رحمہ ربہ[1] میفرماید شعائر جمع شعیرہ است وشعیرہ علامت راگویند پس ہرچیز کہ از دیدن آن خدا یاد آید

(۱) عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی مات سنة ۱۰۵۲ هـ. [۱۶۴۲ م.]

یاد آید آن از شعائر اللہ است انتہیٰ پس شعائر اللہ مخصوص بصفا و مروہ
نیست بلکہ آنہا بعضی از شعائر اللہ ہستند قال اللہ تعالیٰ ان الصفا والمروۃ
من شعائر اللہ و نہ مخصوص بہ عرفات و مزدلفہ و منیٰ است حضرت شاہ
ولی اللہ[1] رحمۃ اللہ علیہ در حجۃ اللہ البالغہ صفحہ ۶۹ میفرماید و معظم شعائر اللہ
اربعۃ القرآن والکعبۃ والنبی والصلوٰۃ و ہمین بزرگ در الطاف القدس
صفحہ ۳۰ میفرماید و محبت شعائر اللہ عبارت از محبت قرآن و پیغامبر و کعبہ است
بلکہ محبت ہرچہ منتسب باشد بخدا حتیٰ اولیاء اللہ نیز انتہیٰ پس ازین
عبارت مفہوم شد کہ اولیاء اللہ نیز داخل شعائر اللہ اند خود سرگروہ وہابیان
مولوی اسمٰعیل[2] در کتاب خود صراط مستقیم در باب اوّل میگوید واز فروع
حب منعم است تعظیم شعائر او یعنی اموریکہ باآن مناسبت خاصہ میدارد
بحیثیتے کہ ذہن کسے کہ واقف بآن مناسبت باشد ازان امور بآن منعم
انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او ولباس او و سلاح او حتی کہ مرکب
او و مسکن او الخ انتہیٰ ازین عبارت معلوم شد کہ تعظیم شعائر رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور
علیہ الصلوٰۃ والسلام وکلام او ولباس او وسلاح او و مرکب او و مسکن و مولد
و مرقد او و مشاہد او و مساجد او عین تعظیم آن سرور است علیہ الصلوٰۃ والسلام
کہ درحقیقت تعظیم رب العزت است و در پس آن تعظیم اہلبیت او و تعظیم اصحاب
او و چیزہائیکہ بآن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی اللہ
علیہ وسلم کہ درحقیقت تعظیم رب العزت است زیراکہ سبب تعظیم آنست کہ او فرستادہ
و محبوب رب العزت است و محبوب محبوب لامحالہ محبوب می باشد
مولوی اسمٰعیل پس از عبارت فوق این[3] رباعی در صراط مستقیم خود می نویسد

(۱) شاه أحمد ولى الله الدهلوى توفى سنة ۱۱۷٦ هـ. [۱۷٦۲ م.]
(۲) مولوى اسماعيل بن عبد الغنى بن شاه ولى الله توفى سنة ۱۲٤٦ هـ. [۱۸۳۰ م.]
(۳) مؤلف گید نسبت این رباعی بمولوی اسماعیل غیر صحیح می نماید خلاف مشرب و مذهب اوست

نازم بچشم خود کہ جمال تو دیدہ است ٭ افتم بپای خود کہ بکویت رسیدہ است
ہردم ہزار بوسہ زنم دست خویش را ٭ کو دامنت گرفتہ بسویم کشیدہ است

این ہمہ تعظیم لغیر اللہ است یا چیز دیگر چونکہ سرگروہ و مقتدائے قوم چنین میگوید و در باب منتسبات حضور اکرم اینقدر تاکید میکند معلوم نیست کہ این بدبختان بہ پیروی کدام شخص درعوض تعظیم تحقیر و توہین و ہدم و محو آثار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میکنند کہ خود سرگروہ اینہا این آثار متبرکہ را از جملہ شعائر اللہ مینویسد و حق تعالی امر بہ تعظیم آنہا میکند این است اتباع این قوم مر کلام را و مرشد و مقتدائے خود را اگر این دو آیہ را بطریق قیاس منطقی بہم جمع کنی ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ ومن یعظم شعائر اللہ فانہا من تقوی القلوب بعد سقوط حد اوسط نتیجہ چنین می برآید ومن یعظم الصفا والمروۃ فانہا من تقوی القلوب تعظیم صفا و مروہ کہ دو کوہ خورد متصل حرم مکی اند بسبب رفت وآمد سیدتنا ہاجرہ والدۂ حضرت اسمٰعیل نبی اللہ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام از شعائر اللہ بنص قرآن ثابت شد کہ یادگار آن معصومۂ محترمہ است امکنۂ مقدسہ کہ یادگار فخر الاولین والآخرین سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہستند چون مولد او و مسکن او و معبد او و مہجر او و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل و اصحاب او صلی اللہ علیہ وسلم تعظیم بجائے خود در مذہب وہابیہ قابل ابقا بجائے خود ہم نمانند بلکہ واجب التخریب گشتند۔ انا للہ وانا الیہ راجعون۔ اگر بنظر انصاف ورق گردانی قرآن مجید کنی تمام قرآن پر از تعظیم و توقیر او علیہ الصلوٰۃ والسلام یابی سورۂ حجرات بسم اللہ الرحمن الرحیم یا ایہا الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی اللہ ورسولہ واتقوا اللہ ان اللہ سمیع علیم

یاایّها الّذین امنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولاتجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لاتشعرون. انّ الّذین یغضّون اصواتهم عند رسول الله اولئك الّذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم. انّ الّذین ینادونك من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون. ولو انّهم صبروا حتّی تخرج الیهم لکان خیرالهم والله غفور رحیم ۞ درایں پنج آیت اگر کسی بغور وانصاف فکر کند معلوم می تواند کرد کہ حق تعالیٰ چہ مقدار ساحت عزت وتعظیم وتوقیر رسول مقبول خودرا صلی الله علیه وسلم بلند ساختہ وبکدام مرتبہ امر وارشاد مراعات آداب او علیه الصلوٰة والسلام برامت او فرض نمودہ تاکدام حد تہدید وتقریع بے ادبان بیان فرمودہ کہ فقط بلندی آواز را برآواز او علیه الصلوٰة والسلام سبب تحبط اعمال فرمودہ واعمال را بصیغہ جمع فرمودبرائے اشعار بآنکہ جمیع اعمال صالحہ کہ در اسلام کردہ اند بلکہ خود اسلام ہم علیٰ است از عمل ہائے نیک بسبب سوء ادب رفع صوت محبوط ونابود میگردند ودر شانِ نزول انّ الّذین ینادونك من وراء الحجرات مفسرین مے نویسند کہ عیینہ بن حصن فزاری واقرع بن حابس باہفتاد نفر از قوم خود بنی تمیم وقت نیم روز در مدینہ منورہ رسیدند وحضور اقدس رسول مقبول صلے الله علیه وآله وسلم در استراحت قیلولہ بودند پس این قوم بیرون حجرہ ہائے ازواج طاہرات بطریق بے ادبانہ نعرہ ہا برپا کردند وگفتند یا محمّد اخرج الینا پس حق تعالیٰ زجر وتوبیخ کرد این روش بے ادبانہ آن قوم را وامر بتعظیم وتوقیر وثبات وصبر فرمود عجب اینکہ این قوم بنی تمیم کہ نجدیان این زمان ہم خود را منسوب بہ بنی تمیم میکنند از اول زمان

همچنین بے ادب وبا روش جاہلانہ بودند ازان وجہ در حدیث وارد است الغلظ والجفاء فی المشرق وخاص در حق نجد فرمود منه یطلع قرن الشیطان صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم والله قد خرج منه قرن الشیطان ومنه وقعت الفتن والزلازل فی المسلمین وای الفتن والزلازل نُهبت الاموال وقُتلت الرجال وسبیت الحریم والاطفال واستمر الوبال علی اهل الحرمین الی هذا الحال فنسأل الله الکریم المتعال ان یمن بفضله ویکشف السوء والنکال ویحسن الحال والمآل اگر نزول قرآن بہ انتقال حضور اقدس او صلی الله علیه وسلم منقطع نمی گشت در حق این بے ادبان نجدیان چه آیات وعید شدید نازل میگشتند اما افسوس که آن سلسله مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار وهندیان در تحسین آن تخریب خشنود اند **فائده** در اول آیات سوره حجرات شروع ارشاد آداب بلفظ یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا الآیة فرمود و در شروع آیت ثانیه باز لفظ یا ایها الذین آمنوا را مکرر فرمود اگرچه ایجاز وجزالت قرآن کریم مقتضی واو عاطفه است یعنی اگر ولا ترفعوا اصواتکم الی آخر الآیة می فرمود کافی بود اشعار باینکه ارشاد عدم رفع صوت بحضور او علیه الصلوة والسلام وارشاد عدم مخاطبهٔ او علیه الصلوة والسلام بمثل مخاطبهٔ آنها بایکدیگر ودر صورت عدم امتثال وعید تحبط اعمال مخصوص باهل زمان آن سرور صلی الله علیه وسلم نیست بلکه هرکسی که متصف بایمان باشد الی یوم القیامه این حکم تحفظ آداب آنحضرت علیه الصلوة والسلام دامنگیر اوست اگر مخصوص باهل زمان بودی یا اصحاب النبی ونحوه میفرمود و آن احکامیکه مخصوص باهل زمان است چون یا نساء النبی او یا اهل یثرب

او یا ایہا الذین ھادوا بالفاظ مخصوصہ ذکر فرمودہ است بلکہ چون نماز و روزہ
و حج و زکوٰۃ و باقی اصول اسلام را بلفظ یا ایہا الذین امنوا ذکر کردہ است
کہ تا روز قیامت جملہ مومنان بر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را ہم ہمان
طرح بلفظ مکرر یا ایہا الذین امنوا ارشاد فرمود پس مدفوع گشت ہذیان
فائدہ آنچہ وہابیان میگویند کہ تعظیم آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام محدود
با یام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء وصلحا بعد از مردن قابل تعظیم و تمدح
نیستند زیراکہ مراعات آداب حضور انور تا روز قیامت بر جمیع مومنان بحکم
ہمین آیات فرض گشت فتدبر و انصف - این ہمہ تاکیدات مراعات آداب
تعظیم لغیر اللہ است یا چیز دیگر بلکہ تعظیم غیر اللہ است بلکہ آیہ کریمہ
یا ایہا الذین امنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا واسمعوا وللکفرین عذاب
الیم چونکہ کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور انور راعینا
میگفتند و اصحاب کرام راعنا حسب اصطلاح لغت عرب میگفتند و ہر دو
لفظ بصورت مشابہت باہم داشت حق تعالیٰ مومنان را از استعمال
لفظی کہ مشابہ لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود وللکفرین عذاب
الیم یعنی اگر کسے مراعات ادب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و
کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الٰہی مومنان
را برائے تعظیم حضور انور است یا چیز دیگر و در صدر آیۃ یا ایہا الذین امنوا
فرمود اشعار باینکہ ہر کہ مومن باشد الیٰ یوم القیامۃ بر او مراعات آداب
حضور انور فرض است - کریمہ و لو انہم اذ ظلموا انفسہم جاؤک
فاستغفروا اللہ واستغفر لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما یعنی
اگر آنہا ہرگاہ کہ ظلم کنند بر خود بکفر یا بفسق بیایند نزد تو پس طلب

مغفرت کنند از او تعالیٰ وطلب مغفرت کند برائے آنہا رسول ہر آئنہ خواہند
یافت او تعالیٰ را توبہ قبول کنندہ وبسیار مہربان این آیۃ شریفہ بکمال
ایضاح تردید مذہب غیر مقلدین میکند زیرا کہ لفظ جاؤک عام است از
دور بیایند یا از نزدیک پس آنچہ این محرومان میگویند کہ سفر روضئہ
مبارکہ حضرت خیر البریہ حرام وشرک است صریح مخالف ومصادم قول
او تعالیٰ است زیرا کہ مجیئت از دور بغیر سفر ممکن نیست فاستغفروا الله
ندا میکند کہ دعائے مغفرت وقضائے حاجات در اماکن متبرکہ مقدسہ
مقبول است ورنہ استغفار الٰہی در ہر مکان ممکن بود فا تعقیبی زیادہ تر
توضیح آن میکند یعنی استغفاری کہ پس از مجیئت واقع شود آن مقبول
است تردید است قول محرومان را کہ او تعالیٰ ہر جا دانا وبینا است اماکن مقدسہ را
تاثیری ودخلی در آن نیست۔ واستغفر لھم الرسول باب شفاعت کشاد
گویا کہ استغفار رسول شرط مغفرت است کہ استغفار الٰہی آن وقت مفید
می افتد کہ مقرون شود با ستغفار رسول وآنچہ این محرومان انکار شفاعت
میکنند ومیگویند کہ شفاعت بغیر اذن کسی نمیتوانند استدلالاً بقولہ تعالیٰ
من ذا الذی یشفع عندہ الا باذنہ گوئیم بالکل صحیح بغیر اذن کسی نمیتوانند
شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شدہ است کہ مقام محمود موعود ہمین
مقام شفاعت کبریٰ است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعۃ
بصیغہ ماضی۔ واگر محرومان اعتراض آرند وگویند کہ این آیۃ مخصوص بحالت
حیوۃ او بود علیہ الصلوۃ والسلام گوئیم لفظ اذ تردید میکند اعتراض شما را کہ
اذ مخصوص بزمان دون زمان نیست پس ازین کریمہ سہ امر ثابت شد
سفر روضئہ مطہرۂ او علیہ الصلوۃ والسلام واجابت دعا در اماکن مقدسہ

وشفاعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم مرعاصیان را فتنبتہ کریمہ ان
الذین یبایعونك انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدیھم یعنی آن کسانیکہ
بیعت میکنند باتو بدرستیکہ بیعت باخدا می کنند سبحان اللہ چہ مقدار
مرتبۂ قرب است آری خلیفۂ مطلق ہم رسول برحق است. ید اللہ فوق
ایدیھم اسرارے دارد کہ بیرون از حیطۂ تحریر است قلم اینجا رسیدہ و
سر بشکست. کریمہ وما کان اللہ لیعذبھم وانت فیھم یعنی حق تعالیٰ عذاب
نمی فرستد بر کفار وحال آنکہ[۵] وجود مسعود تو درمیان آنہا است آے عزیز
قوم ہر نبی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت و امّتہ آنحضرت از نزول
عذاب الٰہی در دار دنیا مامون اند بسبب بودن وجود مبارک او علیہ الصلوٰۃ
والسلام درمیان امّت خود الیٰ یوم القیمہ اگر وجود مسعود او علیہ الصلوٰۃ و
السلام درمیان ما نبودی ہر آیینہ بسبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب
می گشتیم تردید است مر قول محرومان را کہ او از میان ما رفت وخاک شد
خاک باشد در دہان آن قوم کریمہ یا ایھا النبیّ انا ارسلناك شاھدا و
مبشرا ونذیرا وداعیًا الی اللہ باذنہ وسراجًا منیرا یعنی اے نبی مکرم
ما فرستادیم ترا درحالیکہ شاہد ہستی بر احوال امتہ وبشارت دہندہ ہستی
مر مومنان را بہ دخول جنّت وترسانندہ ہستی مر کفار را بہ دخول دوزخ
وخوانندہ ہستی مردم را بسوی بندگیٔ او تعالیٰ باذن او وچراغ روشن ہستی
اینجملہ تشریفات وتعظیمات کہ از جانب او تعالیٰ مر حبیب او را صلی اللہ
علیہ وسلم عطا شدہ است قابل غور ہستند در آخر آیتہ فرمود وچراغ روشن
ہستی واین چراغ از نور ذات الٰہی روشن شدہ است وہابیان در پے
اطفاء این چراغ ہستند یریدون ان یطفؤا نور اللہ بافواھھم واللہ

[۵] یعنی از آنکہ وجود مسعود تو درمیان آنہا است برایشان عذاب نخواہد کرد ۱۲

متم نورہ ولوکرہ الکافرون وحال آنکہ ؎ چراغی راکہ ایزد برفروزد ٭
اگر کس پف زند ریشش بسوزد۔ ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن
امر مشکل مؤلف رسالہ عفی عنہ رموزاین کریمہ ودیگر متعلق این باب در
رسالۂ تہلیلیہ خود بتفصیل واشباع نوشتہ است من شاء فلیرجع الیہا
کریمہ وعلمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله علیك عظیما یعنی آموخت
ترا آنچہ نمیدانستی آنرا وفضل خدا بر تو اے نبی مکرم عظیم است لفظ ما
تقاضای عموم میکند کہ علوم اوّلین وآخرین داخل این عموم میتواند شد
ودرین باب احادیث صحیحہ نیز بمرتبۂ تواتر رسیدہ اند وچہ عجب کسیکہ
فضل خدا براو بنص قرآن عظیم باشد باید کہ چنین باشد تردید است مر
قول محرومان راکہ میگویند از علم او علیہ الصلوٰۃ والسلام علم ملک الموت
وعلم شیطان زیادہ است کہ بنص ثابت است اوّل سوال این است
کہ آن کدام نص است کہ دال بر عموم علم ملک الموت وشیطان است
چرا آن نص را ظاہر نمیکنند واز ین نص مذکور چرا چشم بصیرت اینہا کور است
سعدی خوش گفت ؎ چشم بد اندیش کہ برکندہ باد ٭ عیب نماید ہنرش
در نظر۔ مؤلف ازین بحر بے پایان چہ مقدار نوشتہ میتواند کسیکہ بمتابعت
او مرتبۂ محبوبیت در درگاہ الٰہی حاصل می شود خودش بکدام مرتبہ محبوب و
مقرب خواہد بود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله کسیکہ اطاعت
او عین اطاعت خدا باشد وصف قرب او بکدام زبان بیان میتواند کرد
من یطع الرسول فقد اطاع الله کسیکہ امتثال امر ونہی او را حق تعالیٰ
سفارش میکند عظمت قدر او را ہم او میداند۔ ما اٰتٰکم الرسول فخذوہ
وما نھٰکم عنہ فانتھوا این بحث را باین بیت ختم کنم ؎

لا یمکن

لایمکن الثناء کما کان حقہ ۔ بعد از خدا بزرگ توئی قصہ مختصر۔ صلی اللہ علی سیدنا محمد وآلہ واصحابہ وبارک وسلم اللّٰھم ارزقنا شفاعتہ وامتنا علی سنتہ۔ رجوع باصل مطلب کنیم کہ تعظیم لغیر اللہ چہ حکم دارد حق تعالیٰ میفرماید واذ قلنا للملٰئکۃ اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکفرین این امر ملئکہ کرام را بسجود آدم علیہ السلام بجہت تعظیم آدمؑ بود یا بجہت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان چرا مبادرت نکرد کہ او اول آنان است کہ از تعظیم غیر اللہ انکار کردہ اند و اول آنان ست کہ تحقیر انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام مدنظر میدارند و اگر بجہت تعظیم آدمؑ بود پس تعظیم غیر اللہ مامور بہ گشت یا نہ کریمہ وخروا لہ سجدا این سجدۂ اخوان و ابوین یوسف علیہ السلام برائے او بجہت تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر اللہ کفر و شرک بودی حق تعالیٰ در محل توصیف ذکر آن نمی فرمود اگرچہ نزد ما جماعہ مقلدین سجدہ بعینہ لغیر اللہ حرام است کہ سجدۂ تعظیم مشابہ بسجدہ تعبد است و آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم از سجدہ لغیر اللہ منع فرمودہ است بحدیث ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم لو کنت امر احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأۃ ان تسجد لزوجھا ترمذی۔ اما از حرمت سجدہ حرمت بلکہ کفر و شرک تعظیم لغیر اللہ از کجا فہمند

فائدہ اول آنانکہ انکار کرد از تعظیم لغیر اللہ ابلیس بود پس استاد اول نجدیان و نجدی پرستان ابلیس است از آن وجہ ابلیس را با نجدیان تعلق در رشتہ داری محکم است چہ ہر گاہ کہ در حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم در صورت بنی آدم ظاہر شدہ است بحلیہ نجدیان ظاہر شدہ است قصہ دار الندوہ کہ کفار قریش در قتل حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم مشورت میکردند و شیطان بصورت شیخ نجدی بر آنہا ظاہر گشت و طریق قتل آنہا را نشان داد و جملہ کفار گفتند

القول ما قال الشیخ النجدی اما حق تعالیٰ حبیب خود را از شر آنہا نجات
داد مشہور و معروف است ازان روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت
ببین کتب لغت غیاث وغیرہ۔ شیخ ابن عربی[1] رحمۃ اللہ علیہ در کتاب مسامرات
خود آوردہ است کہ سالیکہ قریش بنای کعبۂ معظمہ میکردند و در وضع حجر اسود
اختلاف افتاد ہر رئیس قوم می گفت کہ من مستحق این خدمتم آخر بصلاح یکی
از آنہا قرار بر آن گرفت کہ ہر کہ فردا اوّل از دروازۂ فلان حرم درآید او را
سپرد این کار شود اتفاقاً حضور انور صلے اللہ علیہ وسلم کہ در عمر ۲۵ سالگی بود
اوّل ازان دروازہ درآمد جملہ باتفاق گفتند ہذا الامین رضینا بہ آنحضرت
بجہۃ مراعات خاطر ہمہ رئیسان امر فرمود کہ حجر مبارک را بر گلیمی داشتند و ہر رئیس
را امر فرمود کہ یک گوشۂ گلیم را گرفتہ حجر شریف را بالا کنند چون چنان کردند خود
بدست مبارک برداشتہ بر محل مقرر او ثبت نمود دران حالت شیطان بصورت
شیخ نجدی ظاہر گشت و اشارہ کرد رسول مقبول را علیہ الصلوۃ والسلام بہ سنگے
یعنی این سنگ را در پس حجر استوار کن مقصودش آن بود کہ ہرگاہ سنگ دیگر
دران طاق داشتہ شود ہر آئینہ حجر اسود پس خواہد غلطید و مردم فعل
او را علیہ الصلوٰۃ والسلام مشئوم خواہند دانست اما حضور انور علیہ الصلوٰۃ و
السلام بنور نبوّت مقصد او را دریافتہ فرمود اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم
پس خائب و خاسر ناپیدا گشت۔ مسامرات باب بناء الکعبہ۔ ازان وجہ
حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم نجدیان را قرن الشیطان فرمود کما فی البخاری
هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان وعن ابن عمر انه
سمع النبي صلى الله عليه وسلم وهو مستقبل المشرق يقول الا ان الفتنة
ههنا من حيث يطلع قرن الشيطان۔ بخاری ہرگاہ کہ نجدیان را با

(۱) الشيخ محي الدين ابن العربي مات سنة ٦٣٨ هـ. [١٢٤٠ م.]

شیطان علاقۂ قدیمی و رشتہ داریٔ استادی و شاگردی است وتا الیوم آن رشتہ داری را نجدیان و نجدی پرستان بکمال ادب مرعی میدارند و نیز هدم و تخریب و تحقیر مقامات مقدسہ و مآثر معظّمہ را کہ یادگار حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب و اولاد او بودند بتہمت اینکہ مردم در ان شرک میکنند دیگر کدام باعث بود دعیاذ ابا للہ من الشرک نفل خواندن و دعا کردن و حاجات خود را از خدا یتعالیٰ در اماکن مقدسہ خواستن کدام شرک است اگر مقامات مقدسہ قابل نفل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر واذن فی الناس بالحج برائے کدام مطلب است و امر واتخذوا من مقام ابراهیم مصلّے برائ چہ و بوسیدن حضرت رسول اکرم صلے اللہ علیہ وسلم حجر اسود را و در طواف چہ شود و استادن خلق بر عرفات و رجوع بمزدلفہ و منیٰ و رمی جمرات و سعی بین الصفا والمروہ و دعا خواستن در ہر مقام برائے کدام مقصد مقرر شدہ است آیا یادگار حضرت خلیل علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام است یا چیز دیگر ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا وهب لنا من لدنک رحمۃ قدرے از احادیث رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نیز در باب تعظیم لغیر اللہ بشنو وقت قدوم حضرت سعد بن معاذ رض برائے تحکیم بنی قریظہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جماعۂ انصار را فرمود قوموا السید کم او خیرکم (بخاری) این امر بقیام برائے پایان کردن سعد بود از دابہ او کہ او بیمار بود - مردود است بلفظ حدیث و فحوائے کلام خیر الانام کہ قوموا بلفظ جمع فرمود برائے امداد نزول یک شخص نہایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را برخواستن چہ ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا السعد کافی بود و چونکہ قوموا السید کم او خیرکم فرمود صریح است در تعظیم - ازینجا فائدہ دیگر

النبی صلی اللہ علیہ وسلم وعصاہ وسیفہ وقدحہ وخاتمہ وما استعمل
الخلفاء بعدہ من ذلک مما لم تذکر قسمتہ ومن شعرہ ونعلہ وآنیتہ مما
یتبرک فیہ اصحابہ وغیرہم بعد وفاتہ صلی اللہ علیہ وسلم نزد حضرت عائشہ رض
لبادۂ آنحضرت بود کہ زیارت میکنانید مردم را ومیفرمودند کہ حضرت او شان
درہمین لبادہ رحلت فرمودہ است لفظ بخاری این است اخرج لنا عائشۃ رض
کساءً ملبدا ص ۴۳۸ نزد حضرت انس رض نعلین مبارک بودند کہ زیارت میکنانید
مردم را لفظ بخاری اخرج لنا انس نعلین جرداوین ص ۴۳۸ نزد حضرت
عبد اللہ بن سلام پیالۂ حضور اقدس بود کہ دران آب انداختہ مردم را مینوشانید
لفظ بخاری قال ابوبردہ قال لی عبد اللہ بن سلام الا اسقیک فی قدح
شرب النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ جلد ۳ ص ۸۴۲ پس ہمین پیالہ را عمر[1]
بن عبد العزیز برائے تبرک نگاہ داشت . نزد حضرت ام سلمہ ام المومنین
موہائے مبارک بودند ہر کہ بیمار مے شد آنرا شستہ آبش بہ نیت شفا
می خورانید بخاری جلد ۲ ص ۸۷۵ ہرگاہ جملہ آثار او صلی اللہ علیہ وسلم متبرک و
واجب التعظیم شدند قبر مبارک او چرا متبرک نباشد ازان سبب ابو ایوب رض
بران رو نہاد گویا روئی بر قدم او صلی اللہ علیہ وسلم نہادہ است قصۂ
قبر امام بخاری رح در کتب شراح بخاری موجود است کہ از قبر او بوئی مشک پیدا
می شد و مردم خاک آنرا بہ تبرک می بردند رحلت امام موصوف در سنہ ۲۵۶
در سلطنت عباسیہ درعین مملکت ترقی شریعت ومحکمہ ہائے قضا واحتساب
واقع شدہ است مگر کسی بران فعل احتساب نکرد وہمین بود عادت سلف
صالحین . وائے برحال پیشوایان نجدیت کہ نزد آنہا فقط برقبر دست داشتن
شرک وکفر وبدعت است آن بود زمانہ محدثین ربانی واین است زمانۂ

(١) الخليفة عمر بن عبد العزيز مات مسموما سنة ١٠١ هـ. [٧٢٠ م.]

محدثین

محدثین زبانی ببین تفاوتِ راه از کجا است تا بکجا این بحث را اینجا ختم میکنیم
و دریں کفایت است مراہل انصاف را۔

اصل ثانی ما به النزاع التوسل بارواح الصلحاء والاستمداد منها
چونکہ تحقیق این مسئلہ موقوف بر حیوۃ ارواح است بعد مفارقۃ الابدان باید کہ
اوّل حل این مسئلہ نمودہ بعد ازاں توسّل و استمداد را بران متفرع نمائیم
قال اللہ تعالیٰ ویسئلونک عن الرّوح قل الرّوح من امر ربّی وما
اوتیتم من العلم الّا قلیلا ۔ مسئلہ روح حسب منطوق قرآنمجید نہایت پیچیدہ
است امّا ما بقدر علم قلیل خود آنچہ تکلّم میکنیم در حیوۃ و ممات او میکنیم نہ در
کیفیت و ماہیت او کہ روح بموجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است
و عالم خلق از عالم امر انقدر بیان مے تواند کہ شارع علیہ الصلوٰۃ والسلام
از کیفیت و ماہیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و
قواعد شرع شریف باتفاق ثابت است بلکہ شعور و ادراک او بعد ازآزادی
نفس جسم زیادہ از حالت گرفتاری او در عناصر اربعہ جسم است ارواح سعدا
در نشاۃ اخری ترقی کامل می کنند و نفوس قدسیہ چنانچہ درین عالم مصادر
فیوض و برکات بودند ہمچنان دران عالم بقوت تامہ زیادہ از حال حیوۃ
این عالم مصادر فیوض و برکات می باشند براین مسئلہ حکماء اسلام و
محققین متکلّمین و محدّثین واکابر دین اتفاق دارند امام غزالی[1] امام رازی
علامہ تفتازانی علامہ سید شریف قاضی بیضاوی[2] شاہ ولی اللہ ہندی
و قاضی ثناء اللہ[3] در کتب و رسائل خودہا این مسئلہ را بہ براہین و دلائل
عقلیہ و نقلیہ ثابت کردہ اند حتی کہ رؤسائے غیر مقلدین چون ابن قیم وغیرہم

بیان نمودہ است و شارع علیہ الصلوٰۃ والسلام

(۱) الامام محمد الغزالي مات سنة ٥٠٥ هـ. [١١١٢ م.] في طوس.

(٢) البيضاوي عبد الله مات سنة ٦٨٥ هـ. [١٢٨٦ م.] في تبريز.

(٣) قاضی ثناء الله البانی پتی مات سنة ١٢٢٥ هـ. [١٨١٠ م.]

ہم مستفاد می شود کہ لفظ سید مر رئیس قوم را گفتن در محل تعظیم جائز است۔ وقت قدوم زید بن حارثہ رضی اللہ عنہ حضور انور خود بغیر آنکہ جامہ را بر خود راست کند برخاستہ و باا و معانقہ کردہ و بوسہ دادہ است لفظ حدیث این است عن عائشۃ رضـ قالت قدم زید بن حارثۃ المدینۃ ورسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی بیتی فاتاہ فقرع الباب فقام الیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عریانا یجر ثوبہ فاعتنقہ وقبلہ ترمذی[1]۔ اگر گویند کہ این قیام و معانقہ و بوسہ برائے محبت بود نہ برائے تعظیم گوئیم بوسۂ رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام حجر اسود را برائے محبت بود یا برائے تعظیم محبت انسان با سنگ معنے ندارد واگر برایں ہم اکتفا نکنند گوئیم تقبیل یہودیان دست و پائے حضرت باعزت را علیہ الصلوٰۃ والسلام تصریح است بہ تعظیم کہ عرفاً بوسہ محبت بر روئے می شود و بوسہ تعظیم بر دست و پائے اگر تقبیل دست و پائے کسے بجہۃ تعظیم جائز نبودی حضرت آنہا را اجازت آن ندادی لفظ حدیث ایں است عن صفوان بن عسال قال قال یہودی لصاحبہ اذھب بنا الی ھذا النبی فقال صاحبہ لا تقل نبی انہ لو سمعک لکان لہ اربعۃ اعین فاتیا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسالاہ عن تسع ایات بینات فقال لھم لا تشرکوا باللہ شیئا ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا تقتلوا النفس التی حرم اللہ الا بالحق ولا تمشوا ببریئ الی ذی سلطان لیقتلہ ولا تسحروا ولا تاکلوا الربا ولا تقذفوا محصنۃ ولا تولوا الفرار یوم الزحف وعلیکم خاصۃ الیہود ان لا تعتدوا فی السبت قال فقبلوا یدیہ ورجلیہ وقالوا نشھد انک نبی الی اخر الحدیث ترمذی۔ بابے در تعظیم المؤمن گذاشتہ از ابن عمر روایت میکند میگوید و نظر ابن عمر یوما الی البیت او الی الکعبۃ فقال

(۱) الامام محمد الترمذي مات سنة ۲۷۹ هـ. [۸۹۲ م.]

ما اعظمك

ما اعظمك وما اعظم حرمتك والمؤمن اعظم حرمة عند الله منك الى آخر
الحديث قدری رجوع بعمل نجوم سماء الاسلام اصحاب خیر الانام صلی الله
علیہ وسلم ورضی عنہم نیز باید کرد در کتب احادیث وسیر ثابت است کہ
صحابہ کرام در حضور انور او صلی اللہ علیہ وسلم چنان باادب وفروتنی وخشوع
می نشستند کانما علی رؤس ہم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی اللہ علیہ
وسلم وتوقیر مجلس او سرہائے خود ہا را فرو انداختہ می نشستند کہ گویا بر سر آنہا
مرغ وحشی نشستہ است کہ بادنیٰ تحرک برپریدہ می رود واز کمال تعظیم بطرف
او علیہ الصلوٰۃ والسلام دیدہ نمی توانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیہ
احد منہم بصرہ فی حدیث طویل الحال بعض اقوال واعمال علماء امت را نیز
بنظر انصاف ملاحظہ فرمایند مولٰنا مخدوم محمد ہاشم سندھی در حیٰوۃ القلوب
فی زیارۃ المحبوب درباب چہاردہم فصل سوم از مولٰنا رحمۃ اللہ صاحب
مناسک وشیخ علی قاری خلاصہ عبارات آنہا چنین مے نویسد مستحب است
زیارت مساجد وآبار وآثار کہ منسوب اند بسوئے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
برابر است کہ دانستہ شود عین آنہا یا جہتہ آنہا وتصریح کردہ اند باین استحباب
علی الاطلاق جماعتی از حنفیہ وطائفہ از شافعیہ ومالکیہ وحنابلہ الی قولہ تعظیم
ہر چیزے کہ مساس کردہ باشد بدست او یا پہلوے او یا قدم او یا عضوے از
اعضائے او برابر است کہ صحیح گشتہ باشد نقل در ثبوت او یا اینکہ معروف
باشد در مردم بر وجہ اشتہار بغیر ثبوت آن در اخبار وآثار انتہٰی مختصرًا
حالا انصاف باید کہ درباب آثار متبرکہ شہرت کافی است یا حدیث ثنا و
عن عن را ضرورت است درباب مولد النبی دار ارقم بن ارقم مکان خدیجۃ
الکبریٰ مولدہ فاطمہؓ ومساجد آثار کسی نگفتہ است کہ این جعلی اند بلکہ جملہ بر صحت

نیز اعتراف حیوۃ وشعور وادراک نام روح کردہ اند در تفسیر بیضاوی جلد اول مطبوع ہند ص۵۷۳ می نویسد در تحت آیہ حیوۃ شہدا وفیہا دلالۃ علی ان الارواح جواہر قائمۃ بانفسہا مغائرۃ لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکۃ وعلیہ جمہور الصحابۃ والتابعین وبہ نطقت الآیات والسنن۔ اگر غیر مقلدین کہ از مضامین کتب درسیہ ہم بیخبر اند گویند در کدام آیات وسنن ادراک وشعور آن ثابت شدہ است۔ گوئیم عذاب قبر کہ متفق علیہ طوائف اسلام است وسوال وجواب نکیر ومنکر وتنعیم وتعذیب اہل قبور چنانچہ در احادیث صحاح قریب بمرتبہ تواتر رسیدہ است آن جملہ موقوف بر حیوۃ وادراک وشعور روح است اگر روح را شعور نبودی سوال وجواب ملکین با کیست واگر گویند کہ دران لحظہ سوال او را شعور است بعد ازان نیست گوئیم کہ تنعیم وتعذیب کہ الی یوم القیامۃ در احادیث صحاح آمدہ است دلیل صریح است بر ادراک وشعور او تا روز رستخیز علاوہ بر آن بقول صادق مصدوق علیہ الصلوۃ والسلام ما مامور یم بہ تکلم کردن با اموات آنجا کہ ارشاد میفرمایند کہ ہر کہ بمقبرہ مسلمانان برسد گوید السلام علیکم یا اہل القبور السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون انتم لنا فرط ونحن لکم تبع اسئل اللہ لنا ولکم العافیۃ۔ مسلم[1] وترمذی وابن ماجہ وابو داؤد بالفاظ متقاربہ حصن ص۱۵۴ اگر آنہا را شعور نمی بود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم مایان را بخطاب جمادات مامور نمی فرمود حاشا وکلا بلکہ خود حضور انور علیہ السلام باین الفاظ زیارت اہل قبور می فرمودند۔ رئیس غیر مقلدین ابن قیم[2] در کتاب روح ص۵ می نویسد از آثار متواترہ ثابت شدہ است وسلف را اجماع است بر اینکہ مردگان زائرین را می شناسند واز آمد از آنہا خوش می شوند۔ امام سیوطی

(۱) مسلم الشافعي مات سنة ٢٦١ هـ. [٨٧٥ م.]

(۲) ابن القيم محمد الجوزية الحنبلي مات سنة ٧٥١ هـ. [١٣٥٠ م.]

در شرح

در شرح صدور صفحہ ۸۵ می نویسد الاحادیث والاثار تدل علی ان الزائر متی جاء علم به المزور وسمع کلامه وانس به ورد سلامه علیه۔ از حضرت عائشہ صدیقہ وابوہریرۃ وابن عباس رضی اللہ عنہم متعدد روایات ابن ابی الدنیا[1] درکتاب القبور وامام بیہقی[2] درکتاب شعب الایمان روایت کردہ است کہ ہرگاہ کسے نزد قبر مردۂ خود میرود آن مردہ اورا می شناسد واز آواز او خوش می شود وجواب سلام او میدہد۔ عن عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل یزور قبر اخیہ ویجلس عندہ الا استأنس به ورد علیه حتی یقوم۔ کتاب روح صفحہ ۵ وشرح الصدور صفحہ ۱۳۶ ازاین جہۃ حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد کہ بعد از دفن من ساعتے جملہ شمایان بر قبر من توقف کنید تاکہ من استیناس باشما کنم باین الفاظ در صحیح مسلم آمدہ ثم اقیموا حول قبری مقدار ما تنحر جزور ویقسم لحمہا حتی استأنس بکم۔ ابن قیم ازین عبارت اخذ کردہ درکتاب روح صفحہ ۱۳ می نویسد کہ میت از حاضران انس وانبساط حاصل میکند۔ وآنچہ گفتہ بودیم از قول علما کہ درک روح بعد از موت زیادہ می شود باین وجہ کہ درحالت حیوٰۃ اگر کسی اورا در مکانے محبوس می کرد کہ ہیچ منفذ نمی داشت آواز ہیچکس نمیتوانست شنید امادر قبر بموجب روایات ماقبل می شنود تاکہ در صحیح مسلم آمدہ ان المیت یسمع خفق نعالہم واگر کسی در تہ خانہ باشد بر فتن کسی بر بالائی خانہ اورا ایذا نمیرسد ومیت را از پائے مالی قبرش ایذا میرسد کہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم کسے را کہ تکیہ بر قبر کردہ بود فرمود لا تؤذ صاحب ھذا القبر رواہ الامام احمد فی مسندہ تاکہ باپائے پوش در قبرستان رفتن منع فرمودہ است ابوداؤد جلد دوم فی باب المشی بین القبور فی النعل صفحہ ۱۰۲ طبع ہند۔

(۱) ابن ابي الدنيا عبد الله مات سنة ۲۸۱ هـ. [۸۹٤ م.]

(۲) البيهقي أحمد مات سنة ٤٥٨ هـ. [۱۰٦٦ م.]

شراح احادیث می نویسند کہ مفہوم احادیث این است کہ با قبور اہانت واستخفاف نکردن باید زیراکہ مردگان را ازان ایذا می رسد بلکہ قبور را لحاظ مراتب اہل قبور ادب واحترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۶ صت ۲۰۲ طبع مصر نوشتہ است کہ از حضرت عائشہ صدیقہ رض روایت نوشتہ است کہ من در حجرۂ خود بعد از دفن حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ بے تکلفانہ می رفتم ومی گفتم کہ حضور انور و پدر است بعد از دفن حضرت عمر رضی اللہ عنہ بغیر نقاب داخل نمی توانم شد حیاءً امن عمر۔ حاکم در مستدرک تصحیح این حدیث کردہ است و در مشکوٰۃ نیز این حدیث نقل شدہ است در لمعات می نویسد کہ درین حدیث دلیل واضح است برا اینکہ از احترام وادب قرب آن قرب کند کہ در حال حیوٰۃ او میکرد بالخصوص قبور صالحین را مشکوٰۃ[1] طبع نظامی صت ۱۴۶ ازاینجا باید فہمید کہ مسلک حضرت ام المومنین عائشہ صدیقہ درباب شعور اموات چیست وانکار او از سماع بکدام معنی بود اگر او شان قطعاً انکار شعور اموات را مسلک میداشتند با برادر مردۂ خود حضرۃ عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق رض خطاب وگفتگو نمی فرمودند۔ مروی است کہ حضرت عبدالرحمن بقرب مکہ معظمہ رحلت فرمود ونعش او را بمکہ معظمہ آوردہ مدفون کردند چونکہ حضرت صدیقہ برائے زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود اے برادر اگر من وقتِ وفاتِ تو حاضر مے بودم ترا درہمان جا دفن میکردم واگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود۔ ترمذی کتاب الجنائز جلد اول صت ۱۲۱ الحاصل کہ معاملۂ روح عجب حیرت افزا معاملہ است وطاقت وقوت او عجب طاقت وقوت است خصوص ارواح مقدسہ کہ با ملاء اعلیٰ شامل شدہ بصفات آنہا متصف می شوند علم ودرک وشعور وسیر وتصرف

(۱) صاحب المشكوة ولي الدين محمد التبريزي الشافعي مات سنة ۷۴۹ هـ. [۱۳۴۸ م.]

آنہا

آنہا را در عالم ہیچ چیز حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قولہ تعالیٰ فالمدبرات امرا می نویسد کا لملائکۃ وارواح الصلحاء اگرچہ مسکن آنہا اعلیٰ علیین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل میدارند شب معراج حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم حضرت موسیٰ علیہ السلام را در قبر مشغول نماز دید و در مسجد اقصیٰ با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم مکالمہ و مخاطبہ نمود وحال آنکہ تمامی قصۂ معراج در مقدار زمان چشم زدن بود. حافظ ابن حجر[1] در فتاوی خود می فرماید ارواح المومنین فی علیین وارواح الکفار فی سجین ولکل روح عبد ھا اتصال معنوی الیٰ قولہ ومع ذلک فہی مأذون لہا فی التصرف شرح صدور ص۱۶۴ از ان جہۃ سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم ارشاد فرمودہ است کہ اگر در صحرائے شمایان را مشکلے پیش آید و یار و مددگار نظر نیاید سہ مرتبہ بگوئید یا عباد اللہ اعینونی و درین ارشاد لفظ عباد اللہ عام است کہ شامل است رجال الغیب و ملئکہ و ارواح طیبہ صلحاء را اصحاب مشاہدہ و علماء ثقات این قصہ را بارہا تجربہ کردہ اند و صحیح یافتہ اند حصن ص۱۰۲ شاہ ولی اللہ دہلوی[2] رحمہ اللہ تعالیٰ می نویسد ہر گاہ روح از علائق جسمانیت آزاد می شود رجوع بمزاج اصلی خود کردہ بالملئکہ ملحق شدہ شریک کارہائے آنہا می گردد و اکثر کار شان اعلاء کلمۃ اللہ و نصر حزب اللہ می باشد حجۃ اللہ البالغہ ص۳۵ چونکہ مسئلہ حیوۃ و ادراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقدسہ ثابت شد حالا مسئلہ توسل و استمداد بائد فہمید. انبیاء و اولیاء چنانچہ در زندگی واسطہ و وسیلہ بین الخالق والمخلوق اند و مظہر عون الٰہی اند کہ بتوسل و تشفع آنہا مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب می شوند ہمچنان در عالم

(۱) الحافظ أحمد ابن حجر العسقلاني مات سنة ۸۵۲ هـ. [۱٤٤۸ م.]

(۲) شاه ولي الله أحمد الدهلوي مات سنة ۱۱۷٦ هـ. [۱۷٦۳ م.]

برزخ مظاہر عون الٰہی اند کہ فیوض و برکات روحانی آنہا وقت توسل و تشفع باعث حل مشکلات و قضای حاجات خلق می شوند حلال المشکلات و قاضی الحاجات در ہر حال صرف ذات پاک واحد لاشریک است مگر ارواح مقدسہ وسیلہ محض و واسطہ صرف می باشند چنانچہ درحال حیوٰۃ بودند درحال ممات نیز ہمان اند امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ از ہر کہ در حیوٰۃ استمداد میتواند کرد بعد از وفات نیز ازوا استمداد میتواند کرد۔ طالبان حق و سالکان طریقت از پیران و مقتدایان خود در زندگی و از ارواح شان بعد از وفات ہمین استمداد تقرب الی اللہ میجویند و تقرب الی اللہ در زندگی ہم بزرگان بمدد روح میفرمایند نہ بقوت دست و پا و بعد مردن ہم ہمان روح برقرار بلکہ اقوی ازان است کہ درحال حیوت بود۔ باقی ماندہ طرز استغاثہ و استمداد عوام الناس آن ضرور قابل اصلاح است کہ در استمداد بحد افراط می رسند و از بعضے کلمات و حرکات ملحدانہ و مشرکانہ سرزد می شوند بر علماء اصلاح و ہدایت آنہا لازم است نہ اینکہ مطلقاً زیارت قبور صلحا را شرک دانند و مردم را ازان قطعاً منع نمایند مثلاً کسے نابینا در مسجدے درآمد و رو بغیر جہت قبلہ کردہ نماز شروع کرد بر بینایان لازم آنکہ اورا ہدایت کنند کہ رو بقبلہ شود نہ آنکہ مسجد را منہدم نمایند یا از نماز او را منع کنند عقیدۂ صحیحہ مسلمانان اہل سنت والجماعت این است کہ ایچ نہ زندہ را بالاستقلال حاجت روائے دانند نہ مردہ را اگر کسے کدام دوا را نافع و ضار حقیقی داند یا کدام حکیم را شافی اصلی داند یا بادشاہ و آقائے خود را رزاق مستقل داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص چنان ملحد و مشرک است امر واحد لاشریک داند مگر او را سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرایع صحت دانند و امرا و سلاطین را ذرائع حصول رزق دانند و انبیاء و اولیاء را در زندگی

(یاکسے بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند اگر کسے نافع حقیقی)

ولبعد

وبعد وفات محض وسیلہ وواسطۂ حل مشکلات وقضائے حاجات دانستن این شخص مسلمان صادق الاعتقاد است کہ او بر کریمۂ وابتغوا الیہ الوسیلۃ عمل کردہ است چنانچہ علامہ جزری[1] در حصن خود زیر آداب الدعا می نویسد وان یتوسل الی اللہ تعالیٰ بانبیاءہ (خ ، ر ، س) والصالحین من عبادہ (خ) وعمدہ ترین دلائل درباب توسل واستمداد حدیث اعمیٰ است کہ دران توسل واستغاثہ وتشفع واستمداد جملہ علیٰ رغم انوف الوہابیہ موجود است وآن حدیث انیست کہ یک نابینائے بحضور انور صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد وعرض کرد کہ برائے روشنی فرمود اللہم انی اسئلک واتوجہ الیک بنبیک محمد نبی الرحمۃ یا محمد انی اتوجہ بک الی ربی فی حاجتی ہذہ لتقضی لی اللہم شفعہ فی ۔ رواہ الترمذی وصححہ والنسائی وابن ماجہ والحاکم فی المستدرک وصححہ علی شرط الشیخین ورواہ البیہقی فی الدلائل وفی کتاب الدعوات باسناد صحیح وزاد فقام وقد ابصر از جوہر منظم ابن حجر وحصن حصین صـ۱۲۵ وشفاء السقام للسبکی صـ۱۲۳ وآن شخص حسب ارشاد نبوی دعا خواند وچشمش بحکم او تعالیٰ روشن شد اصحاب کرام برائے حاجتمند ان ہمین دعا را معمول می داشتند اگر تاثیر این دعا مخصوص بزمانہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می بود چنانچہ بعض محرومین باین عذر می سرایند اصحاب کرام بران عمل نمی فرمودند بشنو قصۂ حضرت عثمان بن حنیف رض را وآن این است کہ در زمانہ خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی اللہ عنہ کسے را حاجتے بود بخلیفہ وقت کہ خلیفہ متوجہ حال او نمی شد شکایت خود نزد عثمان بن حنیف رض نمود او ہمین دعائے اعمیٰ باو نشان داد بمجرد خواندن او خلیفہ متوجہ حال او شد ودر کار خود کامیاب شد این واقعہ را طبرانی بسند معتبر بچند طریقہ ثابت کردہ است در معجم کبیر خود زیر ترجمۂ عثمان بن حنیف در جزء پنجاہم وامام

حاشیہ: حصن میں دعا بجاہ مسرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم اور اولیاء کرام کا خواندن این دعا ارشاد ۱۲

(۱) محمد ابن الجزري الشافعي مات سنة ۸۳۳ هـ. [۱۴۳۰ م.] في شيراز.

بیہقی نیز ثابت کردہ است۔ شفاء السقام للسبکی[۱] مطبوعہ حیدرآباد صـ۱۲۵ و درمعجم صغیر نیز در صـ۱۰۳ مطبوعہ مصر این روایت موجود است محدثین برائی روایت این حدیث باب چنان قائم میکنند باب من کان له حاجة الی الله تعالیٰ او الی احد من خلقه صاحب حصن الحصین جنین میفرماید ومن کان له ضرورة فلیتوضاء فیحسن وضوءه ثم یصلی رکعتین ثم یدعو اللّٰهم انی اسئلك الخ. ملا علی قاری در شرح این می نویسد قوله ضرورة ای حاجة ملجئة الی الله او الی احد من خلقه۔ در حصن الحصین صـ۲۲ می نویسد قلت وان لم یجب الدعاء عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم ففی ای موضع یستجاب ودر عدہ حصن الحصین طبع مصر صـ۵ درزیر این نوشتہ است وعند قبور الانبیاء علیهم السلام وجربت استجابة الدعاء عند قبور الصالحین بشروط معروفة علامہ ابن عبد البر[۲] در استیعاب جلد ۲ صـ۴۲۲ می نویسد کہ در خلافت فاروقی سالے قحط در مدینہ منورہ افتاد شخصے نزد قبر مطہر او علیہ الصلوٰۃ والسلام آمدہ استغاثہ کرد کہ اے رسول خدا احوال امت را ببین پس ہمان شخص را در خواب حضور پرنور بشارت بارش داد حافظ ابن حجر عسقلانی در اصابہ جلد ۶ صـ۱۴۲ طبع مصر تخریج ہمین قصہ را از ابن ابی خیثمہ حوالہ دادہ است شیخ نبہانی رحمہ[۳] در دعوة الحق طبع مصر صـ۲ میفرماید رواه البیهقی وابن ابی شیبه باسناد صحیح الحاصل کہ در قرون ثلاثة المشهود لها بالخیر توسل واستمداد بکثرت ثبوت موجود است و توسل شان مخصوص بہ حضور انور صلی الله علیه وسلم نبود بلکہ از قبور صحابہ رضی و اہل بیت رضی و صالحان امت نیز توسل و استفاضہ واستغاثہ معمول قرون سابقہ بود علامہ ابن عبد البر کہ امام المحدثین صدی چہارم بود در ذکر حضرت ابو ایوب انصاری رضی الله عنہ می نویسد وقبر ابی ایوب

قریب

(۱) الامام علي السبكي مات سنة ٧٥٦ هـ. [١٣٥٥ م.] في القاهرة.

(۲) ابن عبد البر يوسف المالكى مات سنة ٤٦٣ هـ. [١٠٧١ م.] فى شاطبة

(۳) يوسف النبهانى مات سنة ١٣٥٠ هـ. [١٩٣١ م.] في بيروت.

قرب سورہا معلوم الی الیوم معظم یستسقون بہ فیسقون۔ استیعاب جلد اول صفحہ ۱۵۶ وعلامہ ابن الاثیر[۱] در اسد الغابہ می نویسد وقبرہ بہا یستسقون بہ جلد ۲ صفحہ ۹ طبع مصر۔ کاتب الحروف مؤلف رسالہ میگوید معلوم است کہ قسطنطنیہ در سنہ چہارصد در قبضہ نصاریٰ بود وآنہا باوجود کفر وعداوت اسلام قبر حضرت ابوایوب را معظم داشتہ استسقا بآن میکردند وحق تعالیٰ بفضل خود حاجت روائی آنہا میکرد چنانچہ در استیعاب می نویسد۔ وائے برحال مدعیین اسلام طائفہ نجدیہ کہ قبور اکابر صحابہ واہل بیت النبوۃ وامہات المومنین رضوان اللہ علیہم اجمعین وصلحاء امت را جملہ ویران وپامال کردند وہیچ ملاحظہ اصول اسلام نکردند۔ از امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ مروی است کہ می فرمودند قبر موسی الکاظم[۲] تریاق مجرب لاجابۃ الدعاء اشعۃ اللمعات وغیرہ این روایت امام شافعی برطبع غیر مقلدان بسیار گران می افتد کہ اوشان باجلالۃ قدر چہ طور چنیں میفرماید مگر آنہا معلوم ندارند کہ امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ ہمیشہ توسل وتشفع بقبور صلحا بالخصوص قبر حضرت امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ میکرد، چنانچہ علامہ عزالدین بن جماعہ[۳] محدث در کتاب خود انس المحاضرہ وہمچنین امام موفق بن احمد مکی[٤] در مناقب امام ابوحنیفہ صفحہ ۱۹۹ ذکر کردہ است۔ ذکر السفیری شارح بعض مجالس من احادیث البخاری ونقل عزالدین بن جماعۃ فی کتابہ انس المحاضرہ عن علی بن میمون قال سمعت الشافعی یقول انی لاتبرک بابی حنیفۃ واجیئی الی قبرہ یعنی زائرا فاذا عرضت لی حاجۃ صلیت رکعتین وجئت الی قبرہ وسألت اللہ تعالیٰ الحاجۃ عندہ فما تبعد عنی حتی تقضی۔ صلح الاخوان للسید داؤد الخالدی طبع بمبئی صفحہ ۶۹ علامہ ابن حجر مکی رحمۃ اللہ علیہ در خیرات الحسان طبع مصر صفحہ

(۱) ابن الاثیر علي الجزري مات سنة ٦٣٠ هـ. [١٢٣٣ م.]
(٢) موسى الكاظم بن جعفر الصادق مات سنة ١٨٦ هـ. [٨٠٢ م.] في بغداد.
(٣) محمد عز الدين ابن جماعه مات سنة ٧٣٣ هـ. [١٣٣٢ م.]
(٤) موفق بن احمد المكي الحنفي مات سنة ٥٦٨ هـ. [١١٤٣ م.]

میفرماید۔ اعلم انہ لم یزل العلماء وذوو الحاجات یزورون قبرہ (ای قبر ابی حنیفۃ رح) ویتوسلون بہ فی قضاء حوائجھم ویرون نجح ذٰلک۔ منھم الامام الشافعی رح لما کان ببغداد فانہ جاء عنہ انہ قال انی لاتبرک بابی حنیفۃ رح واجیئ الی قبرہ الخ علامہ ابن الجوزی درکتاب صفوۃ الصفوۃ از امام ابراہیم حربی کہ از ارشد تلامذہ امام احمد بن حنبل است روایت میکند کہ می فرمودند قبر معروف الکرخی[1] الترياق المجرب وسیلہ جلیلہ ص۱۳۹ ونزد تمام اکابر بغداد این خبر معروف معروف ومشہور است حضرت امام ابو القاسم قشیری[2] کہ از اکابر محدثین وصوفیہ سہ صدی وچہارصدی بود در رسالہ قشیریہ طبع مصر ص۱۱ در تذکرہ حضرت معروف کرخی رضی اللہ عنہ می فرماید کان من المشائخ الکبار مجاب الدعوات یستشفی بقبرہ یقول البغدادیون قبر معروف ترياق مجرب علامہ ابن خلکان نیز چنین مینویسد در وفیات الاعیان جلد۲ ص۱۳۶۔ امام ابوبکر بن خزیمہ کہ در تعریف او امام سبکی می نویسد امام الائمۃ المجتھد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری جلد۲ ص۱۳۱ وامام ذہبی کہ ملقب بشیخ الاسلام است در تذکرۃ الحفاظ جلد۲ ص۸۶ مینویسد کہ این اکابر ہرگاہ بزیارت قبر حضرت امام خراسان سیدنا امام علی رضا بن موسی رضی اللہ عنہ می رسیدند چہ مقدار خضوع وتواضع وتضرع بجا می آوردند حافظ ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب جلد۷ ص۳۸۸ می نویسد قال (ای الحاکم) وسمعت ابابکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول خرجنا مع امام اہل الحدیث ابی بکر بن خزیمۃ وعدیلہ ابی علی الثقفی مع جماعۃ من مشائخنا وھم اذ ذاک متوافرون الی زیارۃ قبر علی رضا بن موسی رح بطوس قال فرأیت من تعظیمہ یعنی ابن خزیمۃ لتلک البقعۃ

(۱) معروف الكرخي مات سنة ٢٠٠ هـ. [٨١٦ م.] في بغداد.

(۲) أبو القاسم عبد الكريم القشيري مات سنة ٤٦٥ هـ. [١٠٧٣ م.]

وتواضعہ لہا وتضرعہ عندہا ماتخیرنا۔ محدث مشہور ابوحاتم ابن حبان[1] صاحب الصحیح درکتاب الثقات لابن حبان در ترجمہ امام علی رضا[2] بن موسیٰ رحمۃ اللہ علیہ چنیں می نویسد ماحلت بی شدۃ فی وقت مقامی بطوس وزرت قبر علی رضا بن موسیٰ صلوات اللہ علی جدہ وعلیہ ودعوت اللہ تعالیٰ ازالتہا عنی الا استجیب لی وزالت عنی تلک الشدۃ وھذا شئی جربتہ مرارا منقول از نسخہ قدیمہ قلمیہ ازیں قبیل روایات معتبرہ درکتب اسلامیہ از زمانہ خیرالقرون الی زماننا ہذا بطریق تواتر منقول است کہ ہمیشہ علما وصلحا واکا دین از قبور اولیا وصلحا واہل بیت النبوۃ استمداد میکردند وتعظیم آنہا بجا می آوردند اگر جملہ روایات نقل کردہ شود کتابے علیحدہ باید نوشت صاحب انصاف راہمیں قدر زیادہ از کفایت است وبے انصاف را دفاتر کثیرہ درایت وروایت زیادہ باعث ضلالت است واین وقت باید کہ رجوع باصل مقصد کنیم وگوئیم کہ استدلال منکرین سماع موتی آیہ انک لاتسمع الموتیٰ وکریمہ وما انت بمسمع من فی القبور است وقول حضرت عائشہ صدیقہ رضہ درباب انکار سماع اموات قلیب بدر وآنکہ فقہاء حنفیہ درباب حلف می نویسند کہ اگر کسی دیگرے راگفت کہ من باتو سخن نکنم اگر بعد ازمرگ او سخن گوید حانث نمی شود زیراکہ میت نمی شنود ہمیں سہ وجوہ را استدلال می کنند مؤلف رسالہ میگوید کہ این جملہ صحیح است نہ آیات قرآنی غلط نہ استدلال حضرت صدیقہ رضہ غلط نہ قول فقہاء کرام غلط اما خدارا قدری دلائل مثبتین راہم بغور تأمل بفرمایند آنہا میگویند کہ از آیات شریفہ نفی سماع موتی ہرگز مستنبط نمی شود زیراکہ ان الاموات لایسمعون وارد نشدہ است کہ بطور استدلال پیش شود وازیں اموات کہ در آیات مذکور

(۱) محمد ابن حِبّان مات سنة ٣٥٤ هـ. [٩٦٥ م.] في سمرقند.

(۲) الامام علي الرضا مات سنة ٢٠٣ هـ. [٨١٩ م.] في طوس.

مردگان مراد نیند بلکہ بطریق استعارہ کفار مراد اند کہ کفار را تشبیہ باموات
دادہ است و وجہ شبہ عدم اجابت است نہ کہ عدم سمع و این ظاہر است
کہ کفار کران نبودند قوت سامعہ کفار زائل نشدہ بود و لا واللہ می شنیدند
اما اجابت نمی کردند ببین در کریمہ صم بکم عمی کسی از اہل علم میگوید کہ کفار حقیقتاً
گنگان و کران و کوران بودند مؤلف رسالہ میگوید عفی عنہ کہ در اصطلاح
لغۃ عرب لفظ سمع بمعنائے اجابت بسیار واقع می شود ببین لفظ سمع اللہ
لمن حمدہ معنایش مطلق سمع نیست زیرا کہ او تعالیٰ از ہر کس میشنود حمد گوید
یا نگوید بلکہ معنایش اجابت است یعنی قبول میکند او تعالیٰ حمد حامد را و ہمچنین
در ہر زبان شنیدن بمعنائی قبول کردن اصطلاح شائع و ذائع است چنانچہ
کسی را کہ نصیحت قبول نمی کند گفتہ می شود کہ بسیار ترا گفتم اما نشنیدی شاعر
میگوید ؎ دوش آن نامہربان احوال ما پرسید و رفت ٭ صد سخن گفتیم و از ما یک
سخن نشنید و رفت معنایش این نیست کہ معشوق کر است انتہی دیگر وجہ
آنکہ لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بمسمع ہر دو از باب افعال است یعنی
تو نمے توانی شنوانید این ازینجا معلوم شد کہ اموات فی نفسہ نمی شنوند و او تعالیٰ
ہم آنہا را نمی تواند شنوانید ببین کریمہ انک لا تہدی من احببت ولکن اللہ
یہدی من یشاء ہم ازین قبیل است٭ باقی ماند استدلال حضرت صدیقہ رض
جواب آن بانیوجہ میگویند کہ قول یک صحابی در مقابلہ نص قرآن و در مقابلہ
اقوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رض و دیگر اکابر
صحابہ کہ بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی ہم با آنہا صادر شدہ بود
و اینہا تسلیم سماع بفرمودۂ رسول اکرم صلے اللہ علیہ وسلم کردہ بودند چہ طور
باستدلال حضرت صدیقہ رض قول و عمل آن اکابر لغو قرار دادہ شود

از

از روایت خطاب حضرت صدیقہ رضا برادخود پس از گرش چنانچہ گذشت صریح است بر رجوع حضرت صدیقہ رضا از قول خود۔ علاوہ بران در احادیث صحاح سماع موتے ثابت است چنانچہ در قصہ بدر حضرت عمر رضا را فرمود کہ شما بان از مردگان زیادہ نمی شنوید۔ و در صحیح مسلم وارد است کہ مردہ آواز نعل زائران می شنود و در روایت دیگر کہ مردہ سلام زائر می شنود و جواب آن میدہد۔ وہ پیشوایان دہابیہ چون ابن تیمیہ[1] و ابن قیم و ابن عبدالہاد وقاضی شوکانی[2] وغیرہم جملہ تصحیح این احادیث کردہ اند و سماع موتے را قائل گشتہ اند ببین صارم منکے را و کتاب الروح ابن قیم را صـ۱۷ عجیب حالت است غیر مقلدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام وغیرہ القاب می دہند و اقوال آنہا را چون نص قطعی می دانند و در بعض عقائد حقہ آنہا کہ خلاف مشرب اینہا میباشد اقوال آنہا را بجوی نمی شمرند و بعض روایات ضعیفہ کتب حنفیہ را باستدلال پیش میکنند در چنین مواضع اتر کوا قولی بخبر الرسول را چرا وقعت نمی دہند و احادیث صحاح را تا ویل لایعنی و دور از انصاف میکنند کہ این از خصائص بود وغیرہ خصوصیت آن وقت معقول بود کہ اگر امت را امر بخطاب اموات نمی فرمود چونکہ السلام علیکم اہل الدیار برائے تمامی امت امر است پس خصوصیت بکدام معنا است در این موقع مولانا شاہ محمد سلیمان صاحب پھلواروی رحمت اللہ علیہ تقریری فرمودہ کہ ذکر آن خالی از لطف نیست خلاصہ تقریر شان اینکہ از تموج ہوائی آوازے کہ از راہ ثقبہ مجوفہ گوش بہ دماغ می رسد و در قوت سامعہ حسی ازان پیدا می شود آنرا سماع گفتہ می شود این سماع حقیقۃ از مردگان منفی است کہ بسبب موت چونکہ حیات فانی می شود قوتہائے سمع و بصر ولمس و شم و ذوق ہم معطل می شوند بیشک مردگان سمع

(۱) أحمد ابن تيمية مات سنة ٧٢٨ هـ. [١٣٢٨ م.] في الشام.

(۲) محمد الشوكاني الشيعي مات سنة ١٢٥٠ هـ. [١٨٣٤ م.] في صنعاء.

معمول حیات نمی شنوند پس انك لا تسمع الموتى برجائے خود بغیر تاویل صحیح است وہمچنیں انکار حضرت عائشہ صدیقہ رضؓ از سمع بجائے خود صحیح است وقس علیہ احکام الفقہ اما ادراک وشعور چیزے دیگر است کہ خاصہ روح است چونکہ روح فانی نیست ادراک وشعور او ہم فانی نمی شوند بلکہ زیادہ از حال حیوۃ تیز می شوند ومردگان را شعور وادراک ہست اما سمع معمول حیات نیست وہر جا کہ در احادیث شریفہ لفظ سمع برائے مردگان وارد شدہ است مراد از ادراک وشعور است . انتہی وانکار فقہا از سماع موتی بنا بر عرف عام است ودر ایمان عرف را اعتبار است پس از نفی سماع نفی شعور وادراک لازم نمی آید فافہم وانصف. تتمہ مسئلہ استمداد شیخ الاسلام علامہ حموی حنفی[1] در نفحات القرب می نویسد مَن نسب الی الامام ابی حنیفہ رح القول بانقطاع الکرامات واہم وعن طریق اہل الہدی ضال اذ لم یثبت فی شیئ من کتب مذہب ابی حنیفہ رح اصولا وفروعا القول بانقطاع الکرامات بالموت بل لم یثبت فی شیئ من کتب المذاہب الثلاثۃ الخ ص۲۶ شفاء السقام[2] طبع مصر ودر ہمیں کتاب صفحہ ۲۱۸ می نویسد ثم ان تصرف الاولیاء فی حیاتہم ومماتہم انما ہو باذن اللہ تعالی وارادتہ لا شریك لہ فی ذلك خلقا ولا ایجادا ولا یقصد الناس بسؤالہم قبل الموت وبعدہ نسبتہم الی الخلق والایجاد والاستقلال بالافعال فان ہذا لا یقصدہ مسلم ولا یخطر ببال احد من العوام فضلا عن غیرہم فصرف الکلام الیہ ومنعہ من باب التلبیس فی الدین الخ بخیال دہابیان وحامیان آنہا معنای مجازی واستعارہ ہرگز قبول نمیکنند اگر کسے نسبت فعلی بکسی بکند اگرچہ بطریق مجاز باشد یکدم بر آنہا حکم شرک وکفر جاری میکنند وآیات قران

نفحات القرب والاتصال باثبات التصرف لاولياء الله تعالى للسيد احمد بن محمد حموى الحنفى المتوفى ۱۰۹۸

کریم

(۱) احمد حموی حنفی مصری توفی سنة ۱۰۹۸ هـ. [۱۶۸۶ م.]

(۲) صاحب شفاء السقام ابوالحسن علي السبكى الشافعي توفى سنة ۷۵٦ هـ. [۱۳۵۵ م.] في القاهرة

کریم کہ درشان کفار و آلہہ باطلہ آنہا وارد شدہ اند بر مسلمانان چسپان کردہ حکم شرک میکنند وحال آنکہ کفار آلہہ خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند وعبادت آنہا میکردند وباین عبادت تقرب الی اللہ می جستند وہیچ مسلمانی اگرچہ عامی باشد ہیچ بزرگ را الہ نمیداند ونہ او را متصرف بالاستقلال میداند بلکہ فقط ارواح بزرگان را حیاً و میتاً وسیلہ درگاہ او تعالیٰ میکنند حالا مسئلہ مجاز وحقیقت را توضیح از آیات قرآن بشنو کہ یک فعل را حقیقۃ منسوب باو تعالیٰ میکند باز ہمان فعل را مجازاً منسوب بہ عباد میکند ہرکس میداند کہ حاکم او تعالیٰ است کریمہ ان الحکم الا للہ اثبات بعد نفی تخصیص حکم باو تعالیٰ میکند باز میفرماید فلا وربک لا یومنون حتی یحکموک فیما شجر بینھم وہرکس میداند کہ زندگی و مردن بحکم او تعالیٰ است حقیقۃ کریمہ ھو یحیی ویمیت واللہ یتوفی الانفس حین موتھا۔ باز مجازا ہمین فعل منسوب بملک الموت میکند کریمہ قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم۔ شفائے بیمار بحکم او تعالیٰ است حقیقۃ کریمہ واذا مرضت فھو یشفین مگر مجازا منسوب بحضرت مسیح فرمودہ وابرئ الاکمہ والابرص واحی الموتی باذن اللہ اولاد دہندہ او تعالیٰ است حقیقۃ ومجازا حضرت جبریل میگوید لاھب لک غلاما زکیا مولائی حقیقی بحکم اللہ ولی الذین آمنوا او تعالیٰ است مگر مجازا ہمین حکم منسوب بعبادہ فرمودہ است انما ولیکم اللہ ورسولہ (و) النبی اولی بالمؤمنین من انفسھم ہمچنان معین حقیقی او تعالیٰ است ومجازی بندگان را امر فرمودہ است وتعاونوا علی البر والتقوی واستعانت از عمل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمہ واستعینوا بالصبر والصلوٰۃ رہزنان دین اگر لفظ عبد منسوب بغیر می شنوند بے محابا او را مشرک

میگویند وازنام عبدالنبی و عبدالرسول چه مقدار بیزار هستند وحق تعالیٰ در قرآن میفرماید وانکحوا الایامیٰ والصالحین من عبادکم وامائکم ازین کریمه بتصریح جواز نسبت عبدیت بغیر ثابت می شود همچنان رب حقیقی پروردگار عالم است واذکرنی عند ربک ـ اذ تلد الامة ربتها دیگرے را مجازاً گفته می شود مستغاث حقیقی او تعالیٰ است اما مجازاً فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه وارد شده است ودر حدیث شفاعت آمده است فاستغاثوا بآدم ودر حصن الحصین حدیث حسن مذکور است و آن اینکه وان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی بتصریح نداء غائب بلفظ یا واستمداد است ونیز امام بخاری[1] رح درادب المفرد حدیثے نقل میکند حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن سعد قال خدرت رجل ابن عمر فقال له رجل اذکر احب الناس الیک فقال یا محمد ودر روایت دیگر وصاح یا محمداه ص ۱۴۲ اگر نداء غائب جائز نبودی صحابی جلیل القدر چون عبدالله بن عمر چنیں ندا نکردی علاوه برین تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمانه مبارکه الی یومنا هذا السلام علیک ایها النبی میگویند این تخاطب بکسی که غائب است از نظر معمول تمام اہل اسلام است وخود غیر مقلدین نیز اکثر التحیات را بهمین الفاظ مے خوانند باوجود آن اگر کسی لفظ یا رسول الله گفت اورا مشرک وکافر می گویند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا نجدیان اہل حرمین را خصوصاً وتمامی امة مرحومه را عموماً مشرک میدانند ازان وجه قتل النفس ونهب اموال مسلمانان را جائز میدانند ومسلمانان حرمین را عبدة الشیاطین می نامند وحدیث صحیح

(۱) الامام محمد بن اسماعيل البخاري مات سنة ۲۵٦ هـ. [۸۷۰ م.] في سمرقند.

سرور عالم را صلے اللہ علیہ وسلم کہ درشان اہل حرمین فرمودہ است انّ الشیطان قد یئس ان یعبد فی جزیرۃ العرب و درحدیث دیگر اہل حجاز را بشارت ایمان دادہ است و سنگدلی وجفاء را در اہل مشرق کہ نجد درشرق حجاز است فرمودہ لفظ حدیث این است غلظ القلوب والجفاء فی المشرق والایمان فی اهل الحجاز صحیح مسلم۔ و نیز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدرگاہ الٰہی عرض کردہ است اللّٰهم لا تجعل قبری وثنا یعبد بعدی و یقین کہ ہمین دعائے او بدرگاہ او تعالیٰ مستجاب است پس ہمین مزار مقدس را نجدیان صنم اکبر نام کردہ اند و در انہدام آن میکوشند این چہ مقدار بے ادبی و گستاخی و توہین آنحضرت است صلے اللہ علیہ وسلم۔ فائدہ نجدی پرستان را عادت است کہ ہرگاہ آیات قرآنی و احادیث نبوی در تردید آنہا پیش می شوند و از جوابش عاجز می شوند می گویند کہ دلیلے از قول امام خود ابو حنیفہ رح پیش کن در باب سماع موتی و استمداد و عرس و مولود شریف و بوسہ قبر وغیرہا قول امام خود پیش کن و این نہایت قول بے بنیاد عامیانہ است زیرا کہ مقلدین مذاہب اربعہ خوب میدانند کہ در ہر جزئیہ قول امام را جستن خلاف اصول مذہب است مسائل فقہیہ بسبب امتداد زمانہ روز بروز نو پیدا می شوند پس حکم آنہا از اصول قواعد مذہب علماءِ وقت پیدا کردن می توانند مذہب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابو یوسف و محمد و زفر رحمۃ اللہ علیہم نیست کہ در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متاخرین ہم مذہب حنفی است مولانا مولوی عبد الحی[1] در صفحہ ۱۶۶ کتاب سعی مشکور میفرماید لا یلزم تصریح کل من الفروع والجزئیات عن الائمۃ فالعلوم تتزائد یوماً فیوماً

(۱) عبد الحي اللكنوي مات سنة ۱۳۰٤ هـ. [۱۸۸۷ م.]

آں اتفاق دارند و زیارت آن آثار را مستحب میگویند ببین ایضاح المناسک امام نووی[1] و مناسک ملا علی قاری و تاریخ قطبی تا این حد کہ پیشوائے نجدیت ابن تیمیہ وغیرہ نیز آنرا جعلی نگفتہ اند آرے موجب مذہب خود زیارت آنرا حرام می گویند چنانچہ صدیق حسن خان درکتاب رحلۃ الصدیق از ابن تیمیہ ہمیں مضمون نقل میکند حضرت عبد اللہ ابن عمر ہرگاہ کہ حج می رفت پس در مساجد و مقامات کہ بین الحرمین بر آثار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درست شدہ بودند می ماند و دران نماز ادا میکرد بجہۃ حصول برکت و زیر ہر درختی کہ حضور انور صلے اللہ علیہ وسلم استراحت فرمودہ بود آن درخت را آب می دہانید ایں روایات در صحاح و سنن و مسانید و معاجم بکثرت موجود است در طبقات ابن سعد[2] می نویسد رأی ابن عمر واضعًا یدہ علی المنبر یعنی منبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم وضعہا علی وجہہ ازین وجوہات از حضرت امام احمد بن حنبل رض بوسہ منبر و بوسہ قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بجہۃ حصول برکت مروی است شیخ سمہودی[3] در وفاء الوفا جلد ۲ صفحہ ۴۴۳ میفرماید قال العز فی کتاب العلل والسوالات لعبد اللہ بن احمد از والد خود قال عبد اللہ سألت ابی عن الرجل یمس منبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و یتبرک بمسہ ویقبلہ ویفعل بالقبر مثل ذلک رجاء ثواب اللہ تعالیٰ قال لا بأس بہ انتہی مؤلف میگوید عفی عنہ کہ جملہ اصحاب مذاہب اربعہ بر ہمیں استحباب اند ما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہ شاید بجہۃ تبکیت وہابیہ نجدیہ آوردہ است کہ آنہا بظاہر دعوی تقلید ہمیں امام جلیل میکنند و تبرک بآثار جلیلہ شرک و کفر میدانند۔ از اینجا

معصوم

لہ ولنعم ما قال العارف الشیرازی فی بستانہ ؎

اگر بوسہ برخاک مردان زنے ٭ بمردی کہ پیش آیدت روشنے

کسانیکہ پوشیدہ چشم دل اند ٭ ہمانا کزین توتیا غافل اند

معصوم عفی عنہ

(١) الامام يحيى النووي مات سنة ٦٧٦ هـ. [١٢٧٧ م.] في الشام.

(٢) ابن سعد محمد البصري مات سنة ٢٣٠ هـ. [٨٤٥ م.]

(٣) نور الدين على السمهودى مات سنة ٩١١ هـ. [١٥٠٦ م.] في المدينة المنورة

معلوم شد کہ دعویٰ حنبلیت آنہا محض کذب وافترا است۔ علامہ عینی[1] حنفی در عمدۃ القاری جلد ۴ صفحہ ۶۰۷ میفرماید کہ استاذم حافظ زین العابدین عراقی میفرمود اخبرنی الحافظ ابو سعید بن العلائی قال رأیت فی کلام احمد بن حنبل فی جزء قدیم علیہ خط ابن ناصر وغیرہ من الحافظ ان الامام احمد سئل عن تقبیل قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وتقبیل منبرہ فقال لاباس بذلک فاریناہ للشیخ ابن تیمیہ فصار یتعجب من ذلک ویقول عجبت احمد عندی جلیل ھذا کلامہ اومعنی کلامہ قال وای عجب فی ذلک وقد روینا عن الامام انہ غسل قمیصا للشافعی وشرب الماء الذی غسلہ بہ واذا کان ھذا تعظیمہ لاھل العلم فکیف بمقادیر الصحابۃ وکیف بآثار الانبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام دہمیں قول را بسبب شہرت امام مقری[2] مالکی در کتاب خود فتح المتعال بصفۃ النعال بجنسہ نقل کردہ است صفحہ ۸ نسخہ قلمی علامہ مقری پس ازین نقل مے نویسد کہ ہمین قول امام احمد ماخوذ است از روایتے کہ او در مسند خود نقل میکند کہ حضرت ابو ایوب انصاری رضی برقبر حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم روئے خود نہاد پس مروان گردن اور اگرفت او فرمود بگذار نزد سنگی نیامدہ ام بحضور اقدس او صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ ام این روایت در مسند امام احمد جلد ۵ صفحہ ۴۲۳ موجود است شیخ سمہودی وعلامہ ابن حجر مکی وامام سبکی نیز طرق دیگر این حدیث بیان کردہ اند در منظم ووفاء الوفاء وشفاء السقام را مطالعہ فرمایند۔ انتہی مختصرا۔ ایضاً در کتاب باطل شکن می فرماید صحابہ کرام رضی اللہ عنہم از جملہ آثار او صلی اللہ علیہ وسلم تبرک می جستند از آب دہن مبارک او و از آب پس خوردہ او واز آب وضوئی او واز عرق مبارک او وصاحب صحیح البخاری در جامع خود بابے قائم کردہ است جلد اول صفحہ ۴۳۸ باب ما ذکر من درع

(۱) العيني محمود مات سنة ٨٥٥ هـ. [١٤٥١ م.]

(٢) أحمد المغربي المقري مات سنة ١٠٤١ هـ. [١٦٣١ م.]

بحسب اختلاف حوادث الامۃ فمالم یظہر تصریحہم علی خلافہ عملکم بالجواز
مؤلف میگوید عفا اللہ عنہ سلسلہ اجمال وتفصیل در ادلہ قطعیہ موجود است
بیبین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم
تفصیل نمود مثلاً حکم قرآن است اقیموا الصلوٰۃ بالاجمال واحادیث
تفصیل آن کرد کہ فرض صبح دو رکعت وفرض ظہر چہار رکعت علی ہذا
القیاس وبحکم ما اتاکم الرسول فخذوہ وما نہاکم عنہ فانتہوا قول
وفعل حضور اقدس ہم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود
تفصیل آن اجمال اقوال وافعال اصحاب کرام وتابعین اصحاب کردند
وبحکم علیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین من بعدی واصحابی
کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم وخیر القرون قرنی ثم الذین
یلونہم ثم الذین یلونہم قول وفعل اصحاب واتباع نیز چون نص
قطعی گشت باز بسبب اختلاف حوادث زمانہ اجمال قول اصحاب واتباع
را تفصیل اصحاب مذاہب اربعہ در کتب مذاہب خود اصولاً وفروعاً
ثبت کردند وبحکم لعلمہ الذین یستنبطونہ باجماع امت این استنباط وقیاس
از ادلہ قطعیہ گردید باز اجمال یا عدم ذکر بعض جزئیات مسائل از اصحاب
مذاہب علماء امت ہر مذہب موافق اصول صاحب مذہب خود تفصیل
آن اجمال یا ذکر آنچہ باقی ماندہ بود در کتب معتبرہ خود نوشتہ وبرآن فتوی
کردند بحکم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل چنانچہ انبیاء بنی اسرائیل
علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات اصحاب شرائع بودند علماء امت
مرحومہ اصحاب استنباط وفتوی اند اما مراد از علماء امت آنانند کہ
ورثۃ الانبیاء واصحاب نفوس زکیہ باشند نہ دین فروشان کہ رہزنان

دین

دین اند واین نیز حجت قطعی است کہ فروع ہمان اصول مقررہ اصحاب مذاہب است پس در ہر جزئیہ حادثہ قول امام را طلبیدن عوام را در مغالطہ انداختن است لاحول ولا قوۃ الا باللہ ہدانا اللہ وایاہم سواء الصراط۔

اصل ثالث

اصل ثالث ما بہ النزاع نداء غائب وسماع موتی است بدانکہ نجدیان وہم مشرب ایشان نداء غائب بلفظ یا فلان یا نخاطب یا غائبان شرک اکبر می نامند اگر بہ نیت حاضر بودن منادیٰ باشد اگرچہ روح مبارک حضرت رسول مقبول صلے اللہ علیہ وسلم باشد امام غیر مقلدین شوکانی در کتاب خود در النضید می آرد تعظیم القبور وخطاب الموتی بالحوائج کفر باز در تطہیر الاعتقاد صلا طبع فاروقی دہلی می نویسد ومن فعل ذلک بمخلوق من حی او میت سواء کان ملکا او نبیا او ولیا صار مشرکا وان اخبر باللہ وعبد نقل از سیف الابرار وبعض وہابیہ فرق می کنند میگویند کہ اگر نداء یا رسول اللہ عاشقانہ باشد یعنی بغیر ملاحظہ سماع منادیٰ جائز است واگر باین نیت باشد کہ منادیٰ یعنی رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم می شنود پس کفر است مؤلف گوید عفا اللہ عنہ ازین طائفہ کہ فعل سلف صالح را شرک فاعل را مشرک می نویسند سوال است کہ مراد شما یان از غائب کدام است آیا مراد غائب عن النظر است کہ در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معدوم کہ در حقیقت وجود نداشتہ باشد اگر مراد ازان شق اول است پس نداء شمایان بذات پاک باریتعالیٰ وتقدس اسمہ نیز داخل می شود کہ منادیٰ از نظر شما غائب است وبحکم کریمہ لا تدرکہ الابصار ابصار مخلوق طاقت دید حضر

تعالیٰ وتقدس در این جهان ندارند بلکه نزد وهابیه از دیدار الٰهی در بہشت نیز انکار است ببین عقیده ۲۰ ثنائی در کتاب سیف الابرار. واگر مراد شق ثانی است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام وارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود وتصرف وشعور وادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شده است ببین تفصیل آن اقوال در اصل سابق. واگر گویند که قبول داریم که ارواح زنده اند وادراک وشعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گویم که تردید این قول او تعالیٰ می فرماید ودر کریمه فالمدبرات امرا مفسرین بخصوص قاضی بیضاوی در تحت آن می نویسد کالملئکة وارواح الصلحاء پس چونکه تدبیر امور مر ارواح را در قرآن مجید ثابت شد وتدبیر عین تصرف است ثانیاً چونکه ارواح از قبیل مجردات است تصرف آنها در عالم بامر واذن او تعالیٰ چون تصرف ملئکه ع بامر الله تعالیٰ در قرآن مجید از قبیل افنا وایجاد واحیا و اماتت جا بجا مذکور ومسطور است از ان فروتر آمده تصرفات اجنه وشیاطین در عالم بنظر انصاف ببین که تا کدام حد قوی وپُر اثر است قصه حضرت سلیمان علیه السلام بابت خدمات شاقه اجنه معلوم است کریمه یعملون له ما یشاء من محاریب وتماثیل وجفان کالجواب وقدور راسیات را بنظر انصاف تامل کن از ان هم فروتر آمده ببین که در ین عالم بسیار اشیا است که وجودش از نظر غائب است وقوت تصرف آن زیاده از محسوسات است مثلاً وجود هوا از نظر غائب است واز تموج آن قلل جبال راسیات وعوالی عمارات راسخات بر زمین می غلطند ودرختان عظیمه سرنگون می افتند واجساد کبیره ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوة سخت تموج هوا که آنرا صرصر گویند از هم

ع ملائکه است و تصرف ملائکه

پاشیدہ می شوند و اثر عین وسحر وجفر وغیرہا چہ عجائب تصرفات دارند اگرچہ
موجد اثر آنہا قدرت قادر حکیم است اما بظاہر افعال منسوب باسباب است
پس انیجملہ تصرفات مذکورہ اگر قبول کنند تصرف ارواح صلحا چرا مردود میکنند
اگر آن باذن الہی است این ہم باذن الہی است اگر آن ہمہ را قبول نکنند
مصادمہ ومقابلہ قرآن عظیم است واگر گویند اثرات آنہا بقرآن ثابت
است واثرات وتصرفات ارواح بقرآن ثابت نیست گوئیم کہ آیہ شریفہ
متلوہ فوق اعنی فالمدبرات امرا راچرا فراموش کردی۔ درین محل ذکر
مناظرہ عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست وآن اینکہ شخصی ملا
ابراہیم نام مقلد قوم بلوچ بہ مؤلف این اوراق نقل کرد کہ عالمے از پنجاب
بگوشہ بلوچستان رسیدہ بود ودر مسجدے بناء وعظ نہادہ بود وانبوہ مردم برا
سماع وعظ دیدم من ہم شامل شدم مولوی صاحب در وعظ سخن باین حد
رسانید کہ ہر کہ مرد نبی باشد یا ولی پس از مردن نفع وضرش بہ ہیچ کس نمیرسد
زیرا کہ خاک شد واز خاک نفع وضر غیر متصور۔ ناقل گوید عرض کردم اے
مولوی صاحب انبیاء علیہم السلام را در حالت حیوۃ معجزات بودند یا نہ گفت
آری بودند گفتم اولیاء اللہ را در حالت حیوۃ کرامات بودند یا نہ گفت آری بودند
گفتم آن معجزات وآن کرامات آنہا کجا رفتند گفت بمرگ مسلوب شدند
گفتم مولوی صاحب مردم بر سہ طبقہ اند انبیاء واولیاء وعوام مومنین چونکہ
موت سالب است معجزات انبیاء را علیہم السلام وسالب است کرامات
اولیاء اللہ را رحمۃ اللہ علیہم ونزد عوام مومنین بغیر ایمان دیگر چیز نیست
بر قاعدہ شما باید کہ موت سالب ایمان عوام مومنین شود ہرگاہ از انبیاء واولیاء
سالب نعمت است از عوام چرا سالب نعمت نشود پس مولوی صاحب از جواب

فرو مانده جماعه خود را باخراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مرا خراب کرد انتهی واین قصه را فقیر در رساله تهلیلیه خود واضح تر ازین بیان کرده تخیل که در بعض الفاظ تغائر باشد اما مضمون یک است۔ چونکه دلائل این باب نداء غائب و روایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل و روایات اند که در اصل دوم یعنی اصل استمداد گذشتند ازان وجه اطناب تحریر بکرر مکرر آن نشد۔ حدیث اعمی وحدیث یا عباد الله اعینونی وحدیث زیارة القبور بلفظ السلام علیکم واثر حضرت عثمان بن حنیف که اصل این باب اند جمله درباب ماقبل ازین بالاستیفا ذکر شده اند۔ درین اصل بابی از احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم درباب زیارت القبور بالخصوص قبر مطهر مکرم فخر عالم صلی الله علیه وسلم وعلم موتی بزائران خود ورد تسلیم زائران منقول از کتاب جوهر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمة المحققین احمد بن حجر الهیتمی المکی وکتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور للشیخ الاجل والامام الاکمل الشیخ جلال الدین السیوطی[1] المتفق علی جلالته وورعه وغزارة علمه بدان وفقک الله تعالی که آنچه درین باب ذکر احادیث واقوال سلف صالح می شود برائے زیادت یقین برادران اسلام مقلدین مذاهب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیه احادیث این باب را ضعیف یا موضوع خواهند گفت واقوال مشائخ وعلماء ائمه خود برآنها حجت نمیتواند شد زیرا که آنها در کتب خود حکم شرک وکفر بر مقلدین مذاهب جاری میکنند ببین کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری وظفر المبین واعتصام السنة صـ ۳۲ ترجمه عبارت هندی او این است چهار مذهب و خاندان قادریه ونقشبندیه وچشتیه وسهروردیه کافر ومشرک و بدعتی هستند در اخبار الحدیث ولوامع

(۱) جلال الدین عبد الرحمن السیوطی مات سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.] فی مصر.

و لوامع الانوار و معیار التقلید بدیع الزمان می نویسد تقلید شخصی شرک و بدعت و بدتر از سرگین است نقل از کتاب سیف الابرار و اباطیل وہابیہ
فائدہ مہمہ احادیث حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم حصر در صحاح ستہ و مسند امام احمد و مؤطا امام مالک رحمہم اللہ تعالے نیستند بلکہ مصنفین کتب احادیث شکر اللہ تعالی سعیہم اجمعین آن حدیثے را در کتب خود می نویسند کہ بشروط مقررہ اہل حدیث کہ در سند و رواۃ حدیث مقرر کردہ اند موافق باشد و اگر بآن شروط موافق نیاید آنرا ذکر نمیکنند چنانچہ صاحب کتاب صحیح بخاری کہ اصح الکتب است بعد کتاب اللہ خود می نویسد کہ من از چندین لکھا احادیث ہمین احادیث مذکورہ کتاب را منتخب کردم و ہمچنین اقوال دیگر مصنفان پس ازین مستفاد میشود کہ احادیث ہمیں کتب مشہورہ متداولہ صحیح اند و دران ضعیف و موضوع نیست الا نادرًا اما این مستفاد نمی شود کہ ماسوائے آن در تمام عالم حدیث صحیح نیست زیرا کہ حضرت رسول اکرم صلے اللہ علیہ وسلم در مقام تبلیغ بودند روزانہ ہزارہا حدیث بیان میفرمودند پس ہر کرا ہر حدیث بسند صحیح رسید آنرا در کتاب خود ذکر نمود و زمانہ اصحاب مذاہب اربعہ قبل از زمانہ مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی کہ صاحب بخاری را مثلاً بسند صحیح نرسیدہ و در کتاب خود ذکر نکرد یا نقیص آن در کتاب خود نوشت ازین لازم نمی آید کہ ہمیں حدیث بحضرت امام ابوحنیفہ وغیرہ رضوان اللہ علیہم اجمعین نیز بسند ضعیف رسیدہ باشد زیرا کہ آنہا رحمہم اللہ تعالیٰ در زمان خیر القرون بودند و وسایط کمتر بودند و اہل تقوی و صلاح بودند و کذب و افترا در ان زمان نبود الا نادرًا پس اصحاب مذاہب وضع مذاہب خود را بآن احادیث صحیحہ کردند و اصحاب کتب صحاح ستہ را اگر آن

حدیث بسند ضعیف رسید وذکر آن درکتب خود نه کردند اصحاب مذاهب را ازان
جه قدح چنانچه همین مضمون را حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه درکتاب
خود فتح المنان فی اثبات مذهب النعمان به بسط کافی وتحقیق وافی ذکر کرده
است من شاء فلیرجع الیه انصاف اینست که اصحاب صحاح جامعین
اقسام احادیث اند رحمة الله علیهم واصحاب مذاهب ناقدین اقسام احادیث
اند رحمة الله علیهم پس اصحاب صحاح بمنزله عطارین اندکه اقسام ادویه مفردا
راجمع میفرمایند واصحاب مذاهب بمنزله حکیمان اندکه خواص آن ادویه
مفرده شناخته موافق مزاج هر مریض آن مفردات را باهم جمع نموده معجون
تیار میکنند که باعث شفائے آن مریض می شود رحمة الله تعالی علیهم اجمعین.
رجوع باصل مطلب شیخ ابن حجر مکی درکتاب جوهر منظم مذکور درفصل سادس
ص۵۲ طبع مصری نوبسید العاشرة ینبغی له ایضا ان یستحضر ما قدمناه فی الفصل
الثانی من حیوته المکرمة فی قبره المکرم وانه یعلم بزائریه علی اختلاف
درجاتهم واحوالهم وقلوبهم واعمالهم وانه صلی الله علیه
وسلم یمد کلا منهم بما یناسب ما هو علیه وانه خلیفة الله الذی
[margin: جعل خزائن کرمه وموائد نعمه طوع یدیه وتحت ارادته یعطی منها من یشاء ویمنع من یشاء]
یشاء وانه لا یمکن احدا ان یصل الی الحضرة العلیة من غیر طریقه وان
من سولت له نفسه اللعینة شیئا من ذلک کان سببا لحرمانه وقبیح
قطیعته وخسرانه ومن ثم راه صلی الله علیه وسلم بعض الصالحین فی
النوم فقال له یا رسول الله ما تقول فی ابن سینا[1] قال صلی الله علیه وسلم
ذلک رجل اراد ان یصل الی الله من غیر طریقی فقطعته ولیشهد
لذلک ان المحققین علی کفره ودوام شقاوته انتهی. وقال رحمه الله
تعالی فی الفصل الثانی من کتابه المذکور ص۲۲ اعلم انه مرت احادیث

(۱) حسین ابن سینا مات فی سنة ٤٢٨ هـ. [۱۰۳۷ م.] فی همدان

کثیرة

کثیرۃ صحیحۃ وغیرھا متضمنۃ لفضائل عظیمۃ تحصل للزائر فلا باس بسردھا ھھنا لتستحضر فوائدھا وترجی عوائدھا وھی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم من زار قبری وجبت لہ شفاعتی ومعنی وجبت لہ شفاعتی انھا ثابتۃ لہ بالوعد الصادق لابد منھا وافاد قولہ صلی اللہ علیہ وسلم مع عموم شفاعتہ لہ ولغیرہ انہ یخص بشفاعتہ تناسب عظیم عملہ اما بزیادۃ النعیم واما بتخفیف الاھوال عنہ فی ذلک الیوم واما بکونہ من الذین یحشرون بلا حساب واما برفع درجات فی الجنۃ و اما بزیادۃ شھود الحق والنظر الیہ واما بغیر ذلک مما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ھذا کلہ ان ارید ان یخص بشفاعۃ لا تحصل لغیرہ ویحتمل ان یراد انہ یفرد بشفاعتہ مما یحصل لغیرہ و الافراد للتشریف والتقویۃ بسبب الزیادۃ وان یراد انہ ببرکتھا یجب دخولہ فیمن تنالہ الشفاعۃ فھو بشری بموتہ مسلما فیجری علی عمومہ ولا یضر فیہ شرط الوفاۃ علی الاسلام والا لم یکن لذکر الزیارۃ معنی لان الاسلام وحدہ کاف فی نیل ھذہ الشفاعۃ بخلافہ علی الاولین وافاد اضافۃ الشفاعۃ لہ صلی اللہ علیہ وسلم انھا شفاعۃ عظیمۃ جلیلۃ اذھی تعظم لعظم الشافع ولا اعظم منہ صلی اللہ علیہ وسلم فلا اعظم من شفاعتہ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من زارنی بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءنی زائرا لا تعملہ حاجۃ الا زیارتی کان حقا علی ان اکون لہ شفیعا یوم القیمۃ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءنی زائرا کان لہ حقا علی اللہ عزوجل ان اکون لہ شفیعا یوم القیمۃ ومر معناہ فی الفصل

الاول وسیأتی فی تاسعۃ الفوائد فی خاتمۃ السادسۃ عشر من الفصل
السادس مالہ تعلق بذلک فراجعہ فانہ مہم والحاصل ان ھذا الثواب
العظیم وھو الفوز بتلک الشفاعۃ العظیمۃ منہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا یحصل الا لمن اخلص وجہہ فیہا بان لا یقصد بہا او معہا امرا
آخر ثنیا فیہا وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من حج فزار قبری بعد وفاتی
کان کمن زارنی فی حیاتی وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من حج فزار
قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیاتی وصحبتی وقولہ صلی اللہ علیہ
وسلم من حج فزارنی فی مسجدی بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی
وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من زارنی الی المدینۃ کنت لہ شفیعا
اوشہیدا وقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من زار قبری او قال
من زارنی کنت لہ شفیعا اوشہیدا ومن مات فی احدی الحرمین
بعثہ اللہ عزوجل فی الآمنین یوم القیمۃ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من
زارنی متعمدا ای بان لم یقصد غیر زیارتی کما مر فی معنی خبر من
جاءنی زائرا لا تعملہ حاجۃ الا زیارتی الحدیث کان فی جواری یوم
القیمۃ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من سکن المدینۃ وصبر علی
بلائہا کنت لہ شہیدا وشفیعا یوم القیمۃ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم
من زارنی بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی ومن مات باحدی
الحرمین بعث من الآمنین یوم القیمۃ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم
من حج حجۃ الاسلام فزار قبری وغزا غزوۃ وصلی فی بیت المقدس
لم یسألہ اللہ تعالیٰ فیما افترض علیہ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من
زارنی بعد موتی فکانما زارنی وانا حیٌّ ومن زارنی کنت لہ شہیدا

وشفیعًا

وشفیعا یوم القیمۃ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من مات فی احدی الحرمین بعث من الآمنین یوم القیمۃ ومن زارنی محتسبا الی المدینۃ کان فی جواری یوم القیمۃ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من زارنی میتا فکانما زارنی حیا ومن زار قبری وجبت لہ شفاعتی یوم القیمۃ وما من احد من امتی لہ سعۃ ثم لم یزرنی فلیس لہ عذر وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من زارنی فی مماتی کان کمن زارنی فی حیاتی ومن زارنی حتی ینتہی الی قبری کنت لہ یوم القیمۃ شہیدا او قال شفیعا وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من حج الی مکۃ ثم قصدنی فی مسجدی کتبت لہ حجتان مبرورتان وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من زار قبری بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی ومن لم یزر قبری فقد جفانی وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی المدینۃ زائرا الیّ وجبت لہ شفاعتی یوم القیمۃ ومن مات فی احدی الحرمین بعث آمنا انتہی۔ مؤلف گوید عفا اللہ عنہ تعدد روایات زیارت مع تقارب اللفظ والمعنی از حضرت شیخ ابن حجر شاید برائے تعضید وتائید وتاکید زیارت مکرم است صلی اللہ علیہ وسلم لان الاحادیث یعضد بعضہا بعضا الحال قدری از احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال سلف صالح از قول شیخ امام سیوطی نیز بشنو حضرت شیخ در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتٰے والقبور می نویسید باب زیارۃ القبور وعلم الموتی بزوارہم ورؤیتہم لہم۔ اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن عائشۃ رض قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل یزور قبر اخیہ ویجلس علیہ الا استأنس ورد حتی یقوم

واخرج ایضا والبیهقی فی الشعب عن ابی هریرة رض قال اذا مر الرجل بقبر یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام وعرفه واذا مر بقبر لا یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام - واخرج ابن عبد البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام صححه عبد الحق - واخرج ابن ابی الدنیا فی القبور والصابونی[۱] فی المأتین عن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من عبد یمر علی قبر رجل یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام و اخرج العقیلی[۲] عن ابی هریرة رض قال قال ابو رزین یا رسول الله ان طریقی علی الموتی فهل من کلام اتکلم به اذا مررت علیهم قال قل السلام علیکم یا اهل القبور من المسلمین والمومنین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع وانا ان شاء الله بکم لاحقون فقال ابو رزین یا رسول الله یسمعون قال یسمعون ولا یستطیعون ان یجیبوا قال یا ابا رزین الا ترضی ان یرد علیک بعددهم من الملئکة ومعنی لا یستطیعون ان یجیبوا ای جوابا یسمعه الجن والانس والا فهم یردون حیث لا یسمع واخرج احمد والحاکم عن عائشة قالت کنت ادخل البیت فاضع ثوبی واقول انما هو ابی وزوجی فلما دفن عمر معهم ما دخلته الا وانا مشددة علی ثیابی حیاء من عمر واخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی عمرو قال وقف رسول الله صلی الله علیه وسلم علی مصعب بن عمیر حین رجع من احد فوقف علیه مع اصحابه فقال اشهد انکم احیاء عند الله فزوروهم و سلموا علیهم فو الذی نفسی بیده لا یسلم علیهم احد الا ردوا علیه

الی

(۱) الصابونی ابو عثمان النیشابوری مات سنة ۴۴۹ هـ. [۱۰۵۷ م.]

(۲) محمد بن عمر العقیلی مات سنة ۳۲۲ هـ. [۹۳۴ م.] فی مکة المکرمة

الی یوم القیٰمۃ وفی الاربعین الطائیۃ[1] روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال آنس مایکون المیت فی قبرہ اذا زارہ من کان یحبہ فی دار الدنیا واخرج ابن ابی الدنیا والبیہقی فی الشعب عن محمد بن واسع قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارھم یوم الجمعۃ ویوما قبلہ ویوما بعدہ واخرجا ایضا عن الضحاک قال من زار قبرا یوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارتہ قیل لہ وکیف ذلک قال لمکان یوم الجمعۃ

فصل قال السبکی عود الروح الی الجسد فی القبر ثابت فی الصحیح لسائر الموتی فضلا عن الشہداء وانما النظر فی استمرارھا فی البدن وفی ان البدن یصیر حیا بھا کالحیوۃ فی الدنیا او حیا بدونہا وھو حیث شاء اللہ تعالٰی فان ملازمۃ الحیوۃ للروح امر عادی لا عقلی فھذا ای ان البدن یصیر بہا حیا کالحیوۃ فی الدنیا مما یجوزہ العقل وقد ذکرہ جماعۃ من العلماء ویشھد لہ صلوۃ موسٰی علیہ السلام فی قبرہ فان الصلوۃ تستدعی جسدا حیا وکذلک الصفات المذکورۃ فی الانبیاء لیلۃ الاسرٰی کلہا صفات الاجسام ولا یلزم من کونہا حیوۃ حقیقیۃ ان تکون الابدان معہا کما کانت فی الدنیا من الاحتیاج الی الطعام والشراب وغیر ذلک من صفات الاجسام التی نشاھدھا بل یکون لہا حکم اخر واما الادراکات کالعلم والسماع فلا شک ان ذلک ثابت لہم ولسائر الموتی وقال غیرہ اختلف فی حیاۃ الشہداء ھل ھی للروح فقط او للجسد معہا بمعنی عدم البلاء علی قولین وقال البیہقی فی کتاب الاعتقاد الانبیاء بعد ما قبضوا ردت الیہم ارواحہم فہم احیاء عند ربہم کالشہداء وقال ابن القیم فی مسئلۃ تزاور الارواح وتلاقیہا الارواح قسمان منعمۃ ومعذبۃ فاما

(۱) مؤلف الاربعین الطائیۃ محمد الھمدانی مات سنۃ ۵۵۵ ھ۔ [۱۱۶۰ م.]

المعذبة فهي في شغل عن التزاور والتلاقي واما المنعمة المرسلة غير المحبوسة فتتلاقى وتتزاور وتتذاكر ما كان منها في الدنيا ومايكون من اهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذي هو على مثل عملها وروح نبينا محمد صلى الله عليه وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه المعية ثابتة في الدنيا وفي دار البرزخ وفي دار الجزاء والمرء مع من احب في هذه الدور الثلاث انتهى. فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كيف يكونون امواتا واحياء قلنا يجوز ان يرزقهم الله في قبورهم ارواحهم في جزء من ابدانهم يحس جميع بدنه بالنعيم واللذة لاجل ذلك الجزء كما يحس جميع بدن الحي في الدنيا ببرودة او حرارة تكون في جزء من اجزاء بدنه وقيل المراد ان اجسادهم لا تبلى في قبورهم ولا تنقطع اوصالهم فهم كالاحياء في قبورهم وقال ابو حيان[1] في تفسيره عند هذه الآية اختلف الناس في هذه الحيوة فقال قوم معناه ابقاء ارواحهم دون اجسامهم لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون الى ان الشهيد حي الجسد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن نراهم على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب وكما نرى النائم على هيئة وهو يرى في منامه ما يتنعم به او يتالم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء ولكن لا تشعرون فتنبه بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انهم

(١) ابو حيّان محمد بن يوسف الاندلسي الشافعي مات سنة ٧٤٥ هـ. [١٣٤٤ م.] في مصر

لا بد من كون هذه الحيوة بالمشاهدة والحس وبهذا يتميز الشهيد عن غيره ولو كان المراد حيوة الروح فقط لا يحصل له تمييز عن غيره لمشاركة سائر الاموات له في ذلك لعلم المؤمنين باسرهم حيوة كل الارواح فما بقى لقوله ولكن لا تشعرون معنى وقد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد ذلك نقل السهيلي[1] في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حفر في مكان فانفتحت طاقة فاذا شخص على سرير وبين يديه مصحف يقرأ فيه و امامه روضة خضراء وذلك كان باحد وعلم انه من الشهداء لانه رؤى في صفحة وجهه جرحا واورد ذلك ايضا ابو حيان ويشبه هذا ما حكاه اليافعي في روضة الرياحين عن بعض الصالحين قال حفرت قبرا لرجل من العباد فبينما انا اسوى اللحد اذ سقطت اللبنة من لحد قبر يليه فنظرت فاذا انا بشيخ جالس في القبر وعليه ثياب بيض تقعقع و في حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه فرفع راسه الىّ وقال لى اقامت القيمة رحمك الله قلت لا فقال رد اللبنة الى موضعها عافاك الله فرددتها وقال اليافعي[2] ايضا روينا عمن حفر القبور من الثقات انه حفر قبرا فاشرف فيه على انسان جالس على سرير وبيده مصحف يقرأ فيه وتحته نهر يجرى فغشى عليه واخرج من القبر ولم يدر ما اصابه فلم يفق الا في اليوم الثالث وحكى ايضا عن الشيخ نجم الدين الاصبهاني انه حضر رجلا يدفن فقعد الملقن يلقنه فسمع الميت وهو يقول الا تعجبون من ميت يلقن حيا وقال ابن رجب[3] روينا من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رايت مثل المعافى بن عمران وذكر من فضله قال حدثنى بعض اخوانى ان غانما جاء معافى بن عمران

(١) السهيلي عبد الرحمن مات سنة ٥٨١ هـ. [١١٨٥ م.] في المغرب.

(٢) اليافعي عبد الله الشافعي مات سنة ٧٦٨ هـ. [١٣٦٧ م.] في مكة المكرمة زادها الله شرفاً.

(٣) عبد الرحمن ابن رجب الحنبلي مات سنة ٧٩٥ هـ. [١٣٩٢ م.]

بعد ما دفن فسمعتہ وھو یلقن فی قبرہ وھو یقول لا الہ الا اللہ ویقول المعانی لا الہ الا اللہ وحکی الیافعی ایضا عن المحب الطبری احد ائمۃ الشافعیۃ وھو شارح التنبیہ انہ کان مع الشیخ اسماعیل الحضرمی مقبرۃ زبیدیۃ قال المحب فقال لی یا محب الدین اتؤمن بکلام الموتی قلت نعم قال ان صاحب ھذا القبر یقول لی انا من حشو الجنۃ وحکی ایضا عن الشیخ اسمعیل المذکور انہ مر علی بعض مقابر الیمن فبکی بکاء شدیدا واعلاہ حزن ثم ضحک ضحکا شدیدا واعلاہ سرور فسئل عن ذلک فقال کشف لی عن ھذہ المقبرۃ فرایتھم یعذبون فبکیت ثم تضرعت اللہ تعالی فیھم فقیل لی قد شفعناک فیھم فقالت صاحبۃ ھذا القبر وانا معھم یا فقیہ اسمعیل انا فلانۃ المغنیۃ فقلت وانت فیھم فلذلک ضحکت۔ وحکی عبد الغفار فی الوحید اخبرنا القاضی علاء الدین الصاحب شرف الدین الغائزی ان الشیخ معین الدین جبرئیل مات معھو فی الطریق قبل دخول القاھرۃ قال فاذا وصلنا الی عند الباب وھم یمنعون المیت ان یدخل المدینۃ رفع الشیخ یدہ واصبعہ فادخلنا وحکی ایضا قال حکی لی زین الدین البوشی عن الفقیہ عبد الرحمن النویری انہ لما کان فی المنصورۃ واسر والمسلمین وکان عبد الرحمن النویری یقرء القران فتلا قولہ تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء عند ربھم یرزقون فلما قتل الفقیہ عبد الرحمن حضر احد الفرنجیہ وفی یدہ حربۃ فلکزہ بھا وقال قسیس المسلمین انت تقول قال ربکم انکم احیاء ترزقون این ھو فرفع الفقیہ راسہ وقال حی ورب الکعبۃ مرتین فنزل الفرنجی عن فرسہ وجعل یقبل وجھہ

وامر غلامه بحمله معه الى بلدة وفى الرسالة للقشيري بسنده عن الشيخ ابن سعيد الخراز[1] قال كنت بمكة فرأيت بباب بنى شيبة شاباً ميتاً فلما نظرت اليه تبسم فى وجهى وقال لى يا ابا سعيد اما علمت ان الاحياء احياء وان ماتوا وانما ينقلون من دار الى دار انتهى۔ واين باب را امام سيوطى به بسط تمام نوشته ان شئت فارجع اليه الحال قدرى از احوال موت وسختى آن وسوال ملكين در قبر وغيره نيز بشنو شيخ سيوطى هم در اين كتاب شرح الصدور احاديث بسيار نقل كرده است چندے ازان برائے آگاهى برادران اسلام واستعداد موت و ما بعده در تحرير مى آيند قال السيوطى رحمه الله اخرج احمد وابوداؤد فى سننه والحاكم فى مستدركه وابن ابى شيبة فى المصنف والبيهقى فى كتاب عذاب القبر والطيالسى والعبد فى مسنديهما وهناد بن سرى فى الزهد وابن جرير وابن حاتم وغيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فى جنازة رجل من الانصار فانتهينا الى القبر ولما يلحد فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله وكان على رؤسنا الطير وفى يده عود ينكت به فى الارض فرفع راسه فقال استعيذوا بالله من عذاب القبر مرتين او ثلاثاً ثم قال ان العبد المؤمن اذا كان فى انقطاع من الدنيا واقبال من الاخرة نزل اليه ملئكة من السماء بيض الوجوه كان وجوههم الشمس معهم اكفان من كفن الجنة وحنوط من حنوط الجنة حتى يجلس منه مد البصر ثم يجئ ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس الطيبة اخرجى الى مغفرة من الله ورضوان قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة

(١) أبو سعيد أحمد الخرّاز مات سنة ٢٧٧ هـ. [٨٩٠ م.] في بغداد.

من فی السقاء وان کنتم ترون غیر ذٰلک فیاخذہا فاذا اخذہا لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین حتّٰی یاخذوہا فیجعلوہا فی ذٰلک الکفن وفی ذٰلک الحنوط ویخرج منہا کاطیب نفحۃ مسکٍ وجدت علی وجہ الارض قال فیصعدون بہا فلا یمرّون علی ملاءٍ من الملٰئکۃ الّا قالوا ما ہذا الرّیح الطّیب فیقولون فلان بن فلان باحسن اسمائہ التی کانوا یسمونہ بہا فی الدنیا حتی ینتھوا بہا الی سماء الدنیا فیستفتحون لہ فیفتح لہم فیشیعوا من کل سماء مقرّبوہا الی السّماء التی تلیہا حتی ینتھی بہا الی السّماء السّابعۃ فیقول اللّٰہ اکتبوا کتاب عبدی فی علیّین واعیدوہ الی الارض فانی منہا خلقتہم وفیہا اعیدہم ومنہا اخرجہم تارۃ اخرٰی فتعاد روحہ فی جسدہ فیأتیہ ملکان فیجلسانہ فیقولان لہ من ربّک فیقول ربی اللّٰہ فیقولان لہ مادینک فیقول دینی الاسلام فیقولان لہ ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول ہو رسول اللّٰہ فیقولان لہ وما علمک بہ فیقول قرأت کتاب اللّٰہ فاٰمنت بہ وصدّقت فینادی منادٍ من السّماء ان قد صدق عبدی فافرشوہ من الجنّۃ والبسوہ من الجنّۃ وافتحوا لہ باباً الی الجنّۃ فیأتیہ من روحہا وطیبہا ویفسح لہ فی قبرہ مدّ بصرہ ویأتیہ رجل حسن الوجہ حسن الثیاب طیّب الرّیح فیقول ابشر بالّذی یسرّک ہذا یومک الّذی کنت توعد فیقول لہ من انت فوجہک الوجہ الذی یجیٔ بالخیر فیقول انا عملک الصالح فیقول رب اقم الساعۃ رب اقم الساعۃ حتی ارجع الی اہلی ومالی قال وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الاٰخرۃ نزل الیہ من السماء ملٰئکۃ سود الوجوہ معہم المسوح فیجلسون منہ مد البصر ثم یجیٔ ملک الموت

حتی

حتی یجلس عند رأسہ فیقول ایتھا النفس الخبیثۃ اخرجی الی سخط من
اللہ وغضب فتمزق فی جسدہ فینتزعھا کما ینتزع السفود من الصوف
المبلول فیأخذھا فاذا اخذھا لم یدعوھا فی یدہ طرفۃ عین حتی
یجعلوھا فی تلک المسوح ویخرج منھا کانتن ریح جیفۃ وجدت علی وجہ
الارض فیصعدون بھا فلا یمرون بھا علی ملاء من الملئکۃ الا قالوا
ما ھذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائہ التی کان
یسمی بھا فی الدنیا حتی ینتھوا بھا الی السماء الدنیا فیستفتح فلا یفتح لہ
ثم قرء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تفتح لھم ابواب السماء و
لا یدخلون الجنۃ حتی یلج الجمل فی سم الخیاط فیقول اللہ تعالی اکتبوا الکتاب
فی سجین فی الارض السفلی فتطرح روحہ طرحا ثم قرء رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم ومن یشرک باللہ فکانما خر من السماء فتخطفہ الطیر
وتھوی بہ الریح فی مکان سحیق فتعاد روحہ فی جسدہ ویاتیہ الملکان
فیجلسانہ فیقولان لہ من ربک فیقول ھاہ ھاہ لا ادری فیقولان لہ
ما دینک فیقول ھاہ ھاہ لا ادری فیقولان لہ ما ھذا الرجل الذی
بعث فیکم فیقول ھاہ ھاہ لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب
عبدی فافرشوہ من النار والبسوہ من النار وافتحوا لہ بابا الی النار فیاتیہ
من حرھا وسمومھا ویضیق علیہ قبرہ حتی تختلف فیہ اضلاعہ ویاتیہ
رجل قبیح الوجہ قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوئک
ھذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجھک وجہ الذی
یجیئ بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعۃ۔ واخرج
ابو یعلی فی مسندہ وابن ابی الدنیا من طریق یزید الرقاشی عن انس

عن

عن تميم الداري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله لملك الموت انطلق الى وليي فأتني به فاني جربته بالسراء والضراء فوجدته حيث احب فأتني به لأريحه من هموم الدنيا وغمومها فينطلق اليه ملك الموت و معه خمس مأئة من الملئكة معهم اكفان وحنوط من حنوط الجنة ومعهم ضبائر[1] الريحان اصل الريحانة واحد في رأسها عشرون لونا لكل لون منها ريح سوى ريح صاحبه ومعهم الحرير الابيض فيه المسك الاذفر فيجلس ملك الموت عند راسه وتحتوشه الملئكة ويضع كل منهم يده على عضو من اعضائه ويبسط ذلك الحرير الابيض والمسك الاذفر تحت ذقنه ويفتح له باب الى الجنة قال فان نفسه تعلل عند ذلك بطرف[2] الجنة مرة بازواجها ومرة بكسوتها ومرة بثمارها كما يعلل الصبي أهله اذا بكى وان ازواجه ليبتهشن[3] عند ذلك ابتهاشا قال وتنزو[4] الروح نزواً ويقول ملك الموت اخرجي ايتها الروح الطيبة الى سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسكوب قال والملك الموت اشد تلطفاً به من الوالدة بولدها يعرف ان ذلك الروح حبيب الى ربه كريم على الله فهو يلتمس بلطفه تلك الروح رضى الله عنه فتسل روحه كما تسل الشعرة من العجين قال وان روحه لتخرج والملئكة حوله يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون وذلك قوله الذين تتوفاهم الملئكة طيبين يقولون سلام عليكم قال فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهد الموت وريحان يتلقى به عند خروج نفسه وجنة نعيم امامه اوقال مقابله

[1] اى الجماعات [2] اى المستحدث من المال [3] اى الفرح [4] اى يسرع ١٢

فاذا قبض ملك الموت روحه يقول الروح للجسد جزاك الله عنى خيرًا لقد كنت بى سريعا الى طاعة الله تعالى بطيئًا عن معصيته فهنيئًا لك اليوم فقد نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبكى عليه بقاع الارض التى كان يطيع الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملئكة روحه اقامت خمس مائة ملك عند جسده لا ينقلبه بنوا دم لشق الا قلبته الملئكة قبله وعلته باكفان قبل اكفانهم وحنوط قبل حنوطهم ويقوم من باب بيته الى باب قبره صفان من الملئكة يستقبلونه بالاستغفار ويصيح ابليس عند ذلك صيحة يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنوده الويل لكم كيف خلص هذا العبد منكم فيقولون ان هذا كان معصومًا فاذا صعد ملك الموت بروحه الى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام فى سبعين ألف من الملئكة كلهم يأتيه ببشارة من ربه فاذا انتهى ملك الموت الى العرش خرت الروح ساجدة الى ربها فيقول الله لملك الموت انطلق بروح عبدى وضعه فى سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسكوب فاذا وضع فى قبره جاءت الصلوة فكانت عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القرأن والذكر فكانا عند رأسه وجاء مشيه الى الصلوة فكان عند رجليه وجاء الصبر فكان ناحية القبر ويبعث الله له عُنقًا[1] من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول الصلوة دراءك والله مازال دائبًا[2] عمره كله وانما استراح الأن حين وضع فى قبره قال فيأتيه عن يساره فيقول الصيام مثل ذلك فيأتيه

---

[1] اى طائفة۔ [2] اى تعبا۔

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتيه العذاب من ناحية فيلتمس هل يجد اليه مساغا الا وجد ولى الله قد احرزته الطاعة قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما انه لم يمنعنى ان اباشره انا بنفسى الا انى نظرت ما عندكم فلو عجزتم كنت انا صاحبه فاما اذا اجزأتم عنه فانا ذخر له عند الصراط وعند الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين ابصارهما كالبرق الخاطف واصواتهما كالرعد القاصف وانيابهما كالصياصى وانفاسهما كاللهب يطأن فى اشعارهما بين منكبى كل احد منهما مسيرة كذا وكذا اقد نزعت منهما الرأفة والرحمة الا بالمؤمنين يقال لهما منكر ونكير فى يد كل احد منهما مطرقة لو اجتمع عليها الثقلان لم يقلوها فيقولان له اجلس فيستوى جالسا فى قبره فتسقط اكفانه فى حقويه فيقولان له من ربك وما دينك وما نبيك فيقول ربى الله وحده لا شريك له والاسلام دينى ومحمد صلى الله عليه وسلم نبيى وهو خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيدفعان القبر فيوسعانه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن يساره ومن قبل رجليه ثم يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح الى الجنة فيقولان له هذا منزلك يا ولى الله لما اطعت الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فوالذى نفس محمد بيده انه لتصل الى قلبه عند ذلك فرحة لا ترتد ابدا فيقال له انظر تحتك فينظر تحته فاذا هو مفتوح الى النار فيقولان يا ولى الله نجوت من هذا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذى نفسى بيده انه لتصل الى قلبه

عند

ف۱ قرون البقر ۱۲

عند ذلك فرحة لا ترتد ابداً و يفتح له سبعا و سبعين بابا الى الجنة يأتيه
من ريحها و بردها حتى يبعثه الله من قبره قال و يقول الله تعالى لملك
الموت انطلق الى عدوى فأتنى به فانى قد بسطت له فى رزقه و سربلته
بنعمتى فابى الا معصيتى فأتنى به لانتقم منه اليوم فينطلق اليه
ملك الموت فى اكره صورة ما رآها احد من الناس قط له ثلثة عشر
عينا و معه سفود[1] من نار كثير الشوك و معه خمسمائة من الملئكة معهم
نحاس و جمر من جمر جهنم و معهم سياط من النار توجج فيضربه ملك الموت
بذلك السفود ضربة يغيب اصل كل شوكة من ذلك السفود فى اصل
كل شعرة و عرق من عروقه قال ثم يلويه ليا شديداً فينتزع روحه من
اظفار قدميه فيلقيها ما فى عقبيه فيسكر عدو الله عند ذلك سكرة
و تضرب الملئكة وجهه و دبره بتلك السياط ثم تجذ[2] به جذبة فتنتزع
روحه من عقبيه فيلقيها فى ركبتيه فيسكر عدو الله سكرة و تضرب
الملئكة وجهه و دبره بتلك السياط ثم كذلك الى حقويه ثم كذلك
الى صدره ثم كذلك الى حلقه ثم تبسط الملئكة ذلك النحاس و
جمر جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخرجى ايتها النفس اللعينة
الملعونة الى سموم و حميم و ظل من يحموم لا بارد و لا كريم فاذا قبض ملك
الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عنى شراً فقد كنت سريعًا
بى الى معصية الله تعالى بطيئًا بى عن طاعة الله فقد هلكت و اهلكت
و يقول الجسد للروح مثل ذلك و تلعنه بقاع الارض التى كان يعصى الله
عليها و تنطلق جنود ابليس اليه يبشرونه بانهم قد اوردوا عبداً من

---

[1] اى الحديدة المعوجة - [2] تجبذه جبذه -

بنی آدم النار فاذا وضع فی قبرہ ضیق اللہ علیہ قبرہ حتی تختلف
اضلاعہ فتدخل الیمنی فی الیسری والیسریٰ فی الیمنیٰ ویبعث اللہ
الیہ حیّات وھُمّا[1] فتأخذ بارنبتہ وابھام قدمیہ تنفوصنہ حتی تلتقی
فی وسطہ قال ویبعث اللہ الیہ الملکین فیقولان لہ من ربّک وما دینک
ومن نبیّک فیقول لا ادری فیقال لہ لا دریتَ ولا تلیتَ فیضرباہ
ضربۃ یتطایر الشرار فی قبرہ ثم یعود فیقولان لہ انظر فوقک فینظر
فاذا باب مفتوح الی الجنّۃ فیقولان لہ یا عدو اللہ لو کنت اطعت اللہ
کان ھذا منزلک فوالذی نفسی بیدہ انہ لتصل الیٰ قلبہ عند ذلک
حسرۃ لا ترتد ابداً ویفتح لہ باب الی النار فیقال یاعدو اللہ ھذا منزلک
لما عصیت اللہ ویفتح لہ سبع وسبعون باباً الی النار یأتیہا حرّھا و
سمومھا حتی یبعثہ اللہ من قبرہ یوم القیمۃ الی النار واخرج ابن ماجہ[2]
والبیھقی عن ابی ھریرۃ رض عن النّبی صلے اللہ علیہ و سلم قال تحضر
الملئکۃ فاذا کان الرجل صالحا قال اخرجی ایتھا النفس الطیبۃ التی کانت
فی الجسد الطیّب اخرجی حمیدۃ وابشری بروحٍ وریحان ورب راض غیر
غضبان فلا یزال یقال لھا ذلک حتی تخرج ثم یعرج بھا الی السماء فیفتح
لھا فیقال مَنْ ھذا فیقولون فلان بن فلان فیقال مرحباً بالنفس الطیّبۃ
کانت فی الجسد الطیب ادخلی حمیدۃ وابشری بروح وریحان ورب
راض غیر غضبان فلا تزال یقال لھا ذلک حتی تنتھی الی السماء
السابعۃ واذا کان الرجل السوء قال اخرجی ایتھا النفس الخبیثۃ التی
کانت فی الجسد الخبیث اخرجی ذمیمۃ وابشری بحمیم وغساق واخر من
شکلہ ازواج فلا یزال یقال لھا ذلک حتی تخرج ثم یعرج بھا الی السماء

[1] ای سودا (۲) ابن ماجہ محمد مات ۲۷۳ ھ۔ [۸۸۶ م۔]

فیستفتح لها فیقول مَنْ هذا فیقال فلان فیقال لامرحباً بالنفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة فانك لا تفتح لك ابواب السماء فترسل من السماء ثم تصیر الی القبر وہمدرین باب شیخ امام سیوطی رحمہ اللہ علیہ میفرماید روی ابن ابی شیبة عن ربعی بن حراش قال اتیت فقیل لی قد مات اخوك فجئت سریعا وقد سجی بثوبه فانا عند رأس اخی استغفر له واسترجع اذ کشف الثوب عن وجهه فقال السلام علیکم قلنا وعلیك السلام سبحان الله قال سبحان الله انی قدمت علی الله بعدکم فتلقیت بروح وریحان ورب غیر غضبان وکسانی ثیابا خضرا من سندس واستبرق ووجدت الامر ایسر مما تظنون ولا تتکلوا فانی استأذنت ربی ان اخبرکم وابشرکم احملونی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فانه عهد الی ان لا یبرح حتی اتیه ثم طفی مکانه واخرج ابونعیم عن ربعی قال کنا اربعة اخوة وکان ربیع اخی اکثرنا صلوٰة واکثرنا صیاما وانه توفی فبینا نحن حوله اذ کشف الثوب عن وجهه فقال السلام علیکم فقلنا وعلیك السلام ابعد الموت حیاة قال نعم انی لقیت ربی بعدکم فلقیت ربی غیر غضبان فاستقبلنی بروح وریحان واستبرق الاوان ابا القاسم ینتظر الصلوٰة علی فعجلونی ولا تؤخرونی ثم طفی[1] فنموا الحدیث الی عائشة رض فقالت اما انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یتکلم رجل من امتی بعد الموت قال ابونعیم حدیث مشهور واخرجه البیهقی فی الدلائل وقال صحیح لا شك فی صحته واخرج جویبر فی تفسیره عن ابان بن ابی عیاش قال حضرنا وفات مورق العجلی فلما سجی وقلنا قد قضی

---

[1] سلہ نمو یعنی رسانیدن برائے اصلاح ۱۲

رأينا نوراً ساطعاً قد سطع من عند رأسه حتى خرق السطح ثم رأينا نوراً قد سطع من قبل رجليه مثل الاول ثم رأينا نوراً قد سطع من وسطه فمكثنا ساعة ثم انه كشف الثوب عن وجهه فقال هل رأيتم شيئاً قلنا له نعم واخبرناه بما رأيناه فقال تلك سورة السجدة كنت اقرأها في كل ليلة وكان النور الذي رأيتم عند رأسي اربع عشرة آية من اولها والنور الذي رأيتم عند رجلي اربع عشرة آية من آخرها والنور الذي رأيتم في وسطي آية السجدة بنفسها صعدت تشفع لي وبقيت سورة تبارك تحرسني ثم قضى واخرجه ابن ابي الدنيا في كتاب من عاش بعد الموت من طريق آخر عن مورق العجلي قال كان عندنا رجل قد اغمي عليه فخرج نور من رأسه ثم اتى السقف فخرقه فمضى ثم خرج نور من سرته حتى فعل مثل ذلك ثم خرج نور من رجليه حتى فعل مثل ذلك ثم افاق فقلنا له هل علمت ما كان منك قال نعم اما النور الذي خرج من رأسي فاربع عشرة آية من اول آلم تنزيل واما النور الذي خرج من سرتي فآية السجدة واما النور الذي خرج من رجلي فآخر سورة السجدة فذهبن يشفعن لي وبقيت تبارك عندي تحرسني وكنت اقرأهما كل ليلة واخرج عن مغيرة بن خلف ان روبة ابنة السبحان ماتت فغسلوها وكفنوها ثم انها تحركت فنظرت اليهم فقالت ابشروا فاني وجدت الامر ايسر مما كنتم تخوفون ووجدت لا يدخل الجنة قاطع رحم ولا مدمن خمر ولا مشرك واخرج عن خلف بن حوشب قال مات رجل بالمدائن وسجي فحرك الثوب فكشف عنه فقال قوم مخضبة لحاهم في هذا المسجد يلعنون ابا بكر وعمر ويتبرؤن منهما الذين جاؤني يقبضون روحي

یلعنونهم و یتبرؤن منهم ثم عاد میتا کما کان واخرجه من طریق اخر عن عبد الملك بن عمیر وعن ابی الخطیب بشیر ولفظه دخلت علی میت بالمدائن وعلی بطنه لبنة نبینا نحن کذلك اذ وثب وثبة ندرت اللبنة عن بطنه و هو ینادی بالویل والثبور فلما رأی ذلك اصحابه قصدوا عنه فدنوت منه فقلت ما رأیت وما حالك قال صحبت شیخة من اهل الکوفة فادخلونی فی رأیهم علی سب ابی بکر وعمر والبراءة منهما قلت استغفر الله ولا تعد قال وما ینفعنی و قد انطلقوا الی مدخلی من النار فأریته ثم قیل لی انك سترجع الی اصحابك فتحدثهم بما رأیت ثم تعود الی حالتك الاولی فما ادری انقضت کلمته او عاد میتا علی حاله الاولی واخرج ابن عساکر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل بالمدینة فلما وضع علی مغتسله لیغتسل التوی قاعدا ثم اهوی بیده الی عینیه فقال بصر عینی بصر عینی بصر عینی الی عبد الملك بن مروان والی الحجاج بن یوسف[1] یسحبان امعائهما فی النار ثم عاد مضطجعا کما کان واخرجه ابن ابی الدنیا عن زید بن اسلم قال اغمی علی المسور بن مخرمة ثم افاق فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله عبد الرحمن بن عوف فی الرفیق الاعلی عبد الملك والحجاج یجران امعائهما فی النار وکانت هذه القضیة قبل ولایة عبد الملك والحجاج بدهر فان المسور توفی بمكة یوم جاء نعی یزید بن معاویة سنة اربع وستین و ولایة الحجاج بعد السبعین واخرج ابن ابی الدنیا بسند نیه متهم عن ابی هریرة قال بینا نحن جلوس حول مریض لنا اذ هدء وسکن حتی ما یتحرك منه عرق فسجیناه واغمضناه وارسلنا الی ثیابه وسدره

(۱) الحجاج بن یوسف الثقفي مات سنة ۹۵ هـ. [۷۱٤ م.]

وسريره فلما ذهبنا لنغسله تحرك فقلنا سبحان الله ما كنا نراك الا قد مت قال انی قد مت وذهبت بی الی قبری فاذا انسان حسن الوجه طيب الرائحة قد وضعنی فی لحدی وطواه بالقراطيس اذ جاءت انسانة سوداء منتنة الريح فقالت هذا صاحب كذا وهذا صاحب كذا اشياء والله استحيی منها كانما اقلعت عنها ساعتئذ قال قلت انشدك الله ان تدعنی وهذه قالت انطلق نخاصمك فانطلقت الی دار فيحا واسعة فيها مسطبة من فضة دفی ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلی نقرأ سورة النحل فتردد فی مكان منها ففتحت عليه فانفتل عن الصلوٰة فقال السورة معك قلت نعم قال اما انها السورة النعم قال ورفع وسادة قريبة منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها فبدرته السوداء فقالت فعل كذا افعل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا ايذكر محاسنی فقال الرجل عبد ظالم لنفسه ولكن الله تجاوز عنه لم يجیٔ اجل هذا بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم الاثنين فارجوا لی ما رأيت وان لم امت يوم الاثنين فانها هو هذيان الوجع قال فلما كان يوم الاثنين صح حتی بعد العصر ثم اتاه اجله فمات۔ واخرج ابن عساكر من طرق عن قرة بن خالد قال عرج بروح امرأة من اهلنا اياما سبعة لايمنعهم من دفنها الا عرق يتحرك فی وريدها ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قد مات فی تلك الايام التی لا تعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رأيته فی السماء السابعة والملٰئكة يتباشرون به اعرف فی اكفانه وهم يقولون قد جاء المحسن قد جاء المحسن۔ واخرج ابن ابی الدنيا عن

صالح

صالح بن حی قال اخبرلی جار لی ان رجلا عرج بروحہ فعرض علیہ عملہ قال فلم ار نی اجد نی استغفرت من ذنب الا غفرلی ولم ار ذنبا لم استغفر منہ الا وجدتہ کما ھو قال حتی حبۃ رمان کنت التقطتھا یوما فکتب لی بھا حسنۃ وقمت لیلۃ اصلی فرفعت صوتی فسمع جار لی فقام فصلی فکتب لی بھا حسنۃ و اعطیت یوما مسکینا درھما عند قوم لما عطہ الا من اجلھم ووجدتہ لا لی ولا علی واخرج ابن عساکر عن ابن الماجشون قال عرج بروح ابی الماجشون فوضعناہ علی سریر الغسل وقلنا للناس نروح بہ فدخل غاسل الیہ فرای عرقا یتحرک من اسفل قدمیہ فاخرناہ فلما کان بعد ثلاث استوی جالسا فقال ایتونی بسویق فاتی بہ فشربہ فقلنا لہ اخبرنا بما رأیت قال لغم انہ عرج بروحی فصعد بی الملک حتی اتی السماء الدنیا فاستفتح ففتح لہ ثم ھکذا فی السموات حتی انتھی الی السماء السابعۃ فقیل لہ من معک قال الماجشون فقیل لہ لم یان لہ بقی من عمرہ کذا وکذا ثم یھبط فرأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم ورأیت ابا بکر عن یمینہ وعمر عن یسارہ ورأیت عمر بن عبد العزیز بین یدیہ فقلت للذی معی من ھذا قال اوما تعرفہ قلت انی احببت ان اثبتت قال ھذا عمر بن عبد العزیز قلت انہ لقریب المقعد من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انہ عمل بالحق فی زمن الجور وانھما عملا بالحق فی زمن الحق واخرج ابن ابی الدنیا والحاکم فی مستدرکہ والبیہقی فی دلائل النبوۃ وابن عساکر من طرق عن ابراہیم ابن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ مرض مرضا فاغمی علیہ حتی ظنوا انہ قد فاضت نفسہ حتی قاموا من عندہ وجللوہ ثوبا ثم افاق

فقال انه اتانی ملكان فظّان غليظان فقالا انطلق بنا نخاصمك الى العزيز الامين فذهبا بی فلقيهما ملكان هما ارق منهما وارحم فقالا اين تذهبان به قالا نخاصمه الى العزيز الامين قالا دعاه فانه ممن سبقت له السعادة وهو فی بطن امه وعاش بعد ذلك شهرا ثم توفی رضی الله عنه واخرج ابوبكر الشافعی فی الغيلانيات عن سلام بن اسلم قال لما املت الفضل بن عطية الى مكة فلما رحلنا من نيدا انبهنی فی جوف الليل قلت ما تشاء قال اريد ان اوصی اليك قلت وانت صحيح قال رأيت فی منامی ملكين فقالا انا امرنا بقبض روحك قلت لو اخرتمانی الى ان اقضی نسكی فقالا ان الله قد تقبل منك نسكك ثم قال احدهما للاخر افتح اصبعيك السبابة والوسطى فخرج من بينهما ثوبان ملأت خضرتهما ما بين السماء والارض فقالا هذا كفنك من الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فما وردنا المنزل حتى قبض وقال سعيد بن منصور[1] فی سننه حدثنا سفيان عن عطاء ان سلمان اصاب مسكاً فاستودعه امرأته فلما حضره الموت قال اين الذی كنت استودعتك قالت هو ذا قال فادفيه بالماء ورشه حول فراشی فانه يحضرنی خلق من خلق الله لا ياكلون الطعام ولا يشربون الشراب ويجدون الريح واخرج ابن ابی الدنيا عن ابی مكين قال اذا حضر الرجل الموت يقال للملك شم رأسه قال اجد فی رأسه القرآن قال شم قلبه قال اجد فی قلبه الصيام قال فی كتاب من عاش بعد الموت عن داؤد بن ابی هند انه مرض مرضاً شديداً فقال نظرت الى رجل قد اقبل ضخم الهامة ضخم المناكب كانه من هؤلاء الذين يقال لهم النط قال فلما رأيته

ثم قال احمد قال ابن ابی الدنيا حدثنی ابوبكر قال احمد حفظ نفسه حفظه الله ص

استرجعت

سه المزامله المعادلة على البعير سه دنوف تر كردن مسك ۱۲

(۱)سعيد بن منصور المرزوی مات سنة ۲۹۹ هـ. [۹۱۱ م.]

استرجعت و قلت تقبضني هل انا كافر قال و سمعت انه يقبض نفس الكفار ملك اسود قال فبينا انا كذلك اذ سمعت و سقف البيت ينقض ثم انفرج حتى رأيت السماء ثم نزل على رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه آخر فصار اثنين فصاحا بالاسود فادبر و جعل ينظر الى من بعيد و هما يزجرانه فجلس واحد عند رأسي و الآخر عند رجلي فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين المس فلمس بين اصابعي ثم قال له كثير النقل بها الى الصلوٰة ثم قال صاحب الرجلين لصاحب الرأس المس فلمس لهواتي ثم قال رطبة من ذكر الله

واخرج الحكيم الترمذي[۲] نوادر الاصول من طريق النصر بن سعيد عن ابي قلابة انه كان له ابن اخ ماجن فاشتد مرضه فلم يعده في مرضه فلما كان في السوق[۱] قال ابوقلابة هو ابن اخي و امره الى الله فسهر عنده تلك الليلة فبينما هو كذلك اذ هو باسودين معهما عتلة فهبطا من سقف البيت قال ابوقلابة فاسمع احدهما يقول لصاحبه اذهب الى هذا الرجل هل تجد عنده شيئا من الخير قال فلما دنى من ابن اخي شم رأسه ثم شم بطنه ثم شم قدميه ثم ذهب الى صاحبه فاسمعه يقول شممت رأسه فلم اجد في رأسه شيئا من القرآن و شممت بطنه فلم اجد صاما يوما و شممت قدميه فلم اجده قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشم رأسه ثم شم كفيه ثم شم بطنه ثم شم قدميه فاسمعه يقول ان هذا العجب ان هذا كتبه الله من امة محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه الخصال خصلة ثم ابصره ففتح فمه ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه يقول الله اكبر اجد له تكبيرة كبرها بانطاكية مخلصا فنفح منه ريح المسك فقبض روحه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين و هما على باب البيت

[۱] اي ترشح الروح ۱۲ (۲) محمد حكيم الترمذي أستشهد سنة ۳۲۰ هـ. [۹۳۲ م.]

ارجعا فلیس لکما الیہ سبیل فلما اصبح ابوقلابۃ اخبر الناس بما رأی
فقیل یا اباقلابۃ انہا بالناکیۃ فقال لا والذی لا الہ الا ہو ما سمعتہا من فم
الملئکۃ الا بانطاکیۃ فاسرع الناس الی جنازۃ ابن اخیہ قال الحکیم الترمذی
العتل الفاس اذا کان نصابہ منہ واخرج ابوالقاسم بن مندۃ[1] فی کتاب الاحوال
عن ابن مسعود قال اذا اراد اللہ قبض روح المؤمن اوحی الی ملک الموت
اقرئہ منی السلام فاذا جاء ملک الموت یقبض روحہ قال ربک یقرئک
السلام واخرج المروزی وابوالشیخ فی تفسیرہ وابن ابی الدنیا عن ابن مسعود
قال اذا جاء ملک الموت لیقبض روح المؤمن قال ربک یقرئک السلام انتہی
مؤلف رسالہ گوید عفا اللہ عنہ اللہم انت السلام ومنک السلام والیک
یرجع السلام حیّنا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تبارکت ربنا وتعالیت
یا ذا الجلال والاکرام بدان اے عزیز رحمک اللہ تعالی فقیر مؤلف رسالہ چند
حدیث درین باب از دو نفر علماء برگزیدہ نامدار حضرات شافعیہ یعنی شیخ ابن
حجر مکی وشیخ امام سیوطی رحمہما اللہ تعالی نقل کرد اگرچہ اقوال سادات علماء حنفیہ
نیز درین باب بسیار موجود اند بجہۃ آنکہ اکثر غیر مقلدین احادیث مرویہ احناف
را قابل اعتمادی دانند بران حکم ضعیف بلکہ موضوع میکنند احادیث مرویہ
(علماء شافعیہ را معتمد میدانند اگر این احادیث را نیز ضعیف یا موضوع گویند باک نیست کہ)
ذکر آن برائے اخیار است نہ برائے اغیار روح رحمانی باید کہ قبول اخبار
رسول نماید ویؤمنون بالغیب را مصداق باشند روح حیوانی ظاہر بینان
کجا قابل این حکایات می تواند شد ؎ گر نہ بیند بروز شپرہ چشم چشمۂ
آفتاب راچہ گناہ ۰ وتراہم ینظرون الیک وہم لا یبصرون را مصداق
اند۔ ربنا اننا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاہدین
ذکر این احادیث اگرچہ بظاہر با موضوع مبحث اصل سوم کہ نداء غائب

است

(۱) ابن منده محمد مات سنة ٣٩٥ هـ. [١٠٠٥ م.]

است چندان تعلق وارتباط ندارد اما اگر کسے باوصف انصاف تعمق دران نظر کند موافق مقصود باب خواہد یافت۔

اصل رابع دربیان تقلید شخصی بدان اے عزیز وفقك الله للسعادة وجنبك عن مواضع الضلالة کہ احکام شرع شریف ما دو را افتادہ گانرا بذریعہ علماء راسخین وصلحاء کاملین رسیدہ اند وآنہا دو طائفہ اند محدثین ومجتہدین کار محدثین رحمہم اللہ تعالیٰ تنقید لفظ حدیث است وکوشش در صحت روایت وجماعت سرآمد ایشان در مقصد خود بفضل الٰہی کامیاب شدہ اند جزاہم اللہ عنا خیر الجزاء وکار مجتہد استنباط احکام است از آیات قرآنی واحادیث مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم وسرآمد ایشان نیز در مقصد خود بفضل الٰہی کامیاب گشتہ اند ومعلوم ذوی العقول است کہ عمل مایان در عبادات ومعاملات بر احکام است وبسبب بعد زمان ونامعلومی ناسخ ومنسوخ ومحکم وماول ومقدم ومؤخر وتطابق نصوص متضاد اہل حق را درین زمان بجز تقلید مجتہدی کہ موصوف باشد باوصاف قرب زمان ووفور علم وکثرت روایت وکمال تقوی ووجودت ملکۂ استنباط چارہ نیست حضرت سفیان[1] بن عیینہ را قول است الحدیث مضلة الا للفقہاء چنانچہ ابن الحاج[2] مالکی در مدخل نوشتہ است وہم اعلم بمعانی الاحادیث باشد چنانچہ ترمذی در ابواب الجنائز آوردہ وابن حجر در قلائد وخود رئیس این قوم ابن قیم در کتاب اعلام الموقعین می نویسد لا یجوز لاحد ان یأخذ من الکتاب والسنة ما لم یجتمع فیہ شروط الاجتہاد الی آخرہ در کفایہ می نویسد العامی اذا سمع حدیثا لیس لہ ان یأخذ بظاہرہ لجواز ان یکون مصروفا عن ظاہرہ او منسوخا بخلاف الفتوی وہمچنیں در تقریر شرح تحریر ودر ان بعد از لفظ منسوخا می نویسد بل علیہ

(۱) سفيان بن عُيينة مات سنة ١٩٨ هـ. [٨١٤ م.] في مكة المكرمة زادها الله شرفاً.

(٢) ابن الحاج محمد الفاسي المالكي مات سنة ٧٣٧ هـ. [١٣٣٧ م.]

الرجوع الی الفقہاء سید سمہودی[1] رحمہ اللہ درعقد فرید می نویسد وقد قال محقق الحنفیۃ الکمال بن الھمام[2] رحمۃ اللہ علیہ نقل الامام الرازی اجمع المحققون علی منع العوام من تقلید اعیان الصحابۃ بل یقلدون من بعدھم الذین یسّروا ووضعوا ودوّنوا صاحب مسلم الثبوت[3] می نویسد اجمع المحققون علی منع العوام من تقلید الصحابۃ بل علیھم اتباع الذین یسّروا وبوّبوا وھذّبوا ونقحوا وفرّقوا وعلّلوا وفصّلوا وعلیہ ابتنی ابن الصلاح منع تقلید غیر الائمۃ ودرشرح منہاج الاصول است قال امام الحرمین[4] فی البرھان اجمع المحققون علی ان العوام لیس لھم ان یعملوا بمذاھب الصحابۃ بل علیھم ان یتبعوا مذاھب الائمۃ[5] پس ہرکہ ایں اجماع رامی شکند اوراگمراہ باید گفت زیراکہ صحابہ کرام بسبب مشغولی امورجہاد وترقی اسلام تدوین کتب تفاسیرواحادیث رافرصت نیافتہ بودندوانوار رسالت برقلوب آنہا آنقدرجلوہ گربودندکہ ضرورت کتاب نداشتند ہرکسے بروشنائی ہماں نوربر راہ راست می رفت چونکہ زمان خیرالقرون بآخررسید واختلافات بسیار شد ہرکسے خلاف دیگرے نقل ازاصحاب واتباع میکرد طالبان حق را کمال پریشانی دست دادحق تعالیٰ بفضل خودازامت مرحومہ چہارنفرعلماء علماء اتقیارابرگزید وطاقت استنباط بکمال احتیاط آنہارااعطافرمودوخلق را بسبب تقلید آنہاازتیہ غوایت بجادۂ ہدایت آورد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء الحاصل حکم الٰہی درباب وجوب تقلید بشنوقولہ تعالیٰ یاایھا الذین اٰمنوااطیعوااللہ واطیعواالرسول واولی الامرمنکم ومراداز اولی الامرعلماء مجتہدین است وعلماء مجتہدین ہمیں چہاربزرگوارمعروف ومشہوراند دریں دعوا

(١) علی السمهودی الشافعی مات سنة ٩١١ هـ. [١٥٠٥ م.] فی المدينة المنورة

(٢) محمد كمال ابن الهمام الحنفی مات سنة ٨٦١ هـ. [١٤٥٧ م.]

(٣) مسلم الثبوت فی فروع الحنفية للشيخ محب الله البهاری الهندی المتوفی ١١١٩ هـ. [١٧٠٧ م.]

(٤) امام الحرمين عبد الملك الشافعی مات سنة ٤٧٨ هـ. [١٠٨٥ م.] فی نيشاپور

(٥) من اهل السنة و الجماعة و هم اهل المذاهب الاربعة (عقود الجواهر المنيفة)

دو شق است شق اول اینکہ مراد از اولی الامر علماء مجتہدین است شق دوم اینکہ علماء مجتہدین ہمیں چہار امام مذاہب اربعہ مشہورہ اند ثبوت شق اول کہ مراد از اولی الامر علماء مجتہدین است ہم از قرآن بشنو قولہ تعالیٰ ولو ردوہ الی اللہ و الی الرسول والی اولی الامر منہم لعلمہ الذین یستنبطونہ منہم یعنی اولی الامر آنانند کہ علم استنباط احکام از نصوص داشتہ باشند واگر مراد از اولی الامر حکام وقت داشتہ شوند چنانچہ رائے بعض است پس درین رائے تفصیل است اگر حاکم صاحب علم و دیانت و استنباط احکام باشد چنانچہ خلفاء الراشدین المہدیین و عمر بن عبد العزیز بودند پس مسلم است من حیث الاستنباط لا من حیث الحکومۃ واگر حاکم جاہل یا فاسق یا کافر بود وخلاف امر الٰہی حکم دہد اطاعت او واجب نیست لحدیث لا طاعۃ لمخلوق فی معصیۃ الخالق وکریمہ وان جاہداک علی ان تشرک بی ما لیس لک بہ علم فلا تطعہما پس ہمیں مراد غیر مسلم است و در حدیث شریف در معنای اولی الامر تصریح است بآن در سنن دارمی[1] روایت است اخبرنا یعلی حدثنا عبد الملک عن عطاء قال اولی الامر ای اولی العلم والفقہ در تفسیر اتقان امام سیوطی می نویسد عن ابی طلحۃ عن ابن عباس قال اولی الامر اہل الفقہ والدین اخرج ابن جریر[2] والمنذر وابن ابی حاتم والحاکم عن ابن عباس وعن مجاہد ہم اہل الفقہ والدین وہمچنین است در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحہ ۳۷۵ و در شرح مسلم امام نووی جلد ثانی صفحہ ۱۲۴ و در تفسیر معالم و نیشاپور پس باوجود ثبوت قرآنی واقوال علماء امۃ از محدثین و مفسرین در اطاعت علماء مجتہدین قول غیر مقلدین کہ بجز خدا و رسول اطاعت دیگرے شرک و بدعت است چہ مقدار غلط و بے معنی است حالا چند حدیث در تحقیق این مبحث بشنو حدیث اول

(۱) عبد الله الدارمي السمرقندي مات سنة ٢٥٥ هـ. [٨٦٩ م.]

(٢) ابن جرير محمد الطبري ٣١٠ هـ. [٩٢٣ م.] في بغداد

عن معاذ بن جبل ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما بعثہ الی الیمن قال کیف تقضی اذا عرض لک قضاء قال اقضی بکتاب اللہ قال وان لم تجد فی کتاب اللہ قال اقضی بسنۃ رسول اللہ قال فان لم تجد فی سنۃ رسول اللہ قال اجتہد برائی ولا آلو قال فضرب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی صدرہ وقال الحمد للہ الذی وافق رسول رسولہ بما یرضی بہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ الترمذی وابوداؤد والدارمی پس ازین حدیث ثابت شد کہ مراد از اولی الامر مجتہد است واطاعت او مرضی رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم حدیث دوم العلم ثلثۃ آیۃ محکمۃ او سنۃ قائمۃ او فریضۃ عادلۃ رواہ ابوداؤد وابن ماجہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی در شرح مشکوٰۃ زیر این حدیث می نویسد فریضہ عادلہ آن است کہ مثل و عدیل کتاب وسنت است اشارت است باجماع وقیاس کہ مستند ومستنبط اند ازان وبایں اعتبار آنرا مساوی ومعادل کتاب وسنت فرمود وتعبیر ازان بفریضۂ عادلہ ازان وجہ کہ تنبیہ باشد بر آن کہ عمل بآنہا واجب است چنانچہ بکتاب وسنت پس حاصل حدیث آن شد کہ اصول دین چہار اند کتاب وسنت واجماع وقیاس حدیث سوم آن عمر بن الخطاب لما ولی شریحا ان القضاء قال لہ انظر فی ما تبین لک فی کتاب اللہ صریحا فلا تسئل عنہ احدا وما لم یتبین لک فی کتاب اللہ فاتبع ما فیہ سنۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم وان لم یتبین لک فی السنۃ فاجتہد فیہ برائک رواہ البیہقی حدیث چہارم کان ابوبکر رضی اللہ عنہ اذا ورد علیہ الخصم نظر فی کتاب اللہ فان وجد ما فیہ یقضی بینہم قضی بہ وان لم یکن فی الکتاب وعلم من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی ذلک الامر سنۃ قضی بہ

فان

فان اعیاہ خرج فسأل المسلمین الی ان اذا اجتمع رأیھم علی امرقضی بہ
رواہ الدارمی حدیث پنجم کان عبد اللہ بن عباس اذا سئل عن الأمر فکان
فی القرآن اخرج بہ فان لم یکن فی القرآن وکان عن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اخرج بہ فان لم یکن فعن ابی بکر وعمر فان لم یکن فیہ امر برأیہ
وفی روایۃ نظر ما اجتمع علیہ الناس اخذ بہ رواہ الدارمی ص۳۳و۳۴
ثبوت شق ثانی وآن اینکہ علماء مجتہدین ہمین چہار بزرگوار معروف ومشہور اند
اجماع امت است از زمانہ خیر القرون ومتصل خیر القرون الی زماننا ہذا بر تقلید
واطاعت ہمین چہار امام وحدیث لایجتمع اُمتی علی الضلالۃ وید اللہ علی
الجماعۃ ومن شذ شذ فی النار دلائل کافی اند بر صحت ہمین اجماع دلیل دوم
برائے وجوب تقلید قولہ تعالیٰ یوم ندعو کل اناس بامامھم قاضی بیضاوی
درتحت این می نویسد ای بمن ائتموا بہ من نبی او مقدم فی الدین وہمین مضمون
در تفسیر مدارک است ودر تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن
عباس قال بامام زمانھم الذی دعاھم الی ضلالۃ او ھدی وعن
سعید بن المسیب کل قوم یجتمعون الی رئیسھم فی الخیر والشر در تفسیر
حسینی است یا مقتدئیکہ در مذہب او متابعت او نمودہ باشند چنانچہ ندا زنند
یا شافعی یا حنفی انتہی پس در اختلاف امت ہر کہ مقتداء او کامل ومکمل
باشد او شفیع خواہد بود مرتابع خود را امام شعرانی[۱] در میزان می فرمایند ولما
مات شیخنا شیخ الاسلام ناصر الدین اللقانی[۲] رحمہ اللہ راٰہ بعض
الصالحین فی المنام فقال لہ ما فعل اللہ بک فقال لما اجلسنی
الملکان لیسألان اتاھم الامام مالک فقال أمثل ھذا یحتاج الی
سوال فی ایمانہ باللہ ورسولہ تنحیا عنہ ۔ فتنحیا عنی باز درہمین کتاب

(۱) الامام عبد الوهاب الشعراني مات سنة ۹۷۳ هـ. [۱۵٦٦ م.]

(۲) ابراهيم اللقاني المالكي مات سنة ۱۰٤۱ هـ. [۱٦۳۲ م.]

میفرماید ان الصوفیۃ والفقہاء کلہم یشفعون فی مقلدیہم ویلاحظون احدہم عند طلوع روحہ وعند سوال منکر ونکیر لہ وعند الحشر والنشر والحساب والصراط ولا یغفلون عنہم فی موقف من المواقف الی آخرہ واذا کان مشائخ الصوفیۃ یلاحظون اتباعہم ومریدیہم فی جمیع الاہوال والشدائد فی الدنیا والآخرۃ فکیف بائمۃ المجتہدین وہم ائمۃ المذاہب الذین ہم اوتاد الارض واوتاد الدین وامناء الشارع علی امۃ فطب نفسا یا اخی وقر عینا بتقلید کل امام ما شئت منہم مطلب اینکہ روز قیامت ہر شخص بنام امام او خواستہ می شود پس ہر کہ امام او عالم مجتہد متورع ومتقی باشد او شفاعت خواہد کرد مقلد وتابع خود را وہمین اوصاف در ہر چہار امام رضوان اللہ علیہم اجمعین بطریق اتم واکمل موجود اند و حق تعالی می فرماید واتبع سبیل من اناب الی وہمیں بزرگواران باتفاق امت مرحومہ منیبین الی اللہ اند ومتابعت شان بر مایان واجب دلیل سوم بر وجوب تقلید قول اللہ تعالی ومن یتبع غیر سبیل المومنین نولہ ماتولی ونصلہ جہنم وساءت مصیرا در تفسیر کبیر جلد ثالث صـ ۴۷۲ نوشتہ است ان الشافعی سئل من آیۃ فی کتاب اللہ تعالی تدل علی ان الاجماع حجۃ فقرء القرآن ثلاث مائۃ مرۃ حتی وجد ہذہ الآیۃ وتقریر الاستدلال ان اتباع غیر سبیل المؤمنین حرام فوجب ان یکون اتباع سبیل المؤمنین واجباً در تفسیر مدارک[1] زیر این آیۃ نوشتہ است وہو دلیل علی ان الاجماع حجۃ لایجوز مخالفتہا کما لایجوز مخالفۃ الکتاب والسنۃ در تفسیر بیضاوی در معنی آیۃ مذکورہ می نویسد والآیۃ تدل علی حرمۃ مخالفۃ الاجماع الی ان قال واذا کان اتباع

(١) صاحب المدارك عبد الله النسفي الحنفي مات سنة ٧١٠ هـ. [١٣١٥ م.] في بغداد. غیر سبیل

غیر سبیل المومنین محرما کان اتباع سبیلھم واجباً پس ہرگاہ تقلید را علمائے وصلحاء امت واجب نوشتہ اند ولا مذہبی را سخت گناہ نوشتہ اند پس خلاف جملہ علما مصادم ومخالف ہمیں آیۃ شریفہ است زیراکہ حق تعالیٰ ہمین امت را چنان وصف کردہ است کنتم خیر امۃ اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنھون عن المنکر الآیۃ وعلماء امۃ ترک تقلید را منکر دیدہ ازان نہی فرمودہ اند پس ہر کہ ترک تقلید را جائز داند وخلاف قول علماء رود منکر آیۃ شریفہ خواہد بود معاذ اللہ من ذالک اگر گویند کہ در فرق غیر مقلدین چون وہابیہ ومرزائیہ و نیچریہ نیز جماعت مومنین است اتباع آنہا کافی است گوئیم کہ علماء این فرق غیر مقلدین از چہار اصول شرع دو اصل را بزعم خود گرفتند ودو را ترک کردند واز سواد اعظم اسلام خارج شدند واز جماعہ اہل السنۃ والجماعۃ دور افتادند پس اتباع آنہا در نجات از دوزخ کافی نیست ورنہ ہر صاحب ہوا چون رافضیہ وخارجیہ ومعتزلہ وجبریہ وقدریہ ہمین دعوا دارند کہ ما تابع علماء مذہب خود ہستیم پس ہر چہ جواب غیر مقلدین برائے آنہا است ہمان جواب مقلدین است برائے غیر مقلدین۔ دلیل چہارم بر وجوب تقلید قولہ تعالیٰ فاسئلوا اھل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی بپرسید اہل ذکر ودانش را اگر ندانید احکام را درین آیۃ سہ امر غور طلب است اول سوال کردن دوم سوال از اہل الذکر نہ از ہر کس وناکس سوم این سوال وقت جہالت ونا دانستن است پس ہر کرا از قرآن وحدیث مسئلہ واقعہ دستیاب نشود پس او لازم است کہ از مجتہد مذہب خود سوال کند پس ہر کہ سوال کرد وبر قول او عمل کرد مقلد ثابت شد واگر سوال نکند یا بقول مجتہد عمل نکند وانکار کند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است کہ اہل ذکر کیست آیا امام مذہب است یا ہر نیم خواندہ درین باب حدیثے مروی است

اخرج ابن مردویہ[1] عن انس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الرجل یصلی ویصوم ویحج ویغزو وانہ المنافق قیل یارسول اللہ بماذا دخل علیہ النفاق قال لطعنہ علی امامہ وامامہ اهل الذکر پس معلوم شد کہ مراد از اهل الذکر ہمان اولو الامر است کہ در دلیل اول مذکور شدہ است واولو الامر بقول صحیح علماء راسخین وامامان مذاہب اربعہ اند کہ درشان آنہا کریمہ ومایذکر الا اولوا الباب وانما یتذکر اولوا الباب و فاعتبروا یا اولی الابصار صادق آید نہ آنانکہ چند سطور از فارسی واردو خواندہ باشند واز کوچۂ زہد وتقوی وعلماء ربانیین نگذشتہ باشند وتفسیر قرآن واحادیث شریفہ بہ رائے خود کنند ودر حدیث من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبوأ مقعدہ من النار رواہ الترمذی وحدیث اذا لم یبق عالما اتخذ الناس رؤسا جہالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا متفق علیہ را مصداق باشند فی المشکوٰۃ عن جابر رضی اللہ عنہ قال خرجنا فی سفر فاصاب منا[1] حجر فشجہ فی راسہ قال لاصحابہ هل تجدون لی رخصۃ فی التیمم قالوا ما نجد لک رخصۃ وانت تقدر علی الماء فاغتسل فمات فلما قدمنا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم اخبرناہ بذلک قال قتلوہ قتلہم اللہ الا سألوا اذا لم یعلموا فانما شفاء العی السؤال الحدیث ہرگاہ صحابۂ کرام رضوان اللہ علیہم اجمعین بسبب فتوی برائے خود بغیر سوال از مجتہدین صحابہ این قدر معاتب حضور انور شدند کہ مورد قتلہم اللہ گشتند پس وائے برحال نیم خواندگان این زمان کہ اقوال علماء راسخین را گذاشتہ بہ رائے خود تفسیر قرآن وحدیث میکنند وایمان عوام الناس را غارت می کنند پس این قوم را رہزنان دین باید گفت نجانا اللہ سبحانہ من سوء عقیدتہم۔ عن ابن سیرین[2] قال ان ہذا العلم دین فانظروا عمن تأخذون دینکم رواہ مسلم والدارمی

[1] ای فاصاب واحدا منا حجر ۱۲

(۱) ابن مَرْدَوَیْه احمد الاصفهانی مات سنة ٤١٠ هـ. [١٠١٩ م.]

(۲) محمد ابن سیرین مات سنة ١١٠ هـ. [٧٢٨ م.] فی البصرة

والدارمی صحابی جلیل القدر حضرت ابوموسیٰ اشعری درحضور حضرت عبداللہ بن مسعود
رضی اللہ عنہما فتویٰ نمی داد ومی فرمود لاتسالونی مادام ھذا الحبر فیکم مشکوٰۃ۔
زیراکہ ابن مسعود افقہ واعلم بود از ابوموسیٰ رضی اللہ عنہما حضرت امام شافعی باوجود
جلالت قدر خود درحضور مزار مبارک حضرت امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہما ترک قنوت
فجر ورفع یدین درنماز میکرد کسی دریافت این معنی ازوشان نمود فرمود ادبا مع
ھذا الامام اکثر من ان نظہر خلافہ بحضرتہ الخ مرقاۃ شرح مشکوٰۃ وغیرہ این است
عظمت وشوکت حضرت امام اعظم رح اماچہ باید کرد شافعی واری مردی باید کہ آن
عظمت را بداند کہ اورا درقبر زندہ دانستہ درحضورش خلاف مذہبش علی نفر مود آری
تفقہ فی الدین آن نیک مردان را بتمامہ حاصل بود ومصداق حدیث شریف
من یرد اللہ بہ خیرا یفقھہ فی الدین رواہ البخاری بودند پس احکام شرع
شریف را از فقیہ کامل ومجتہد مذہب باید پرسید نہ از اہل حدیث واہل تفسیر
بموجب کل میسر لما خلق لہ ہرکسے را بہر کارے ساختند اہلحدیث را برائے
تصحیح احادیث وتنقید رواۃ ساختند واہل تفسیر را برائے بیان معانی قرآن
کریم ساختند وہر دو قوم جزاہم اللہ عنا خیرا در وظیفہ مقررہ خود بکمال جد وجہد
کوشیدند وبمقصد ومطلوب خود رسیدند وفقہا را برائے استخراج احکام از
نصوص قرآن وحدیث ساختند واین بزرگواران پایہ استخراج احکام شریعت را
بہ نقطہ آخر رسانیدند وراہ را برما دور افتادگان آسان کردند بہ وفور علم وتقویٰ
خداداد خود تناقض نصوص را تطابق کردند محکم را از ماؤل شناختند مؤخر را از مقدم و
ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند ازین وجہ کافہ امت مرحومہ شرقا وغربا جنوبا وشمالا
تقلید این بزرگواران را بجان پسندیدند وغاشیہ برداری این مقتدایان را سعادت
خود دانستند علما وفضلا وصلحا واتقیا واولیا واقطاب واوتاد وجملہ طالبان راہ

حق

حق جلشانہ وعاشقان رسول اکرم صلے اللہ علیہ وسلم خود را باین شہسواران
میدانِ شریعت بکلی سپردند چون مفردات اقوال محدثین ومفسرین ومجتہدین
بہم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس برما کم علمان درافتادگان
اقتدا بآن امامانِ دین واجب است وراہ نجات ہمین است یا بموجب
ہوائے نفسانی خود تفسیر قرآن شریف بہ رائے خود وتقریر احادیث مصطفوی
بزعم فاسد کاسد خود کردن راہ نجات است لا واللہ راہِ نجات پیروی مقتدایان
دین است اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده نص قرآن
است وبس سوال اگر غیر مقلد گوید قبول کردیم کہ مراد از اولوالامر کہ ما مأمور با
طاعت آنان مے باشیم علماء مجتہدین اند واہل الذکر ہمیں بزرگان اند وتقلید اینہا
برما واجب اما تقلید یکی از اینہا بشخصہ دون الآخر او بجمیع از کجا معلوم شد
بلکہ اگر عمل ما خارج ازین چہار امام نباشد در تقلید کافی است گوئیم کہ تقلید دو
یا سہ یا ہر چہار امام ممکن نیست باین وجہ کہ اختلاف حضرات مجتہدین در فروع
احکام بسیار است یک فعل را یکی واجب میگوید دیگر ہمان فعل را حرام میگوید
مثلاً اخراج دم ناقض وضو است نزد امام اعظم رحمہ اللہ وناقض نیست نزد
امام اعظم وعلی ہذا القیاس اختلافات است با امام مالک وامام احمد بن حنبل[1]
رحمۃ اللہ علیہما پس اگر عمل بقول امام اعظم کند مخالف دیگران شد واگر
عمل بقول دیگر امامان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید ہر چہار در مسائل اختلافیہ
غیر ممکن وہمین حال است در تقلید سہ امام ودو امام پس نماند در صورت تقلید
مگر تقلید یک امام ازاین ہر چہار وہمین است تقلید شخصی واگر گویند کہ در
بعض مسائل تقلید یکی ودر بعض تقلید دیگرے ودر بعض تقلید سوم ودر بعض
تقلید چہارم می کنیم بہر حال از دائرہ تقلید بیرون نیستیم گوئیم کہ این تلاعب

امام شافعی و مس ذکر ناقض است نزد امام اعظم ناقض نیست نزد

(۱) الامام أحمد بن حنبل مات سنة ٢٤١ هـ. [٨٥٥ م.] في بغداد.

است

است در دین وآن ممنوع وحرام است درحدیث شریف است مثل المنافق کمثل الشاۃ العائرۃ بین الغنمین تعیر الی ھذہ مرۃ والی ھذہ مرۃ رواہ مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذو الوجھین الذی یاتی ھؤلاء بوجہ وھؤلاء بوجہ رواہ البخاری وصادق می آید برا و قولہ تعالیٰ انما النسئ زیادۃ فی الکفر یضل بہ الذین کفروا یحلونہ عاما ویحرمونہ عاما یک چیز را یک سال حلال می گویند ہمان چیز را درسال دیگر حرام میگویند مثلاً فی زمانت ہذا علماء خلافتیہ قبل ازین دوسال پوشیدن جامہ ہائے ولایتی را حرام می گفتند وکرسی نشینی وممبری حکام وقت را حرام می گفتند وغیرہ وغیرہ حالا آن جملہ را حلال میگویند وبعمل می آرند وہجرت بملک افغانیہ فرض میدانستند وبان ہزارہا خلق اللہ را بے خان ومان کردند بعد شش ماہ تقریباً آن حرام شد وعلی ہذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست الحال چند عبارت علماء راسخین در وجوب تقلید شخصی بشنو شیخ ابن الہمام در تحریر الاصول وشیخ ابن الحاجب[1] در مختصر الاصول وصاحب[2] در مختار در کتاب در مختار بالفاظ صاحب بحر رائق[3] می نویسند فوجب علی مقلد ابی حنیفۃ العمل بہ ولا یجوز لہ العمل بقول غیرہ کما نقل الشیخ قاسم[4] فی تصحیحہ عن جمیع الاصولیین انہ لا یصح الرجوع عن التقلید بعد العمل بالاتفاق در مسلم الثبوت از عبد البر مالکی منقول است اَنَّ تَتَبُّعَ رُخَصِ المذاھبِ غیر جائز بالاجماع در مجمع البحار می نویسد لکن منعہ الاصولیون للمصلحۃ وحکی عن بعض الائمۃ ان من اختار من کل مذھب ما ھو اھون یفسق امام شعرانی در میزان می نویسد سمعت سیدی علیا الخواص رحمۃ اللہ علیہ یقول امر علماء الشریعۃ بالتزام مذھب معین تقریباً للطریق. شاہ ولی اللہ محدث دہلوی

بتصریح شیخ ان الرجوع عن التقلید بعد العمل ممنوع بالاتفاق ۱۲

(١) عثمان ابن الحاجب المالكي مات سنة ٦٤٦ هـ. [١٢٤٨ م.] في الأسكندرية.

(٢) صاحب در المختار علاء الدين مات سنة ١٠٨٨ هـ. [١٦٧٧ م.]

(٣) صاحب بحر الرائق ابن نُجيم زين العابدين مات سنة ٩٧٠ هـ. [١٥٦٢ م.]

(٤) قاسم بن قطلوبغا الحنفي مات سنة ٨٧٩ هـ. [١٤٧٤ م.]

دہلوی در انصاف می نویسد بعد المائتین ظهر فیهم التمذهب للمجتهدین باعیانهم وقل من کان لا یعتمد علی مذهب مجتهد بعینه وکان هذا هو الواجب فی ذلك الزمان انتهی۔ راقم گوید چونکہ دران زمان واجب بود درین زمان بطریق اولیٰ واجب است ملا علی قاری در رسالہ تشییع الفقہاء[1] نوشتہ است بل وجب علیه ان یعین مذهبا من هذه المذاهب در تفسیر احمدی نوشتہ است اذا التزم مذهبا یجب علیه ان یدوم علی ذلك ولا ینتقل عنه الی مذهب آخر شیخ ابن الہمام در فتح القدیر می نویسد فبهذا ظهر ان الصواب ما ذهب الیه ابو حنیفة وان العمل علی المقلد واجب والاقتداء بغیره لا یجوز لهم در عالمگیری می نویسد حنفی ارتحل الی مذهب الشافعی یعزر کذا فی جواهر الاخلاطی حموی[2] در شرح اشباه می نویسد وفی الفتح قالوا ان المنتقل من مذهب الی مذهب بالاجتهاد والبرهان آثم یستوجب التعزیر فبلا اجتهاد وبرهان اولی قہستانی[3] در نقایہ شرح ہدایہ در کتاب القضاء می نویسد قال ابو بکر الرازی[4] لو قضی بخلاف مذهبه مع العلم لم یجز فی قولهم جمیعا در شرح مسلم الثبوت صفحہ ۶۲۴ می نویسد غیر المجتهد المطلق ولو کان عالما یلزمه التقلید لمجتهد ما امام شعرانی در صفحہ ۱۶ میزان می نویسد فان قلت فهل یجب علی المحجوب عن الاطلاع علی العین الاولی للشریعة التقلید بمذهب معین فالجواب یجب علیه ذلك لئلا یضل نفسه ویضل غیره در رد المحتار جلد چہارم صفحہ ۲۸۳ می نویسد لیس للعامی ان یتحول من مذهب ویستوی فیه الحنفی والشافعی۔ مولف گوید عامی درین عبارت بمقابلہ مجتہد است چنانچہ از عبارتہائے فوق ظاہر است ملا علی قاری در شرح عین العلم می نویسد فلو التزم احد مذهبا کابی حنیفة والشافعی فلا یقلد

(۱) أحمد منلاجیون الهندي الحنفي مات سنة ۱۱۳۰ هـ. [۱۷۱۸ م.]

(۲) أحمد الحموي الحنفي مات سنة ۱۰۹۸ هـ. [۱٦۸٦ م.]

(۳) محمد القُهستانی الحنفی مات سنة ۹٦۲ هـ. [۱۵۵۵ م.] فی بخاری

(٤) احمد ابو بکر الرازی الحنفی البغدادی مات سنة ۳۷۰ هـ. [۹۸۰ م.]

غایرہ فی مسئلۃ من المسائل شاہ ولی اللہ درعقد الجید می نویسد اذا لم یجتمع آلات الاجتہاد لا یجوز لہ العمل علی الحدیث بخلاف مذھبہ لانہ لایدری انہ منسوخ مأول او محکم علی ظاھرہ ومال الی ھذا القول ابن حاجب[1] فی مختصرہ وتابعوہ - ایضاً شاہ ولی اللہ دہلوی در رسالہ فیوض الحرمین می نویسد عرفنی رسول اللہ صلی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المذھب الحنفی طریقۃ انیقۃ وھی اوفق الطرق بالسنۃ المعروفۃ التی جمعت ونقحت فی زمان البخاری واصحابہ حضرت داتا گنج بخش لاھوری درکتاب کشف المحجوب می نویسد کہ حضرت یحیٰی معاذ رازی[2] رحمۃ اللہ علیہ در خواب زیارت حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کرد عرض کرد کہ این اطلبك یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال عند علم ابی حنیفۃ صاحب تحریر درکتاب خود می نویسد لا یرجع عما قلد فیہ ای عمل بہ اتفاقا مولٰنا عبد السلام در شرح جوہرہ می نویسد انعقد الاجماع علی ان من قلد فی الفروع ومسائل الاجتہاد واحداً من ھؤلاء بری عن عھدۃ التکلیف بہ فیما قلد فیہ حضرت امام ربانی[3] مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ مبدء و معاد میفرماید آخر الامر اللہ تعالٰی ببرکت رعایت مذہب کہ نقل از مذہب الحاد است حقیقت مذہب حنفی در ترک قرأت ماموم ظاہر ساخت الی آخرہ حضرت شاہ عبد العزیز دہلوی در تفسیر خود تحت آیۃ ولا تجعلوا للہ انداداً می نویسد کسانے کہ اطاعت آنہا بحکم خدا فرض است شش گروہ اند از ان جملہ مجتہدان شریعت ومشائخان طریقت اللہ حضرت امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ درکتاب کیمیائی سعادت در بحث آداب الامر می نویسد مخالفت مذہب خود کردن نزد ہیچکس روا نباشد حضرت شیخ عبد الحق دہلوی در شرح سفر السعادت می نویسد خانۂ دین این چہار اند ہر کہ

(۱) عثمان ابن حاجب المالکی مات سنة ٦٤٦ هـ. [١٢٤٨ م.] فی اسکندرية

(۲) يحيى بن معاذ الرازی توفی سنة ٢٥٨ هـ. [٨٧٢ م.] فی نيشابور

(۳) الامام الرّباني أحمد الفاروقي الحنفي المتوفي سنة ١٠٣٤ هـ. [١٦٢٤ م.] في الهند.

راہی ازین راہ ہا دوری ازین دراہ گرفت واختیار نمود براہ دیگر رفتن ودوری دیگر گرفتن عبث ولہو باشد وکارخانۂ عمل را از ضبط وربط بیرون افگندن است واز راہ مصلحت بیرون افتادن است انتہی باز دیگر جامی نویسد قرار داد علماء ومصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذہب است وضبط وربط کار دین ودنیا ہم درایصورت بود از اول مخیر است کہ ہر کدام راہ کہ اختیار کند صورتے دارد لیکن بعد از اختیار یکے بجانب دیگر رفتن بے توہم سوء ظن وتفرق وتشتت در اعمال واقوال خواہد بود قرار داد متاخرین علما برین است وہو المختار وفیہ الخیر امام قہستانی[1] در شرح مختصر وقایہ قبیل کتاب الاشربہ می نویسد و اعلم ان من جعل الحق متعددا کالمعتزلة اثبت للعامی الاختیار فی الاخذ من کل مذہب ما یہواہ و من جعل الحق واحدا کالعلماء منا الزم للعامی اماما کما فی الکشف فلو اخذ من کل مذہب مباحہ صار فاسقا کما فی شرح الطحاوی للفقیہ سعید ابن مسعود[2] سوال اگر کسے گوید سلمنا کہ تلفیق مذاہب تلاعب فی الدین است وہر کہ ہر مذہبے ازین مذاہب چہارگانہ المتفق علی وجوب العمل بہ اختیار کرد باز اورا جائز نیست کہ نقل بہ دیگر مذہب کند اما حنفیان را مثلاً التزام مذہب امام ابو حنیفہ نمودن وآنرا احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است و ہمچنیں شافعیان را مذہب امام شافعی احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است ۔گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس و جواب حنفیان این ست کہ ما مذہب خود را احق بالاتباع میدانیم وبرخود التزام ہمیں مذہب معین کردہ ایم واین ترجیح بلا مرجح نیست بلکہ ترجیح را مرجحے ہست الحال وجوہ ترجیح بشنو اول اینکہ حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان بن

(۱) محمد القهستاني الحنفي مات سنة ٩٦٢ هـ. [١٥٥٥ م.] في بخارى.

(٢) سعيد بن مسعود الكازروني ماتّ سنة ٧٨٥ هـ. [١٣٨٣ م.]

بن ثابت رحمۃ اللہ علیہ اعلم واقدم وافقہ واورع اماما ن مذاہب است حضرت امام شعرانی رحمۃ اللہ تعالیٰ اگرچہ شافعی المذہب است[۱] از روئے انصاف اوصاف حضرت امام اعظم را چنین می نویسد فلا ینبغی لاحد الاعتراض علیہ (ای علی ابی حنیفۃ) لکونہ من اجل الائمۃ واقدمہم تدوینا للمذہب واقربہم سندا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومشاہد الفعل اکابر التابعین وکان متقیدا بالکتاب والسنۃ ومتبرئا من الرائ مؤلف گوید چون امام شعرانی شخصی کہ از علماء ربانیین شمردہ می شود او را متبرئا من الرائ می نویسد وبعض اہل حدیث او را واصحاب او را اصحاب الرائے لقب می دہند عفا اللہ عنہم وسامحہم ما اجرئہم علی تنقیص اکابر الدین حضرت شیخ ابن حجر مکی شافعی رحمہ اللہ تعالیٰ کتابے علیحدہ در مناقب حضرت امام ابوحنیفہ تصنیف کردہ است مسمّٰی بخیرات الحسان فی مناقب النعمان مشہور ومعروف است حضرت شیخ السید ابن عابدین حنفی[۲] در رد المحتار می نویسد وحسبک من مناقبہ اشتہار مذہبہ ما قال قولاً الا اخذ بہ امام من الائمۃ الاعلام وقد جعل اللہ الحکام اتباعہ من زمنہ الی ہذہ الایام وقد اتبع علی مذہبہ کثیر من الاولیاء الکرام الخ۔ ای فی عامۃ بلاد الاسلام بل کثیر من الاقالیم والبلاد لایعرف الا مذہبہ کبلاد الروم والہند والسند وما وراء النہر وسمرقند۔ و قولہ من زمنہ الی ہذہ الایام فالدولۃ العباسیۃ وان کان مذہبہم مذہب جدہم فاکثر قضاتہا ومشائخ اسلامہا حنفیۃ یظہر ذلک لمن تصفح کتب التواریخ وکان مدۃ ملکہم خمسمائۃ سنۃ تقریبا واما الملوک السلجوقیون وبعدہم الخوارزمیون فکلہم حنفیون وقضاۃ ممالکہم

[۱] والفضل ما شہدت بہ الاعداء۔ قال الشعرانی فی کتابہ المسمی بلطائف المنن یقول الفقیر الی اللہ تعالی عبد الوہاب بن احمد بن علی الشعرانی الشافعی عفا اللہ عنہ۔۔۔

(۲) السيد ابن عابدين محمد أمين مات سنة ١٢٥٢ هـ. [١٨٣٦ م.] في الشام.

خالباحنفیۃ الخ علامہ محمد طاہر[1] حنفی در مجمع البحار می نویسد ویدل علیہ ما یسر اللہ لہ من الذکر المنتشر فی الآفاق فلولم یکن للہ تعالیٰ سر فیہ لما جمع شطر الاسلام علی تقلیدہ۔ ملا علی قاری ہروی در رسالہ رد قفال می نویسد واتباع ابی حنیفۃ قدیما وحدیثا فھی الازدیاد فی جمیع البلاد سیما فی بلاد الروم وماوراء النھر وولایۃ الھند والسند واکثر اھل خراسان و عراق مع وجود کثیرین منھم فی بلاد العرب بالاتفاق واظن انھم یکون ثلثی المسلمین بل اکثر عند المھندسین بالاتفاق مع ان السلاطین فی کل زمان ومکان ثابتون علی مذھب النعمان فی کل عصر ودھر حضرت امام ربانی قطب دورانی شیخ احمد فاروقی مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ در مکتوبات شریف خود میفرماید مثل روح اللہ مثل امام اعظم کوفی است کہ ببرکت ورع وتقوی و دولت متابعت سنت درجۂ علیا در اجتہاد و استنباط یافتہ است کہ دیگران در فہم آن عاجزاند و مجتہدات او را بواسطہ دقت معانی مخالف کتاب وسنت دانند واورا اصحاب الرائے پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقۃ علمہ ودرایتہ وعدم الاطلاع علی فھمہ وفراستہ، مگر امام شافعی علیہ الرحمۃ از فقاہت او علیہ الرضوان شمہ یافت کہ گفت الفقہاء کلھم عیال ابی حنیفۃ فی الفقہ بواسطہ ہمیں مناسبت کہ بروح اللہ دارد تواند بود آنچہ حضرت خواجہ محمد پارسا[2] رحمہ اللہ در فصول ستہ نوشتہ است کہ حضرت عیسی بعد از نزول بمذہب امام ابوحنیفہ حکم وعمل خواہد کرد۔ الغرض علما وصلحاء اکثر امت مقلدین مذہب حنفی اند غیر مقلدین بہ نسبت چنین فرد کامل عالم و عامل آنچہ یاوہ گوئی ہا میکنند ومقلدین مذاہب را حکم کفر میدہند بلکہ میگویند کہ از خواندن کتب فقہ مرد کافر میشود در کتب این قوم چون الجرح

(۱) محمد طاهر الفتنی الهندی مات سنة ۹۸٦ هـ. [۱۵۷۸ م.]

(۲) محمد پارسا الحنفی مات سنة ۸۲۲ هـ. [۱٤۱۹ م.] فی المدینة المنورة

علی ابی حنیفۃ" وبوئے غسلین وغیرہ بتصریح نوشتہ است معلوم نیست کہ این کم
نصیبان راچہ باعث است بر دشمنی چنین امام معظم ومکرم ودر حقیقت دشمنی
او دشمنی اکثر امۃ آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم راقم مؤلف گوید عفا اللہ
عنہ دراین اصل رابع اکثر روایات مرقومہ منقول است از کتاب الجید فی
وجوب التقلید تصنیف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرتسری دن
وقت نبذی از کتاب مسند کبیر امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ جمع کردہ شیخ عالم محمد
بن محمود الخوارزمی[1] رضی اللہ عنہ ذکر می شود شیخ موصوف در دیباچہ کتاب
مذکور در مناقب حضرت امام ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ چنین می نویسد الباب
الاول فی ذکر شیٔ من فضائلہ التی تفرد بہا اجماعا فنقول وباللہ
التوفیق مناقبہ وفضائلہ کالحصی لا تعد ولا تحصی ولا یمکن ان یستقصی
لکن من فضائلہ خاصۃ التی تفرد بہا ولم یشارکہ اجماعا من بعدہ
فیہا فحصرہا فی عشرۃ انواع الاول فی الاخبار والآثار المرویۃ فی مدحہ
دون من بعدہ الثانی فی انہ ولد فی زمن الصحابۃ والقرن الذی شہد لہ
رسول اللہ علیہ وسلم بالخیر دون من بعدہ الثالث فی انہ روی عن
اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دون من بعدہ الرابع فی
تبرزہ فی عہد التابعین الخامس فی روایۃ الکبار عنہ من التابعین و
علماء المسلمین السادس فی انہ تلمذ واستفاد عن اربعۃ الاف من
التابعین وغیرہم السابع فی انہ اتفق لہ من الاصحاب العظماء المجتہدین
ما لم یتفق لاحد من بعدہ الثامن فی انہ اول من استنبط حکم الاحکام
واسس قواعد الاجتہاد التاسع فی انہ لم یقبل العطایا عن خلفاء البرایا
بل افضل من کسبہ الحلال علی جماعات الفقہاء العاشر فی وفاتہ و

(۱) محمد بن محمود الخوارزمی مات سنة ٦٦٥ هـ. [١٢٦٦ م.]

شهادته بسبب تورعه عن الدنيا وجاهها اما الاول فقد اخبرني الصدر الكبير شرف الدين احمد بن موید بن موفق بن احمد المكي الخوارزمي قال اخبرني جدي الصدر العلامة ابو المؤيد الموفق بن احمد المكي قال انا الشيخ الزاهد محمد بن اسحاق السراجي الخوارزمي انا ابو حفص عمر بن احمد الكرابيسي انا الامام ابو الفضل محمد بن حسن الناصحي ثنا ابو محمد الحسن بن محمد ثنا ابو سهل عبد الحميد بن محمد الطوافي ثنا ابي ثنا ابو القاسم يونس بن طاهر البصري حدثنا ابو يوسف احمد بن محمد الواعظ في رباط ابراهيم بن ادهم ثنا ابو عبيد الله محمد بن نصير الوراق قال انا ابو عبيد الله المامون بن احمد بن خالد نا ابو علي بن احمد بن علي الحنفي ثنا فضل بن موسى الشيباني عن محمد بن عمرو عن ابي سلمه عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي يوم القيمة وبه سند الخوارزمي عن محمد بن عمرو بن علقمه بن وقاص الليثي عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان في امتي رجل وفي حديث القصري يكون في امتي رجل اسمه النعمان وكنيته ابو حنيفة هو سراج امتي هو سراج امتي هو سراج امتي وبسنده عن ابان بن ابي عياش عن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سياتي من بعدي رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى ابا حنيفة ليحيين دين الله وسنتي على يديه وبسنده عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر من بعدي رجل يعرف بابي حنيفة يحيي الله سنتي على يديه وبسنده

عن عبد اللہ بن مغفل قال سمعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ
یقول الا انبئکم برجل من کوفان من بلدتکم ھذہ او من کوفکم ھذہ
یکنی بابی حنیفۃ قد ملئ قلبہ علما وحکما وسیھلک بہ قوم فی آخر
الزمان الغالب علیھم التنابز یقال لھم البنانیۃ کما ھلکت الرافضۃ
بابی بکر وعمر رضی اللہ عنھما۔ انتھی مختصراً۔ مؤلف گوید عفا اللہ عنہ اگر
بعض اصحاب حدیث اعتراض کند وگوید کہ رواۃ این احادیث مجہول
الحال ہستند گوئیم جہل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمی تواند شد
واگر گویند کہ این احادیث در صحاح ستہ نیامدہ اند گوئیم احادیث آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم محدود در صحاح ستہ نیستند قطع نظر از این احادیث
حدیث ترمذی در منقبت حضرت امام اعظم رضی اللہ عنہ کافی است وآن
این است عن ابی ھریرۃ رض قال کنا عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم حین انزلت سورۃ الجمعۃ فتلاھا فلما بلغ واٰخرین منھم لما
یلحقوا بھم قال لہ رجل یا رسول اللہ من ھؤلاء الذین لم یلحقوا
بنا فلم یکلمہ قال وسلمان الفارسی فینا قال فوضع رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم یدہ علی سلمان فقال والذی نفسی بیدہ لو کان
الایمان بالثریا لتناولہ رجال من ھؤلاء الحدیث یعنی من اھل فارس
ودر روایت دیگر لو کان العلم بالثریا لتناولہ رجال من اھل فارس
ومعلوم است کہ نسب امام اعظم فارسی است واین ہم معلوم کہ چون امام
اعظم کسی در فارسیان صاحب علم واجتہاد نگذشتہ است ازان وجہ
شیخ عبد الحق در لمعات مینویسد ولقد ظھر بسطۃ العلم والاجتھاد
فی التابعین مالم یظھر فی غیرھم وتابعیت حضرت امام در نوع ثالث

بثبوت خواہد رسید۔ واما النوع الثانی من المناقب انہ رض ولد فی زمن الصحابۃ وبسندہ الی ابی النعیم یقول ولد ابوحنیفۃ سنۃ ثمانین من الھجرۃ وبسندہ الی حماد ابن ابی حنیفۃ یقول ولد ابی سنۃ ثمانین وھکذا اخرجہ الحافظ ابوالقاسم طلحہ بن محمد بن جعفر فی مسندہ وقال توفی فی ایامہ عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب وابوامامۃ الباھلی وواثلۃ بن الاسقع وعمرو بن حریث وعبد اللہ بن ابی اوفی وجماعۃ من الصحابۃ یقول اضعف عباد اللہ محمد العربی الخوارزمی فثبت بھذا انہ ولد فی زمن الصحابۃ وھو من اھل القرن الذی شھد لھم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایضًا وقد اجمعوا ان ولادتہ کانت فی القرن الاول ونشاءتہ فی القرن الثانی واجتھد وافتی فی القرن الثانی وصدرا من القرن الثالث واما النوع الثالث من المناقب انہ روی عن اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فان العلماء اتفقوا علی ذلک وان اختلفوا فی عددھم فمنھم من قال انھم ستۃ وامراۃ ومنھم من قال انھم خمسۃ وامراۃ ومنھم من قال سبعۃ وامرأۃ فبسند الخوارزمی رح الی ابی یوسف القاضی انا ابوحنیفۃ رضی اللہ عنہ قال سمعت انس بن مالک یقول قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم وبذلک الاسناد الی ابی داؤد الطیالسی عن ابی حنیفۃ رض قال ولدت سنۃ ثمانین وقدم عبد اللہ بن انیس صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الکوفۃ سنۃ اربع وتسعین ورایتہ وسمعت منہ وانا ابن اربع عشرۃ سنۃ سمعتہ یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول حبک الشئ یعمی ویصم وبسندہ الی ابی یوسف القاضی ثنا ابوحنیفۃ قال ولدت

ص اللہ علیہ وسلم با خیریۃ در صفحہ بالعدالۃ فان اصحاب الحدیث اختلفوا فمنہم من جعل ابا حنیفۃ من القرن الثانی والی ذلک بعضہم لکن اتفقوا انہ من القرن الثالث الذین

سنة ثمانين وحججت مع ابی سنة ست وتسعين وانا ابن ستة عشر سنة فلما دخلت المسجد الحرام رأيت حلقة عظيمة فقلت لابی حلقة من هذه فقال حلقة عبد الله بن الحارث ابن جزء الزبيدی صاحب النبی صلى الله عليه وسلم فتقدمت فسمعته يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من تفقه فی دين الله كفاه الله همه ورزقه من حيث لا يحتسب وبسنده من يحيى بن قاسم عن ابی حنيفة قال سمعت عبد الله بن ابی اوفى يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى لله مسجدا ولو كمفحص قطاة بنى الله تعالى له بيتا فی الجنة وبسنده الى ابی سعيد الجندی عن ابی حنيفة قال سمعت واثلة بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تظهر شماتة لاخيك فيعافيه الله ويبتليك وبسنده عن يحيى بن معين ان ابا حنيفة صاحب الرای سمع عائشة بنت عجرد تقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر جند الله فی الارض الجراد لا اكله ولا احرمه فهؤلاء الخمسة من الصحابة وامراءة من الصحابيات واما من قال بانهم سبعة من الصحابة فالحق بهؤلاء الخمسة معقل بن يسار المزنی وفيه كلام لان معقل مات فی خلافة معاوية رض ومات معاوية رض سنة ستين وجابر بن عبد الله الانصاری وظن انه سمع منه ولم يكن سمع منه لانه معنعن. واما انس بن مالك وغيره من هؤلاء فلا مانع من ذلك وقد اشتهرت الروايات فی ذلك فان انس بن مالك رضی الله عنه مات سنة احدی وتسعين او ثنتين وتسعين او ثلاث وتسعين فيكون عمر ابی حنيفة يوم مات اكثر من عشر سنين بالاتفاق. واما النوع الرابع من مناقبه فانه قد ثبت بسنده[۱] المتصل الى يحيى بن معين قال

[۱] ای بسند الخوارزمی ۱۲

سمعت علی بن مسہر یقول خرج الاعمش الی الحج فشیّعہ اهل الکوفة وانا فیهم فلمّا اتی القادسیة راوہ مغموما فقالوا فی ذلک فقال علی بن مسہر شیّعنا قالوا نعم قال ادعوہ لی فدعونی وکان یعرفنی بمجالسة ابی حنیفةؒ فقال ارجع الی المصر وسل اباحنیفة ان یکتب لی المناسک فرجعت رسالتہ فاملاٴعلیّ ثم اتیت بها الاعمش وبسندہ قال ثنا ابو یوسف قال لقینی الاعمش فقال صاحب هذا الذی یخالف عبد اللہ بن مسعود قال قلت لہ فیما یخالفہ قال قال عبد اللہ بیع الامة طلاقها وصاحبک یقول لیس بیع الامة طلاقها فقلت لہ انت حدثتنا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ لم یجعل بیع الامة طلاقها فقال الاعمش واین حدثتک ذلک قال قلت لہ انت حدثتنا عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة بنت الصدیق ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خیّر بریرة فقال ابو یوسف رحمہ اللہ فلو کان بیع الامة طلاقها لما کان للتخییر معنیً لان عائشة ام المومنین رضی اللہ تعالیٰ اشترتها فلو کان بیعها طلاقها لما خیرها النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال الاعمش یا یعقوب هذا فی هذا قال نعم۔ قال محمد وفی روایة ان الاعمش قال ان اباحنیفة یحسن المعرفة بمواضع الفقہ الدقیقة وغور غوامض العلوم الخفیة راٰها ابو حنیفة فی ظلمة اماکنها من فسح ضوء سراج قلبہ حیث قال علیہ الصلوٰة والسلام هو سراج امتی۔ انتهیٰ مختصرا۔ واَمّا النوع الخامس من فضائلہ روایة الکبار عنہ فبسند الخوارزمی الی الاستاذ ابی محمد عبد اللہ بن محمد بن یعقوب البخاری الحارثی فی کتاب الکشف لہ قال لو لم یستدل علی فضل ابی حنیفة الا بروایة الکبار عنہ کعمرو بن دینار فانہ من شیوخ

ابی حنیفۃ وکبار العلماء وقد روی عنہ ونظراءہ واشباھہ کعبد اللہ
بن المبارک ویزید بن ہارون قال محمد بن اسماعیل یعنی البخاری روی
عنہ عباد بن العوام وھشیم ووکیع وھمام بن خالد وابو معاویۃ
الضریر وقد روی عنہ عبد العزیز بن ابی رواد وعبد المجید بن عبد العزیز بن
ابن رواد وسفیان بن عیینہ وفضیل بن عیاض وداؤد الطائی و
ابن جریج وعبد اللہ بن یزید المقری روی عنہ تسع مأۃ حدیث
وسفیان الثوری وابن ابی لیلی وابن شبرمہ روی عنہ حدیثا واحدا
ومسعر بن کدام واسمٰعیل بن ابی خالد وشریک بن عبد اللہ وحمزۃ بن
حبیب المقری روی عنہ الکثیر وعاصم بن ابی النجود امام القراء وشیخ
ابی حنیفۃ کان یسأل ویاخذ بقولہ ویقول جزاک اللہ یا ابا حنیفۃ و
کان یقول اتیتنا صغیرا واتیناک کبیرا۔ انتہی مختصرا۔ واما النوع السادس
من مناقبہ انہ تلمذ عنہ اربعۃ الآف من شیوخ ائمۃ التابعین فبسندہ
الخوارزمی الی ابی حفص عمر بن الامام ابی بکر رح انہ قال وقعت منازعۃ
بین اصحاب الامام الاعظم ابی حنیفۃ رح واصحاب الامام المعظم الشافعی
نفضل کل طائفۃ صاحبہا فقال ابو عبد اللہ[1] بن ابی حفص الکبیر[2] وھو
امام ائمۃ الحدیث لاصحاب الشافعی عدوا مشائخ الشافعی کم ھم فعدھم
فقالوا انہم بلغوا ثمانین شیخا فقال لہم فعدوا مشائخ ابی حنیفہ رح
فعدوھم فقالوا انہم بلغوا اربعۃ الاف وبسندہ الی الربیع بن یونس
یقول دخل ابو حنیفۃ رضی اللہ عنہ علی امیر المؤمنین ابی جعفر المنصور[3]
وعندہ عیسی بن موسی فقال للمنصور یا امیر المومنین ھذا عالم الدنیا
الیوم فقال لہ المنصور یا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر

(۱) ابو عبد اللہ ابو حفص الصغیر محمد بن احمد توفی سنۃ ۲٦٤ ھـ. [۸۷۸ م.]
(۲) ابو حفص الکبیر احمد البخاری تلمیذ محمد الشیبانی توفی سنۃ ۲۱۷ ھـ. [۸۳۲ م.] فی بخاری
(۳) الخلیفۃ ابو جعفر المنصور توفی سنۃ ۱۵۸ ھـ. [۷۷۵ م.]

بن الخطاب رضی الله عنهم عنه وعن اصحاب علی بن ابیطالب رضی الله عنهم عنه وعن اصحاب عبد الله بن مسعود عن عبد الله وعن اصحاب عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عباس وماکان فی وقت ابن عباس علی وجه الارض اعلم منه. فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك. و اما النوع السابع من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب مالم یتفق لاحد من بعده فبسنده الی قاضی القضاة ابوبکر عتیق بن داؤد الیمانی رحمه الله فی ترجیح مذهب ابیحنیفه رحمة الله علیه علی سائر المذاهب فی کلام طویل فصیح الی ان قال هو امام الائمة وسراج الامة ضخم الدسیعه السابق الی تدوین علم الشریعة ثم ایده الله تعالی بالتوفیق والعصمة فجمع له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالی لهذه الامة مالم یجتمع فی عصر من الاعصار فی الاطراف والاقطار ومنهم ذو الفقه والدرایة ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم الانصاری ومنهم العالم الربانی محمد بن الحسن الشیبانی[1] ومنهم ذو الزکاء الباهر زفر بن هذیل التمیمی العنبری ومنهم الفاضل النزیه الحسن بن زیاد اللؤلؤی ومنهم الفقیه البصیر وکیع بن الجراح[2] ومنهم الفقیه الکامل عبد الله بن المبارك[3] ومنهم ازهد الامة داود بن نصیر الطائی ومنهم حفص بن غیاث[4] النخعی ومنهم الامام بن زکریا بن ابی زائده ومنهم الامام حماد بن ابی حنیفة ومنهم یوسف بن خالد السمتی و عافیه بن یزید الاودی وحبان ومندل ابنا علی وعلی بن مسهر و القاسم بن معن واسد بن عمرو البجلی ونوح ابن ابی مریم وغیرهم قال الخوارزمی فکان رحمه الله تعالی اذا وقعت واقعة شاورهم و ناظرهم وحاورهم وسألهم فیسمع ما عندهم من الاخبار والآثار

ویقول

(۱) محمد بن حسن الشیبانی مات سنة ۱۸۹ هـ. [۸۰۵ م.] في الري
(۲) وکیع بن جراح الکوفی الحنفی مات سنة ۱۹۸ هـ. [۸۱۳ م.]
(۳) عبد الله بن المبارك مات سنة ۱۸۱ هـ. [۷۹۷ م.]
(٤) ابو عمرو حفص بن غیاث قاضی بغداد مات سنة ۱۹٤ هـ.

ويقول ماعنده ويناظرهم شهرا او اكثر حتى يستقر احد الاقوال فيثبته ابويوسف رحمه الله تعالى حتى اثبت الاصول على هذا المنهاج شورى لانه تفرد بذلك كغيره من الائمة - والدليل على ذلك ما اخبرنى فلان عن فلان (وساق السند) قال كنا عند وكيع ابن الجراح يوما فقال رجل اخطاء ابوحنيفة فقال وكيع وكيف يقدر ابوحنيفة ان يخطى ومعه مثل ابى يوسف وزفر ومحمد فى قياسهم واجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا ابن ابى زائده وحفص بن غياث وحبان ومندل ابناعلى فى حفظهم للحديث ومعرفتهم به والقاسم بن معن يعنى ابن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود فى معرفته باللغة والعربية وداؤد بن نصير الطائى[1] وفضيل بن عياض[2] فى زهدهما وورعهما من كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن ليخطئ لانه ان اخطاء ردوه الى الحق ثم قال وكيع والذى يقول مثل هذا كالانعام بل هم اضل فمن زعم ان الحق فيمن خالف اباحنيفة اقول له ماقال الفرزدق فى لجرير اولئك ابائى فجئنى بمثلهم اذا جمعتنا ياجرير المجامع - واما النوع الثامن من فضائله التى لم يشارك فيها من بعده فانه اول من دون علم الشريعة ورتبه ابوابا ثم تابعه مالك بن انس رحمه الله تعالى فى ترتيب الموطاء لم يسبق اباحنيفة احد لان الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم باحسان لم يضعوا فى علم الشريعة ابوابا مبوبة ولا كتبا مرتبة وانما كانوا يعتمدون على قوة حفظهم فلما راى ابوحنيفة العلم منتشرا خاف عليه من الخلفاء السوء ان يضيعوه على ماقال عليه الصلوة والسلام ان الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى رؤساء

(۱) داود الطائي مات سنة ١٦٥ هـ. [٧٨٢ م.]

(۲) فضيل بن عياض مات سنة ١٨٧ هـ. [٨٠٣ م.]

جہال فیفتون بغیر علم فیضلون و یضلون فلذلک دونہ ابوحنیفۃ فجعلہ ابوابا وکتبا فبدء بالطہارۃ ثم بالصلوۃ ثم بالصوم ثم سائر العبادات ثم المعاملات وھو اول من وضع کتاب الشروط وقد قیل بلغت مسائل ابی حنیفۃ خمسمائۃ الف مسألۃ وکتبہ وکتب اصحابہ تدل علی ذلک مع تضمن مذہبہ من المسائل الغامضۃ المشتملۃ علی دقائق النحو والحساب ما یتعب فی استخراجہا العلماء بالعربیۃ والجبر والمقابلۃ وفنون الحساب۔ وھو اول من استنبط حکم الاحکام واسس قواعد الاجتہاد علی سبیل الاحکام والدلیل علیہ ما قال الامام الشافعی رحمہ اللہ تعالیٰ الناس عیال علی ابی حنیفۃ فی الفقہ وبسندہ الی یحیٰی بن معین یقول سمعت یحیٰی بن سعید القطان یقول لا نکذب علی اللہ تعالیٰ ما سمعنا باحسن من رأی ابی حنیفۃ وقد اخذنا باکثر اقوالہ۔ انتہی مختصرا۔ واما النوع التاسع فی مناقبہ انہ رحمہ اللہ تعالیٰ کان یتعیش بکسبہ الحلال ویفضل علی جماعۃ المشائخ ولم یقبل الجوائز والعطایا والدلیل علی ذلک ما اخبرنی فلان عن فلان (وساق السند) الی مسعر[۱] بن کدام قال کان ابوحنیفۃ کلما اشتری شیئاً للعیال انفق علی شیوخ العلماء مثلہ واذا اکتسی ثوبا فعل ذلک وبسندہ الی شقیق بن ابراھیم البلخی[۲] قال کنت مع ابی حنیفۃ فی طریق یعود مریضاً فرآہ رجل من بعید فاختباء منہ واخذ فی طریق آخر فلما علم ان اباحنیفۃ بصرہ خجل ووقف فقال لہ ابوحنیفۃ لم عدلت عن الطریق فقال لک علی عشرۃ آلاف درہم وقد طال الوقت واسند ولم اقدر ان اودی فقال لہ ابوحنیفۃ سبحان اللہ بلغ الامر کل ھذا وقد وھبتہ منک کلہ

کہ ابطاھر الامحد

واجعلنی

(۱) مِسْعَر بن کدام الکوفی مات سنة ١٥٥ هـ. [٧٧٢ م.]

(٢) شقيق البلخي مات سنة ١٧٤ هـ. [٧٩٠ م.]

واجعلنی فی حل مما دخل فی قلبك حين رايتنی قال شقيق فعرفت انه زاهد حقيقي. واما النوع العاشر من مناقبه التی لم يشاركه فيها احد من بعده انه مات مظلوما ومحبوساً ومسموماً والدليل على ذلك ماانبأنی فلان عن فلان (وساق السند) عن عبدالوهاب قال بعث المنصور الى ابی حنيفة و سفيان الثوری و شريك[1] بن عبد الله فادخلوا عليه فقال لهم لم ادعكم الا لخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود فقال لسفيان هذا اعهدك على قضاء البصرة فخذه والحق بها وقال لشريك هذا اعهدك على قضاء الكوفة فخذه والحق بها وقال لابی حنيفة هذا عهدك على مدينتی هذه ثم قال لحاجبه دخه معهم اوكما قال فمن ابی فاضربه مأة سوط فاما شريك فاخذ عهده ومضى واما سفيان فاخذ عهده وتركه فی المنزل وهرب الى اليمن واما ابوحنيفة فلم يقبل العهد فضرب ماءة سوط وحبس فمات بالحبس وقد اتفق العلماء على انه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات فی الحبس ثم اختلفوا فقال بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم اشياء اخر والله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابوبكر احمد بن على بن ثابت الخطيب[2] فی تاريخ بغداد من المطاعن فی ابی حنيفة مايعارض ما ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال والخامس من حيث التفصيل. قال مؤلف الرسالة عفا الله عنه. قد اطنب المصنف اعنی الخوارزمی واجاب فاحسن واجاد لكنی تركت نقله لان هذه العجالة لاتحتمل ذكره ومن اراد الاطلاع عليه فعليه بالمسند الكبير له الا انی احببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب

(١) القاضي شريك النخعي مات سنة ١٧٧ هـ. [٧٩٣ م.]

(٢) الخطيب البغدادى احمد الشافعى مات سنة ٤٦٣ هـ. [١٠٧١ م.]

الخامس قال فمنها ما شنع هو وغيره على ابى حنيفة رضى الله عنه انه لا يعمل بالخبر وانما يعمل بالرأى وهذا قول من لا يعرف شيئًا من الفقه ومن شمّ رائحته والصف اعترف ان اباحنيفة رح اعمل الناس بالاخبار واتباع الاثار والدليل على بطلان ما قاله من وجوه ثلاثة احدها ان اباحنيفة رحمه الله يرى المراسيل حجة ويقدمها على القياس خلافا للشافعى رحمه الله والثانى ان انواع القياس اربعة احدها القياس المؤثر وهو الذى يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثانى القياس لمناسب وهوان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب. والثالث قياس الشبه وهوان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية والرابع قياس الطرد وهوان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد. وابوحنيفة واصحابه رحمهم الله قالوا بان قياس الشبه والمخالة باطل واختلف اصحابه فى قياس الطرد فانكره بعضهم وقال ابوزيد الكبير بان قياس المؤثر حجة والباقى ليس بحجة وقال الشافعى رحمه الله بان الانواع الاربعة من القياس حجة ويستعمل قياس الشبه كثيرا ومن ذلك قولهم الخل مائع لا تبنى القنطرة على جنسها فلا يزيل النجاسة كالدهن وان لم يكن ذلك موثرا فجمع الشافعى بين الخل والدهن لمشابهتهما فى الصورة وابوحنيفة رح جمع بين الخل والماء فى المعنى المؤثر فى ازالة النجاسة من الترقيق بالمجاورة والشيوع بالدلك والتقاطر والزوال بالعصر ولذلك امثلة كثيرة ثم العجب ان اباحنيفة رح لا يستعمل الا نوعا او نوعين من القياس والشافعى رح يستعمل الانواع الاربعة ويراها حجة ويقول الخطيب وامثاله بان اباحنيفة كان يستعمل القياس دون الاخبار وهذا

ای المناسبۃ ۱۲

لغلبة الهوى وقلة الوقوف على الفقه فمن عرف مأخذ ابى حنيفة رح و
واصحابه عرف بطلان ما قاله وبيان ذلك من حيث التفصيل ان اباحنيفة
قال القهقهة فى الصلوٰة ناقضة لحديث الاعمى الذى وقع فى البركة
فضحك بعض القوم قهقهة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا من قهقه منكم فليعد الوضوء والصلوٰة وهذا الحديث وان كان
ضعيفا فقد قال به ابوحنيفة وترك قياس القهقهة فى الصلوٰة على غير
الصلوٰة خلافا للشافعى رح فانه اخذ بالقياس وقال ابوحنيفة بجواز الوضوء
بنبيذ التمر لحديث ابن مسعود ليلة الجن وان كان ضعيفا فقد اخذ
به ابوحنيفة وترك به قياس النبيذ على سائر الاشربة خلافا للشافعى رح
فانه اخذ بالقياس فعلم ان اباحنيفة رح يقدم الاحاديث الضعيفة
على القياس ولكن راى الخطيب وامثاله انه ترك ابوحنيفة العمل ببعض
الاحاديث التى اخذها الشافعى رح وظن انه تركها بالقياس ولم يعلموا
انه انما تركها لاحاديث اصح منها فمنها قوله عليه السلام اذا بلغ الماء
قلتين لم يحمل خبثا تركه ابوحنيفة لانه ليس فى الصحيحين ولان القلة اسم
مشترك واسناده مضطرب واخذ بالحديث الذى اتفق عليه الشيخان
البخارى ومسلم وهو قوله عليه السلام لا يبولن احدكم فى الماء الدائم ثم
يتوضأ منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هانى انها
كرهت ان يتوضأ بالماء الذى يبل فيه شئ تركه ابوحنيفة لان
ام هانى روت عن النبى صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا الحديث
الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ام عطية قالت
توفيت احدى بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلنها

بسند راجعی فی الاخیرة کافوراً فلهذا الحدیث الصحیح قال ابوحنیفة رح
بان اسم الماء المطلق اذا زال باختلاط شئ طاهر کالسدر والکافور و
الاشنان والصابون والزعفران یجوز الوضوء به خلافا للشافعی ومنها
احادیث وردت فی عدم جواز الوضوء بفضل وضوء المراة لیس شئ منها
فی الصحاح ترکوا العمل بهذا الحدیث الصحیح الذی ذکره الترمذی فی جامعه
وهو حدیث میمونة قالت اجتنبت انا ورسول الله صلی الله علیه وسلم
فاغتسلت فی جفنة ففضلت فضلة فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیغتسل منها قلت انی اغتسلت منها فقال ان الماء لیس علیها جنابة ولا
ینجسه شئ فاغتسل منه قال ابوعیسی الترمذی رحمه الله هذا حدیث
حسن صحیح فلهذا قال ابوحنیفة رحمه الله یجوز الوضوء بذلک خلافا لبعض
اصحاب الحدیث ـ ومنها الاحادیث العامة التی وردت فی نجاسة الماء
بموت الحیوان ترکها ابوحنیفة فی موت ما لیس له دم سائل کالبق والذباب
والزنابیر والعقارب للحدیث الخاص الذی اخرجه البخاری فی صحیحه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا وقع الذباب فی اناء احدکم
فلیغمسه کله ثم لیطرحه فان فی احد جناحیه شفاء وفی الاخر داء ومنها
العمومات التی وردت فی المیتة ترکها ابوحنیفة رح فی جواز دباغ جلدها
خاصة للحدیث الصحیح الذی اتفق الشیخان علی اخراجه وهو حدیث ابن
عباس قال مر رسول الله صلی الله علیه وسلم بشاة میتة فقال الا
استنفعتم بها فقالوا یا رسول الله انها میتة فقال انما حرم اکلها
فلهذا قال یطهر جلدها بالدباغ خلافا للجماعة ـ ومنها هذه
العمومات الواردة فی المیتة ایضاً ترکها ابوحنیفة رحمه الله بهذا الحدیث

الصحیح

الصحيح وهو قوله انما حرم اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظمها وقرنها وصوفها طاهر خلافا للشافعی رحمه الله ومنها احاديث وردت فی عدم وجوب غسل المنی وجواز القرص والفرك ظنوا ان اباحنيفة تركها حيث قال بنجاسة المنی ولم يتركها بل عمل بها فقال يجزی الفرك فی اليابس و يجب غسل الرطب للحديث الصحيح الذی اتفق الشيخان علی اخراجه وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرتنی عائشة رضی الله عنها انها كانت تغسل المنی عن ثوب رسول الله صلی الله عليه وسلم فيخرج ويصلی وانا انظر الی البقع فی ثوبه من اثر الغسل فلهذا قال انه نجس خلافا للشافعی رح ومنها حديث ابن عمر رقيت يوما علی بيت حفصة فرأيت رسول الله صلی الله عليه وسلم علی حاجة مستقبل القبلة مستدبر الشام فظنوا ان اباحنيفة ترك العمل به بل قال ابوحنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعدا ليقضی حاجة فلما ابتدء فی قضائها استدبر القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذی اتفق الشيخان علی اخراجه وهو حديث ابی ايوب[1] ان النبی صلی الله عليه وسلم قال لاتستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا او غربوا فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالی لايجوز استقبال القبلة فی قضاء الحاجة فی الصحاری والبنيان خلافا للشافعی رحمه الله ولبعض اصحاب الحديث ومنها الاحاديث التی وردت ان النبی صلی الله عليه وسلم توضاء ثلاثا ثلاثا فظنوا ان اباحنيفة لم يعمل بها حيث لم ير تكرار المسح مستحبا وابوحنيفة رحمه الله قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المسح فليس بوضوء ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذی رواه الترمذی فی حديث علی رضی الله عنه انه حكی وضوء رسول الله صلی الله عليه وسلم وذكر فيه انه

(١) خالد بن زيد أبو أيوب الانصاري أستشهد سنة ٥٠ هـ. [٦٧٠ م.] في القسطنطينية (استنبول)

سح برأسه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الاحاديث التى وردت فى تعجيل المغرب وكراهة تاخيرها وظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات وابو حنيفة يقول يكره تاخيرها لهذه الاحاديث ولا يدل كراهة التاخير على انه ليس له وقت جواز الاداء كتاخير العصر الى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اداه قبل غيبوبة الشفق للحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال اذا تقدم العشاء فابدأوا به قبل ان تصلوا صلوة المغرب ولا تعجلوا عن عشائكم فلهذا قال بالجواز خلافا للشافعى رحمه الله تعالى ومنها الاحاديث التى وردت فى اداء الصلوة لمواقيتها وفى اول الوقت فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار افضل وانما جمع ابو حنيفة بينهما لاحتمالها وبين الحديث الصريح الذى رواه الترمذى عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال اصبحوا بالصبح فانه اعظم للاجر قال الترمذى هذا حديث حسن صحيح فلهذا قال يستحب الاسفار جمعا بينه وبين الحديث الآخر الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتها فان آخر الوقت ايضا وقتها واما قوله اول الوقت رضوان الله واخره عفو الله فهو من الموضوعات اشار اليه ابن الجوزى[2] فى كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعا وقد صرح به غيره ومنها الاحاديث التى وردت ان صلوة الوسطى صلاة الفجر فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلوة العصر وانما قال ابو حنيفة به بموجب الحديث الصحيح الذى اخرجه الشيخان عن على رضى الله تعالى عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاحزاب ملأ الله قلوبهم وقبورهم نارا كما شغلونا عن صلوة الوسطى صلوة العصر حتى غابت الشمس

فلهذا

لہ اى اسفروا ۱۲

(۲) ابن الجوزي عبد الرحمن مات سنة ٥٩٧ هـ. [١٢٠١ م.] في بغداد.

فلہذا قال الوسطی صلاۃ العصر خلافا للشافعی فانہ قال الفجر ومنہا الاحادیث التی وردت فی الجہر بالتسمیۃ ظنوا ان اباحنیفۃ خالفہا بالقیاس وانما لم یعمل بہا لانہا لم تصح عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی ذلک فاما عن بعض الصحابۃ فقد اصح منہ شئ ولم یصح الباقی والعجب کل العجب من علی بن عمر الدارقطنی[1] حیث صنف کتابا فی الجہر بالتسمیۃ تعصبا واورد فیہ احادیث موضوعۃ فانکر علیہ ذلک المحدثون ورووہ عن قوس واحد فلما قدم مصر قال لہ بعض المالکیۃ انا نشدک اللہ الذی لا الہ الا ہو ہل صح عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حدیث فی الجہر بالتسمیۃ فقال لا فلہذا لم یعمل بہا ابوحنیفۃ وانما عمل بالحدیث الصحیح الذی اخرجہ الشیخان عن انس بن مالک قال صلیت خلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وخلف ابی بکر وعمر وعثمان وکانوا لا یجہرون ببسم اللہ الرحمن الرحیم وفی لفظ فکانوا لا یستفتحون القراءۃ ببسم اللہ الرحمن الرحیم فلہذا قال رحمہ اللہ لا یجہر خلافا للشافعی ومنہا الاحادیث التی وردت فی الفاتحۃ نحو قولہ علیہ السلام لا صلوۃ الا بفاتحۃ الکتاب وقولہ کل صلوۃ لم یقرء فیہا بفاتحۃ الکتاب فہی خداج غیر تمام ظنوا ان اباحنیفۃ لم یعمل بہا حیث قال بان الصلوۃ بدون قراءۃ فاتحۃ الکتاب صحیحۃ اذا قرء غیرہا ولم یعلموا انہ انما عمل بہا ابوحنیفۃ وانما جمع بین الکل ابوحنیفۃ لانہ قال الصلوۃ بغیر فاتحۃ الکتاب خداج ناقصۃ غیر تامۃ فان کان ترکہا عمدا فہو عاص وصلوتہ ناقصۃ غیر تامۃ وان کان ترکہا ناسیا یجبر بسجود السہو وقال لا صلوۃ کاملۃ فاضلۃ الا بفاتحۃ الکتاب لکن لا یبطلہا بترک الفاتحۃ للحدیث الصحیح الذی تلقتہ الامۃ بالقبول واتفق الشیخان علی

(١) الدارقطني علي مات سنة ٣٨٥ هـ. [٩٩٥ م.]

اخرجه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم علّم المسئ للصلوٰة فرائضها كلها فقال كبر ثم اقرء ما تيسر معك من القرآن والعمل به واجب لانه موافق لكتاب الله تعالیٰ حيث قال فاقرؤا ما تيسر من القرآن فلهذا قال لا تبطل الصلوٰة بتركها خلافا للشافعي رحمه الله تعالیٰ ومنها تشهد ابن عباس رضی الله تعالیٰ عنه ظنوا ان اباحنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان اباحنيفة انما اخذ بتشهد ابن مسعود رضی الله عنه فانه اصح ما نقل قال ابو عيسى الترمذی اصح حديث روی عن النبی صلی الله عليه وسلم فی التشهد حديث ابن مسعود ثم قال الترمذی وعليه اكثر اهل العلم من الصحابة والتابعين ومنها[۱۶] قوله عليه السلام اذا شك احدكم فی صلاته فليبن على اليقين ظنوا ان اباحنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان اباحنيفة عمل به فيما اذا لم يكن له غالب ظن واذا كان له غالب ظن يتحرى الصواب عملا بالحديث الصحيح الذی اخرجه الشيخان فی صحيحهما عن النبی صلی الله عليه وسلم اذا شك احدكم فی صلاته فليتحر الصواب خلافا للشافعی رحمه الله ومنها[۱۷] الاحاديث التی وردت فی القنوت فی صلوٰة الفجر ظنوا ان ابا حنيفه تركها برأيه ولم يعلموا ان اباحنيفة علم انها منسوخة والدليل عليه ما اخرجه الشيخان فی الصحيحين عن انس بن مالك قال قنت رسول الله صلی الله عليه وسلم فی الفجر شهرا يدعوا على احياء من العرب ثم تركه ومنها[۱۸] العمومات الواردة فی صلاة الجنازة ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله خالفها برأيه حيث كره صلوٰة الجنازة فی الاوقات المكروهة الثلاثة وانما خصصها ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذی اخرجه مسلم فی صحيحه عن عقبة بن عامر ثلاث ساعات كان ينهانا رسول الله صلی الله عليه وسلم

ان نصلی

ان نصلی فيهن وان نقبر فيهن موتانا - ومنها [۱۹] قوله عليه السلام عفوت عن امتی عن صدقة الخيل والرقيق ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل به بل عمل برأيه وانما اخذ ابوحنيفة بالحديث الصحيح الذی اخرجه الشيخان البخاری ومسلم ان رسول الله صلی الله عليه وسلم ذكر الخيل فقال ورجل ربطها تعففا ثم لم يمنع حق الله تعالی فی رقابها ولا ظهورها فهی لذلك ستر فلذا قال فی الخيل زكوٰة خلافا للشافعی رح ومنها [۲۰] قوله عليه السلام افطر الحاجم والمحجوم ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به برايه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم معناه وتأويله فعمل بمعناه والحجامة لا تفطر للحديث الصحيح الذی اخرجه الترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله عليه وسلم احتجم وهو صائم قال الترمذی هذا حديث صحيح ومنها [۲۱] الحديث الذی اورده مسلم ان رسول الله صلی الله عليه وسلم افرد الحج ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه حيث قال القرآن افضل وانما رجح ابوحنيفة الحديث الصحيح الذی اخرجه الشيخان فی الصحيحين عن انس قال سمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول لبيك بحجة وعمرة ومنها [۲۲] قوله عليه السلام لا ينكح المحرم ولا ينكح ولا يخطب انفرد مسلم باخراجه ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به بالقياس وانما عمل ابوحنيفة رح بالحديث الذی اتفقا علی صحته واخرجاه فی صحيحيهما من حديث ابن عباس ان النبی صلی الله عليه وسلم تزوج ميمونة وهو محرم ومنها [۲۳] قوله عليه السلام الشفعة فيما لم يقسم ظنوا ان ابا حنيفة تركه بالقياس وانما اخذ ابوحنيفة بالحديث الصحيح الذی اتفق الشيخان علی اخراجه وهو قوله عليه الصلوٰة والسلام الجار احق بسقبه ومنها [۲۴] العمومات الواردة فی الحث علی نوافل العبادات ظنوا ان ابا حنيفة تركها

بالقياس حيث قال الاشتغال بالنكاح افضل وانما اخذ ابوحنيفة بالحديث الصحيح ولكن اصوم وافطر واتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني ومنها العمومات الواردة فی اشتراط الولی فی النكاح نحو قوله عليه السلام لانكاح الا بولی ظنوا ان اباحنيفة ترك العمل بها بالقياس حيث قال بانه يصح النكاح بغير ولی فی البالغة وانما عمل ابوحنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذی اخرجه الترمذی فی جامعه ان النبی صلی الله عليه وسلم قال الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن فی نفسها واذنها صماتها وبالحديث الصحيح الذی رواه البخاری ان خنساء زوجها ابوها وهی كارهة وكانت ثيبة فرد النبی صلی الله عليه وسلم نكاحها فلهذا قال ابوحنيفة الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن خلافا للشافعی رحمه الله ومنها[۱] العمومات الدالة علی اشتراط التسمية فی النكاح ظنوا ان اباحنيفة ترك العمل بها بالقياس وانما عمل ابوحنيفة بالحديث الصحيح الذی رواه الترمذی فی جامعه ان امرأة اتت عبدالله بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولم يفرض لها صداقا ولم يدخل بها فقال عبدالله اری لها مثل صداق نسائها ولها الميراث وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعی ان النبی صلی الله عليه وسلم قضی فی تزويج بنت واشق الاشجعية مثل ما قضی به عبدالله قال الترمذی هذا حديث صحيح فلهذا قال ابوحنيفة رحمه الله يصح النكاح خلافا للشافعی رحمه الله ومنها العمومات الواردة فی اباحة الطلاق ظنوا ان اباحنيفة رحمة الله عليه تركها بالقياس حيث قال بحرمة ارسال الثلاث وانما اعتمد ابوحنيفة رح بالحديث الصحيح

[۱] ای تسمية المهر فی النكاح ۱۲

الذی

اتفق الشیخان علی اخراجہ وھو حدیث ابن عمر انہ طلق امرأتہ فی حال الحیض فسأل عمر النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن ذلک فقال مرہ فلیراجعھا ثم یمسکھا حتی تطھر ثم تحیض ثم تطھر ثم تحیض ثم تطھر ثم ان شاء امسکھا بعد وان شاء طلقھا قبل ان یمس فتلک العدۃ التی امر اللہ تعالی ان یطلق لھا النساء ومنھا جریان القصاص فی کسر السن خلافا للشافعی رحمہ اللہ ظنوا ان ابا حنیفۃ رحمہ اللہ قال بالقیاس وانما اعتمد ابوحنیفۃ بالحدیث الصحیح الذی اخرجہ البخاری فی صحیحہ وھو حدیث انس ان الربیع بنت النضر عمتہ لطمت جاریۃ فکسرت سنھا فعرضوا علیھم الارش فابوا فاعرضوا علیھم العفو فابوا فاتوا النبی صلی اللہ علیہ وسلم فامرھم بالقصاص الحدیث بطولہ۔ ومنھا العمومات الواردۃ بقتل المشرکین ظنوا ان اباحنیفۃ ما عمل بھا بل بالقیاس حیث قال لا یقتل المرأۃ ولا الشیخ الفانی ولا الرھبان ولا الصبیان خلافا للشافعی رحمہ اللہ وانما اعتمد ابوحنیفۃ بالحدیث الصحیح الذی رواہ الترمذی فی جامعہ ان امرأۃ وجدت مقتولۃ فی بعض مغازی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فانکر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قتل النساء والصبیان قال الترمذی ھذا حدیث صحیح ومنھا العمومات الواردۃ فی اباحۃ صید الکلب ظنوا ان اباحنیفۃ لم یعمل بھا بل بالقیاس حیث قال بانہ لا یوکل صید الکلب اذا اکل منہ خلافا للشافعی رحمہ اللہ فی احد قولیہ وانما اعتمد ابوحنیفۃ رحمہ اللہ بالحدیث الصحیح الذی اخرجہ الشیخان ان عدی بن حاتم سأل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال اذا ارسلت کلبک المعلم فقتل فکل واذا

اکل فلا تاکل فانما امسک علی نفسہ ومنھا الرد علی ذوی السھام
الا علی الزوج والزوجۃ وعند الشافعی رحمہ اللہ یوضع فی بیت المال
ظنوا ان ابا حنیفۃ رحمہ اللہ قال ذلک بالقیاس وانما اعتمد ابو حنیفۃ رح
بالحدیث الصحیح الذی اخرجہ البخاری ومسلم وھو حدیث ابی ھریرۃ
رضی اللہ تعالی عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قضی فی جنین
امرأۃ من بنی لحیان سقط میتا بغرۃ عبد او امۃ ثم توفیت المرأۃ التی
قضی لھا بالغرۃ فقضی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بان میراثھا بینھا
وزوجھا وان العقل علی عصبتھا واحادیث آخر اخرجہ مسلم فی
صحیحہ فعلم بھذا الکلام ان الذی قالہ الخطیب وغیرہ ان ابا حنیفۃ کان
یعمل بالقیاس والرأی دون الاخبار بھتٌ وافتراءٌ وھو واصحابہ برآء وانما
یعملون بالقیاس عند عدم الحدیث وکذلک جمیع المجتھدین رضوان اللہ
علیھم اجمعین - انتھی ما قالہ الخوارزمی رحمہ اللہ - مؤلف گوید عفا اللہ عنہ
اگرچہ درایں اصل رابع سخن بطول کشید اما برائے برادران احناف از
فوائد خالی نیست کہ اکثر کم علمان اہلحدیث غیر مقلدین ہمیں وظیفہ ورد زبان
دارند کہ امام ابو حنیفہ قیاس ورأئے خود را بر حدیث مقدم میکند معاذ اللہ
من ذلک کہ امام ابو حنیفہ رح قیاس خود را بر قول صحابی ہم مقدم نمیکند چنانچہ
مشہور است کہ خلیفہ منصور بطرف امام اعظم رحمہ اللہ نوشت کہ من شنیدہ ام
کہ تو قیاس خود بر حدیث مقدم میکنی امام در جواب نوشت لیس الامر کما
بلغک یا امیر المومنین انما اعمل اولاً بکتاب اللہ ثم بسنۃ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ثم اقضیۃ ابی بکر وعمر وعثمان وعلی ثم اقضیۃ بقیۃ
الصحابۃ رضی اللہ عنھم ثم اقیس بعد ذلک - وباین سخن محض از تعصب

وتحسد

وتحسد به نسبت امام اعظم رضی الله عنه نزد جهلا حجت میگیرند وبعض مواضع است که
نکر آنها بغور مأخذ حضرت امام نمیرسد وبدقایق استنباطات خداداد او رحمة الله تعالی
نمیتوانند رسید زیراکه انتهاء عروج این جماعة تا صحاح سته است وزمانه اصحاب صحاح
سته بعد از زمانه حضرت امام اعظم است رحمة الله تعالی بقدر صد سال زیاده وکم پس
اگر کدام حدیثی در زمانه اصحاب صحاح ضعیف باشد ازان لازم نمی آید که همان
حدیث در زمانه امام اعظم هم ضعیف باشد بجهة احتمال آنکه طریان ضعف در آن
حدیث از سبب رواة متأخرین باشد چنانچه همین مضمون از فرموده حضرت
شیخ عبد الحق محدث دهلوی[1] در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت وشیخ عبد الحق
اول کسی است ص بعد خیر القرون خلط وملط درآرائے عالم بعموم پیدا شد وزمانه
رنگ دیگر گرفت اگر رنگ دیگر نمیگرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارک
رسول امین مأمون برائی چه بود؛

خاتمه در اول رساله تحریر یافته که وهابیان دو فرقه اند وهابی حقیقی که خود را
اهلحدیث میگویند ومقلدین مذاهب را مشرکین وکفار ومباح المال والدم میدانند
چون نجدیان وبعض افراد وهابیان هند وبنام حضرت امام ابوحنیفه رحمة الله
علیه سخت توهین وطعن ولعن در کتب خود می نویسند چون ابو القاسم بنارسی
نومسلم که کتابے مسمی به الجرح علی ابحنیفه تألیف کرده است در آن مینویسد که او
یعنی ابوحنیفه قرآن وحدیث نخوانده بود واو علم تاریخ وتفسیر مطلقاً نمیدانست
واو مانند شیخ چلی خیالات داشت واز او یک حجام بهتر است وفقه او فقه
بے علمی است واو در علم حدیث بالکل نادان بود که یک حدیث هم باو نرسید
واو ضعیف وتمامی استادان وشاگردان او ضعیف واو مرجیه وجهمیه وزندیق
بود ومرجیه از اسلام خارج اند لهذا حنفیان هم از اسلام خارج اند واو بنیاد شرک

ص که پایه علم حدیث در هند بنا نهاد ومحدثین مقلدین وغیر مقلدین هند جمله شاگردان شیخ مذکور اند وحق هم همین است که

(۱) عبد الحق الدهلوي مات سنة ۱۰۵۲ هـ. [۱٦٤۲ م.]

قائم کرد لہذا او مشرک شد و طریقہ او خلاف صریح قرآن است و او نہ مجتہد بود
و نہ در او شروط اجتہاد موجود بودند و او قرن الشیطان است و او باغی است و از
او مجلس در مسلمانان زیادہ رذیل و منحوس نگذشتہ۔ اباطیل دہابیہ نقل از الجرح علی
ابی حنیفہ طبع سعید المطابع بنارس ۱۳۳۰ھ و چون عبد الجلیل سامردی کہ کتابی بنام
بوی غسلین در ۱۳۱۹ھ طبع کردہ و دران ہم دادِ گستاخی دادہ است و بانزد یگر
مقتدایان متقدمین آنہا چون ابن تیمیہ و ابن قیم و ابن عبد الہادی[1] و مقتدایان
متأخرین اینہا چون قاضی شوکانی یمنی و مولوی اسمٰعیل دہلوی و صدیق حسن خان
بھوپالی وغیرہم اجملہ بہ نسبت فقہ امام ابوحنیفہ چیزہا نوشتہ کہ ذکر آنہا نہایت
تطویل طلب است خیر آنہا دانند عقائد و اعمال شان دانند بحکم آیۂ کریمہ افرأیت
من اتخذ الٰہہ ھواہ داضلہ اللہ علی علم وختم علی سمعہ وقلبہ وجعل
علی بصرہ غشاوۃ فمن یھدیہ من بعد اللہ کیست گمراہ کہ او تعالٰی راہ براہ
راست آرد اما سوال در اینجا از فرقۂ ثانیہ وہابیہ کہ خودہا را در لباس حنفیت
پوشانیدہ عوام و کم علمانرا از راہ می برند ایشانرا پرسیم کہ راست بگوئید کہ آیا
شمایان عقائد و اعمال طائفۂ اولے را نیک و مستحسن میدانید یا قبیح و ناجائز اگر
نیک و مستحسن دانید پس بحکم حدیث المرء مع من احب شما نیز جزو لا
ینفک آنہا می باشید و دعوی حنفیت شمایان بنفاق است پس آیات منافقین
کفار کہ در اول رسالہ تحریر یافتہ است بر شمایان ہو بہو راست و صادق می آیند
و اگر عقائد و اعمال و اقوال آنہا را قبیح و ناروا میدانید پس قسم بہ ذات پروردگار
شمایانرا دادہ می شود راست بگوئید کہ کدام فردی از افراد شمایان کدام کتابی
یا کدام رسالہ کدام تحریری در تردید آنہا نوشتہ است یا نہ اگر نوشتہ است نامش
چیست و مصنفش کیست و اگر نہ نوشتہ است غیرتِ اسلامی و حمیتِ ایمانی

(۱) ابن عبد الهادی محمد ابن قدامه مات سنة ٧٤٤ هـ. [١٣٤٣ م.] فی الشام

شمایان چه مقدار است. از جماعة اولی که مقلدین را خطابهاے شرک و کفر وغیره میدهند سوال است که شمایان در اعمال وعقائد پیروی مقتدایان خود چون قاضی شوکانی و مولوی اسمٰعیل دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی می کنید یا اگر میکنید شمایان هم مقلدین ثابت گشتید فرق ما وشما اینست که مایان مقلدین امام ابوحنیفه وشمایان مقلدین شوکانی وغیره ونسبتی که از شرک کفر و بدعت بجماعة مقلدین مذاهب میکنید بر شمایان هم راست می آید واگر پیروی آنها نمیکنید پس چنانچه الجرح علی ابی حنیفه وغیره مینویسید کدام جرحی هم بر آنها نوشته اید یا نه اگر نوشته اید کدام است واگر نه باعث چیست واگر گویند که مایان پیروی احادیث رسول اکرم صلے الله علیه وسلم میکنیم پس در اینجا سوال اینست که آیا شمایان را صحبت خیر البشر علیه الصلوٰة والسلام حاصل شده است وبگوش خود از حضور اقدس او صلے الله علیه وسلم احادیث شنیده اید یا نه اگر شق اول است ثابت کنید صحبت خود را واگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکه که رسانید اگر گویند که احادیث مایان را مصنفین کتب احادیث چون صحاح سته وغیرهم رسانیده اند پس سوال اینست که اصحاب صحاح وغیرهم از راویانی که نقل احادیث میکنند معتمدین وموثقین بودند یا نه اگر موثقین نبودند بر قول وروایت آنها عمل کردن خطا است واگر موثقین بودند بکدام دلیل اگر گویند بدلیل آنکه بزرگان دین چون امام بخاری وامام مسلم وابوعیسی ترمذی ویحیی بن معین[۲] وحاکم[۱] وابن جوزی وامام سیوطی وغیرهم آنها را معتمدین وموثقین نوشته اند گویم الحمد لله چشم ما روشن دل ماشاد که این عین تقلید شخصی است که معنای تقلید قبول کردن قول شخصی است بلا طلب دلیل اما افسوس که برائے شمایان آفتی دیگر پیدا کرده وتراشیدهٔ خود شمایان پیش می آید که تقلید شخصی کفر وشرک وبدعت است

(۱) الحاكم محمد النيشابوري مات سنة ٤٠٥ هـ. [١٠١٤ م.]

(۲) يحيى بن مَعين مات سنة ٢٣٢ هـ. [٨٤٦ م.] في المدينة المنورة

آنرا علاج چیست دراینوقت ختم رسالہ بر ذکر احادیث ثلثہ میکنم بگوش
ہوش بشنو حدیث اول حدیث افتراق الامۃ است در صحیح ترمذی بروایت
عبداللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیاتین علی
امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی ان کان منہم من
اتی امہ علانیۃ لکان فی امتی من یصنع ذلک وان بنی اسرائیل تفرقت
علی ثنتین وسبعین ملۃ تفرق امتی علی ثلاث وسبعین ملۃ کلہم
فی النار الا ملۃ واحدۃ قالوا من ہی یارسول اللہ قال ما انا علیہ واصحابی
وفی روایۃ احمد وابی داؤد[1] عن معاویۃ ثنتان وسبعون فی النار وواحدۃ
فی الجنۃ وہی الجماعۃ وانہ سیخرج فی امتی اقوام تتجاری بہم تلک الاہواء کما
تتجاری الکلب بصاحبہ لایبقی منہ عرق ولامفصل الادخلہ این حدیث
شریف جنگ ہفتاد و دو ملت را صلح نہاد رسول مقبول آیہ کریمہ وماینطق
عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی زینت بخش کلام مبارک اوست فرمودہ است کہ
امت من چون بنی اسرائیل بر ہفتاد سہ ملۃ متفرق خواہند شد از ان جملہ
ہفتاد و دو فرقہ باتش دوزخ بروند مگر یکے اصحاب عرض کردند کہ اے
پیغامبر خدا آن کدام فرقہ خواہد بود کہ ناجیہ باشد فرمود آنانکہ بروند بران راہے
کہ من واصحاب من بر آن راہیم سوال آیا این ہفتاد و دو فرقہ در امت
دعوتند یا در امت اجابت گوئیم کہ در امت اجابت است کہ در حدیث
لفظ امتی مکرر آمدہ است وملل زائغہ کہ اہل قبلہ نیستند آنہا را امۃ آنحضرت
گفتہ نمی شود۔ وعلماء علم کلام ہفتاد و دو فرقہ را در اہل قبلہ شمردہ اند وثابت
کردہ اند کہ فرقہ ناجیہ ہمین فرقہ اہل السنۃ والجماعۃ است کہ مقلدین مذاہب
اربعہ اند درا ینجا سوالے بس عظیم وسخت پیچیدہ درمیان امت وآن

(۱) أبو داود سليمان السجستاني مات سنة ۲۷۵ هـ. [۸۸۸ م.] في البصرة.

این ست کہ جملہ طوائف ہفتاد و سہ فرقہ کلمہ گو ہستند و ہرکدامی از اینہا ہمین حدیث شریف را قبول دارند سوال اینست کہ ہریکی ازین ہفتاد و سہ فرقہ دعوی این میکند کہ فرقۂ ناجیہ منم و ما انا علیہ واصحابی درحق من راست است حالا کدام کس باشد کہ درمیان این طوائف حکم وأمین شدہ فیصلہ حق کند واگر کسے فیصلہ ہم کند کدام فرقۂ باشد کہ خلاف مقصود خود آن فیصلہ را قبول کند پس ما یان اہل السنۃ والجماعۃ علاجی دیگر ندانستہ ہمان رسول مقبول را صلی اللہ علیہ وسلم این قبول کردیم کہ او را مامون از زیغ و باطل یافتیم بالتجا وزاری عرض کردیم اکہ اے رسول خدا صلی اللہ علیک وسلم ہم تو فیصلہ این مہم بفرما دیدیم کہ بفضل خدا ہم دراین حدیث فیصلہ پیدا شدو آن جملہ وہی الجماعۃ است بروایہ ابوداؤد واحمد ولفظ جماعۃ درنام اہل السنۃ والجماعۃ موجود است ومراد از جماعہ کثرت افراد امت است وکثرت افراد اہل السنۃ بہ نسبت و مقابلہ ہر فرقۂ ازین فرق ہفتاد و دو بدیہی است اگر کسے را باور نشود آدم شماری عالم راکہ بحکم حکام وقت فیصل میشود پیش نظر نہد تا حق حق شود و باطل باطل گردد بلکہ افراد اہل السنۃ والجماعۃ کہ پابند و مقلدین مذاہب اربعہ اند اگر بمقابلہ جملہ ہفتاد و دو فرقہ گرفتہ شوند تاہم بفضل الہی زیادہ ہستند اگر کسی گوید کہ مراد از جماعۃ در حدیث کسانے اند کہ براہ صواب باشند گو تعداد افراد کم باشد چنانچہ بعض محرومین راہمین گمان است گوئیم کہ فیصلہ این قصہ باز ہم رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم درحدیث دیگر فرمودہ است کہ مراد از لفظ جماعہ کثرت افراد است وآن این است عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یجمع امتی او قال امۃ محمد علی ضلالۃ ویداللہ علی الجماعۃ ومن شذ شذ فی النار رواہ الترمذی وعن

ابی بصرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سألت ربی ان لا تجتمع امتی
علی ضلالة فاعطانیہا رواہ الطبرانی وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعة فمات مات میتة جاهلیة رواہ البخاری
باز ہم اگر کسے گوید درین احادیث شریفہ اگرچہ لفظ اجتماع امة ولفظ جماعہ آمدہ
است اما باز ہم تصریح بکثرت افراد نیست گوئیم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتبعوا السواد الاعظم فانہ من
شذ شذ فی النار رواہ ابن ماجہ وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم یأخذ
الشاة القاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة رواہ احمد
وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعة
شبراً فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقہ رواہ احمد وابوداؤد ومشکوٰة شریف
لفظ سواد اعظم وعامہ تصریح است بکثرت افراد وکثرت افراد درمقابلہ جمیع
فرق اہل قبلہ مر اہل السنة والجماعة ومقلدین مذاہب اربعہ را است پس
ثابت شد کہ فرقہ ناجیہ ہم فرقہ اہل السنة والجماعت است ؛ حدیث دوم
مروی است از حضرت عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الاسلام بدأ غریباً وسیعود غریباً کما بدأ فطوبی للغرباء
ترمذی فی باب ماجاء ان الاسلام بدأ غریباً ص۳۷ غریب در اصطلاح عرب
مسافر وتنہا را گویند یعنی دین اسلام در ابتداء ضعیف بود واز ضعف ترقی
بقوت کرد تا کہ رسید بحد کمال قوت بعد ازاں روبنزول کرد تا کہ رسید درین
زمان بحد کمال ضعف وہنوز تنزل او یوماً فیوماً در زیادت است واین صفت
نیست در تمامی اہل قبلہ مگر اہل السنة والجماعة را زیرا کہ معلوم ومشاہد ہر ذی فہم

است کہ تمامی فرق زائغہ چون شیعہ وخارجیہ وہابیہ ونیچریہ مرزائیہ وغیرہم دراین
زمان یوماً فیوماً در ترقی است اگر کسے را شک آید آدم شماری دہ سال سابق را با
آدم شماری حال مقابلہ کند و بیند کہ فرق زائغہ چہ مقدار سال بسال زیادہ میکنند
واین زیادہ از کجا می آید از افراد اہل السنۃ والجماعۃ کم میشوند وسبب اخراج عوام از
تقلید وخولش درفرق زائغہ معلوم است کہ دران طرق پابندی اکثر محارم
شرعیہ نیست و ہرکس مطلق العنان مجتہد وقت خود است ہرچہ خواہد آن کند و
نفوس امارہ این زمانہ از تقلید وپابندی شرع شریف ابا میکنند ازان وجہ ربقہ
تقلید از گردن ہائے خود انداختہ لامذہبی اختیار میکنند ومطابق خواہشات نفوس
خود بلا لومۃ لائم داد نفس پروری دادہ عمر خود را در مقتضیات نفوس بآخر میرسانند
پس ازین حدیث شریف معلوم شد کہ اسلام حقیقی ہمین جماعت اہل السنۃ و
الجماعۃ مقلدین مذاہب اربعہ است بلکہ اسلام نام ہمین جماعت مقرر شد کہ آن
غربت بترقی رسید وباز از ترقی رو بغربت نہاد فالحمد للہ علی ذلک وانا للہ و
انا الیہ راجعون ۔ اگر کسے گوید کہ در حدیث شریف لفظ اسلام است و اسلام
در مقابلہ کفر مستعمل میشود پس معنائی حدیث چنان باشد کہ اقتدار وحکومت اسلام از
ضعف بقوت رسید واز قوت باز رجوع بضعف خواہد نمود گوئیم آن حاکمان
ذوی الاقتدار اسلامیہ کہ بودند آیا وہابیہ غیر مقلدین بودند آیا شیعہ ونیچری بودند آیا
مرزائی ونجدی بودند آنہا ہمہ آخر مسلمانان مقلدین یکے از مذاہب اربعہ بودند پس
ضعف آنہا در مقابلہ کفار باز ہم ضعف جماعۃ مقلدین شد ۔ حدیث سوم عن انس
رضی اللہ عنہ قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال
یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متی قیام الساعۃ فقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم
الی الصلوٰۃ فلما قضیٰ صلوتہ قال این السائل عن قیام الساعۃ فقال الرجل

انا یارسول الله قال ما اعددت لها قال یارسول الله ما اعددت لها کثیر صلوة ولا صوم الا انی احب الله ورسوله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب وانت مع من احببت فما رایت فرح المسلمین بعد الاسلام فرحهم بها هذا حدیث صحیح ترمذی ص ۳۴۴ مقصود از حدیث شریف آنکه هرکه در دنیا کسی را محبوب دارد در عقبی بهمراه او و درصف او و در درجهٔ او خواهد بود پس کسانی که دعوی حنفیت میکنند و با نجدیان محبت قلبی دارند و افعال شنیعهٔ آنها را مستحسن میدانند و بقتل مسلمین اهل حرمین و هتک حرمات الله و تخریب شعائر الله برا و لقب غازی و موحد کامل و عظمة السلطان می نهند و تولائی آنها میکنند پس بحکم همین حدیث شریف و حکم کریمهٔ ومن یتولهم منکم فانه منهم این کلمه گویان حنفی نما در روز قیامت در صف آنها و در درجهٔ آنها خواهند بود پس به دعوی حنفیت آنها کسی فریفته نشود که اینها عقیدةً عین آنها اند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب اللهم ارزقنا حبك وحب من یحبك وحب عمل صالح یقربنا الی حبك وحب عبد صالح یدلنا الی حبك وارزقنا اطاعتك واطاعة رسولك واطاعة عبادك الصالحین فقد قلت وقولك حق ومن یطع الله والرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقا ذلك الفضل من الله وكفی بالله علیما. ولیكن هذا آخر ما اردنا تحریره فی هذا المقام وصلی الله علی سیدنا محمد وآله واصحابه وبارك وسلم وكان الفراغ من تحریر الرسالة ضحوة الاثنین الثامن عشر من شهر جمادی الاولی المنسلكة فی شهور سنة ست واربعین بعد الالف وثلاثمائة وانا الفقیر الی الله محمد حسن[1] المجددی الفاروقی اللهم اختم لنا ولمن نظر فیها بعین الانصاف بالخیر والسعادة یا ذا الجود والمغفرة

تالیف ۱۳۴۶ تمت بالخیر ۱۹۲۸

(۱) محمد حسن جان صاحب السرهندي مات سنة ۱۳۴۹ هـ. [۱۹۳۱ م.]

تقریظ حضرت علامۃ العصر رأس العلماء مولٰنا عبدالباقی صاحب قاضی بلاد سندھ و بلوچستان و سجادہ نشین درگاہ عالیحضرت مفتی دیار السندھ استاذ الآفاق علامہ مولٰنا محمد عبدالغفور الہمایونی علیہ الرحمۃ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ وحدہٗ والصلوٰۃ والسلام علیٰ من لا نبی بعدہٗ وعلیٰ الہ واصحابہ الذین ھم المرضیون عندہٗ۔ اما بعد فانی قد طالعت الرسالۃ المسماۃ بالاصول الاربعہ فی تردید الوھابیہ التی صنفھا البحر القمقام والبحر الطمطام حافظ آیات القرآن ناشر احادیث رسول الرحمٰن۔ المقتدی فی مذھب الامام النعمان۔ حضرۃ سیدی ومولائی الحاج محمد حسن جان لازالت شموس افاضتہ ساطعۃ۔ وبدور افادتہ لامعۃً۔ فوجدتھا بحمد اللہ حاویۃً علیٰ تحقیقات انیقۃٍ۔ وشاملۃ علیٰ تدقیقات رشیقۃ ما سمعتھا الآذان ولا رأتھا الاعین ولا خطرت علیٰ قلب بشر۔ مشیدۃً بالدلائل الساطعۃ ومؤیدۃً بالحجج القاطعۃ نافعۃً نفعًا جما۔ وفاتحۃً قلوبًا غلفًا واعینًا عمیًا واٰذانًا صُمًّا۔ ولاریب فی انھا ماء زمزم یشربونہٗ لینیل الشفاء من کان قلوبھم غلفا۔ وتنکشف افئدتھم بھا انکشافًا یقربھم الی اللہ زلفیٰ۔ وماء الحیات یحیی بہ صدور الموتیٰ۔ وکحل الجواھر یبصر بہ عیون اھل العمی۔ فللہ در مؤلفھا حیث اتی بدلائل شافیۃ و تحقیقات کافیۃ۔ فیا لیت شعری ھذ الکتاب ینطق علیکم بالحق والصواب۔ ولعمری ان ھذا ھو القول الفیصل فی الباب وفصل الخطاب۔ فمن اعرض بعد ھذا التحقیق وکان من مرض القلب علیلا۔ فاقرء فی شانہ قولہ تعالیٰ من کان فی ھذہ اعمیٰ فھو فی الآخرۃ اعمی واضل سبیلا۔ واٰخر دعونا ان الحمد للہ رب العٰلمین وسلام علیٰ جمیع عباد اللہ الصالحین خصوصًا علیٰ سیدنا وشفیعنا خاتم النبیین وعلیٰ اٰلہ واصحابہ اجمعین۔

انا الفقیر عبدالباقی الہمایونی
عفا اللہ عنہ

تقریظ حضرت علامۃ الدہر رئیس العلماء مولٰنا محمد حسن صاحب سجادہ نشین درگاہ کپّار شریف و مفتی بلوچستان ؁

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم نحمدہ و نصلّی علی رسولہ الکریم وعلی جمیع من سلک
صراط المستقیم۔ اما بعد بر ضمائر ارباب بصائر مخفی نماند کہ دراین زمان فساد وطغیان
کہ شیطان و قرناء شیطان در اغواء بنی نوع انسان از سرتا پا مشتغل و منہمک اند
از ہیچ گوشہ نداء احیا سنن بلال مسموع نمی گردد و ہیچ کسے از اصحاب فضل و کمال در
احیاء معتقدات اہل السنۃ و اماتۃ بدعات عقائد خبیثۂ مستحدثہ مشغول نمی نماید حالانکہ
ارباب مذاہب باطلہ ہمچون روافض و مرزائیہ و وہابیہ در اغواء خلق اللہ بکمال جوش
و خروش معین ابلیس و قرین تلبیس اند و در این تکا پوی روزانہ بہ تیز رفتاری تمام روز
افزون ترقی میدارند خصوصاً فرقۂ شاذۂ وہابیہ کہ خود را در لباس متقیانہ ملبوس
نمودہ با جبہ و دستار مہرہ دار و ریش مشروع و عصاے دراز در پردۂ اشاعت توحید
و اتباع سنّت و تبلیغ اسلام در دین حضرت سید المرسلین عیارانہ رخنہ ہا می کنند و
ہر کس می داند کہ توحید ایشان مصنوعی توحید نجدی است نہ اصلی توحید اسلامی و
سنت ایشان سنت ابن عبد الوہاب[1] و ابن تیمیہ است نہ سنت نبویہ علی صاحبہا
الصلوٰۃ و التحیۃ و کسانیکہ در علم تاریخ ید طولیٰ می دارند بوجہ احسن میدانند کہ اکثر اہل
مذاہب باطلہ عقائد فاسدۂ خود را بہ بہانۂ تائید و حمایت توحید الٰہی فروغ و رواج دادہ اند
چنانکہ طائفۂ معتزلہ کہ قرآن پاک کلام الٰہی را حادث می دانند و از قدیم و تنقیش
انکار میکنند و میگویند کہ در صورت اعتقاد قدم کلام الٰہی تعدد قدماء لازم می
آید و آن منافی توحید است کما یستفاد من کتاب المامون العباسی خلیفۃ بغداد
الی نائبہ اسحاق بن ابراہیم الخزاعی المذکور فی تاریخ الخلفاء فی ترجمۃ المامون و
نمی دانند کہ ممنوع و منافی توحید تعدد ذوات قدیمہ است نہ تعدد صفات قدیمہ کما حققہ
فی شرح العقائد النسفیۃ بما لا یتصور المزید علیہ و ہمچون حکماء فلاسفہ مثل افلاطون و جالینوس
و ارسطاطالیس وغیرہم کہ توحید ذات پاک باری تعالیٰ را بحدے کہ رسانیدہ بودند
کہ میگفتند الواحد الحقیقی لا یصدر منہ الا الواحد لہٰذا از باعث تضییق و تفریط در توحید
از افعال لما یرید بودن او تعالیٰ و از خالق کل شئی بودنش انکار نمودہ در وادی ضلالت

(۱) محمد ابن عبد الوهاب النجدي مات سنة ١٢٠٦ هـ. [١٧٩٢ م.] في درعية.

سرنگون افتادند و خالقیت او تعالیٰ شانہ را فقط در خلق عقل اول محدود و محصور کردند ہمچنین وہابیان نیز در توحید اسلامی تضییق و تفریط و تحریف نمودہ تعظیم غیر اللہ را اگرچہ در حد اجازت شرعیہ محدود بودہ باشد منافی توحید و مرادف شرک و کفر دانستند کما صرحوا بہ فی کتبہم المؤلفۃ فی ذکر التوحید النجدی۔ صد ہزار شکر باری تعالیٰ بجا آوردہ می شود کہ درین زمان سعادت اقتران ذات ملکی صفات حجۃ الخلف بقیۃ السلف رأس المشائخ الکرام و رئیس العلماء العظام مولانا و مقتدانا حضرت خواجہ محمد حسن جان صاحب فاروقی مجددی سجادہ نشین درگاہ ٹنڈہ سائیں داد زیدت برکاتہ و فیوضاتہ در تردید اقوال وہابیان کتابی مسمی بہ (الاصول الاربعہ فی تردید الوہابیہ) تالیف نمودہ مسلمانان عالم را از شر این طائفہ مفسدہ نجات بخشیدہ است فبادروا ایہا الطلاب الی مطالعۃ ہذا الکتاب فانہ عدیم النظیر فی ہذا الباب مشتمل علی الحق والصواب۔ وانا الفقیر محمد حسن الکتباری عفا عنہ الباری

حیث من علی کافۃ المسلمین بما یفید حفظ عقائدہم واذعانہم بحیث ماشرع المنتہبون من ارباب المذاہب الباطلۃ بنہب متاع ایمانہم۔ وشفی من علیل العقائد السیئۃ من کان علی شفا۔ واوضح من مراسم الدین ما قد تغیر وعفا۔ ولیس ہذا سنۃ مستحدثۃ استأثرہا المؤلف الحبر النحریر۔ بل احقاق الحق وابطال الباطل سنۃ قدیمۃ فی بیت ہذا الشیخ الکبیر۔ مستمرۃ فیہم عن الاکابر الی الاصاغر یرویہا الاخلاف عن اسلاف العشائر کیف لا ہو من نسل من ہو الفاروق بین الحق والباطل صاحب الدرۃ والاحتساب۔ الذی وضع اللہ الحق علی لسانہ وجعل رایہ موافقا للوحی و الکتاب ومن اولاد من ہو الامام الربانی والمجدد للالف الثانی رحمۃ اللہ علیہ الذی صنف کتابہ المسمی بتحقیق النبوۃ حین رای بعض متغلبۃ زمانہ عذب کثیرا من علماء الاسلام بتشدیدات و تعذیبات لا یناسب ذکرہا الرسوخہم فی متابعۃ الشرائع واذعان الرسل وبلغ الامر الی ان ہجر التصریح باسم خاتم الانبیاء علیہ الصلوۃ والسلام فی مجلسہ ومنع ذبح البقرۃ وہو من اجل شعائر الاسلام فی الہند وخرب المساجد ومقابر اہل الاسلام و عظم معابد الکفار و رسوماتہم و عباداتہم وصنف کتابہ فی التردید علی الروافض حین رای فتنتہم قد فشت فی الہند وانما فہمنا ان الخلف الصالح من اتسم بسمات ابائہ اتصف بصفات کبرائہ لیکون اتصافہ بتلک الصفات علی صحۃ انتسابہ برہانا کبیرا۔ ومن لم یتصف فکانہ لم یات بما یکون علی ما ادعاہ سلطانا

نصیرا۔ فیا فائض الجود و یا غایۃ کل مقصود افض علینا من برکات ہذا
الشیخ المؤلف واجزہ عنا وعن جمیع المسلمین ما یوازی عناءہ و یجازی عناءہ
من جمیل الثناء والصالح الدعاء واخر دعوٰنا ان الحمد للہ رب العلمین والصلوٰۃ
والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ وصحبہ اجمعین۔ کتبہ الفقیر محمد قاسم
المتوطن فی بلدۃ گڑھی یاسین ضلع سکھر سندھ

تقریظ جناب قدوۃ السالکین علامہ مخدوم بصر الدین صاحب سیوستانی

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ للہ تعالیٰ در مولٰنا المؤلف الشیخ الکامل۔ والعالم العامل
المشتہر فی المشارق والمغارب۔ صاحب المقامات العلیۃ والمناقب۔ حیث بنی اربعۃ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم وعلی آلہ واصحابہ اجمعین۔ اما بعد پس چونکہ دستور مقرر شدہ کہ قبل از
شروع کتاب مختصر حالات مصنف برائے ازدیاد بصیرت ناظرین ذکر کردہ می شوند۔ بنا بران
نبذے از حالات با برکات حضرت مؤلف ایں کتاب درج کردہ می آید واللہ الموفق والمعین۔
مخفی نماند کہ حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجہ محمد حسن جان صاحب قبلہ
سجادہ نشین درگاہ سندھ وسائیںداد مدظلہ العالی خلف اکبر و قائم مقام حضرت شیخ قطب الوقت
غوث الزمان سراج الاولیاء خواجہ عبد الرحمن صاحب فاروقی مجددی معصومی میباشد۔ در خاندان عالی
سلسلۂ فیوض و برکات وعلوم ظاہری و باطنی ابا عن جد مسلسل و متوارث جاری است۔ بتاریخ
۹ شوال ۱۲۷۸ھ حضرت مولانا المؤلف در دار الرشاد قندہار رونق افروز عالم وجود گشتند و در
ایام طفلی بتحصیل کمالات از خدمت والد بزرگوار خود مشغول شدہ علوم درسیہ و کتب ابتدائیہ را
از آنحضرت درس می گرفتند و بنظر کیمیا اثر حضرت ایشان با علی مدارج کمال رسیدند تا آنکہ در ایام
انقلاب دولت افغانیہ و تسلط حکومت انگریز بر آن دیار حضرت سراج الاولیاء بمعہ تمامی اہل و عیال
در سنہ ۱۲۹۷ھ بارادہ توطن و سکونت بطرف عربستان ہجرت فرمودند و ہمدرد آن زمان حضرت
مؤلف قبلہ باوجود صغر سن در غزوات اسلامیہ در صف مجاہدین و مبارزین اسلام داخل شدہ
شامل زمرۂ والمجاہدون فی سبیل اللہ باموالہم وانفسہم می شدند و چون گذر حضرت
ایشان بر ملک سندھ افتاد حسب استدعاء مخلصین صادقین آن دیار چندی در قریۂ ٹکھڑ از
توابع حیدرآباد سندھ توقف افتاد۔ و در آن ایام بعض علوم عقلیہ و نقلیہ از حضرت علامہ الحاج
الحافظ مولوی لعل محمد صاحب المتعلوی اخذ فرمودند و چون بمعہ جمیع قبایل و عشائر در سنہ ۱۳۰۰

ببلاد حرمین شریفین رسیدند در آں بلاد متبرکہ پنج سال اقامت گزین شدند و از مشاہیر علماء
کرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی احمد دحلان و حضرت شیخ رحمۃ اللہ مہاجر ہندی تکمیل
علوم خصوصاً استفادہ و استفاضۂ علم حدیث و اجازت روایت صحاح ستہ حاصل نمودند
و با وجودیکہ خدمت ذوی الحقوق و سرپرستی جملہ عائلہ و قافلہ و رفقاء سفر کہ مشتمل بر عجائز
و اطفال و زائد از شصت نفر بودند مفوض بذات سامی صفات حضرت مؤلف قبلۂ بودہ
تاہم مع بجاآوری حق الخدمت و ادائے سعی و طواف و حج و عمرہ و زیارت مشاہد و مآثر
متبرکہ و درس علوم و کسب کمالات و حصول سعادات شب و روز کوشان می بودند و ہمدرین
آن ایام با وجود این ہمہ اشغال و علائق محض بلطفِ الٰہی و حسن سعی و عالی ہمتی خویش
بدولت حفظ کلام اللہ شریف مشرف شدند۔ بعد از مدت پنجسال حسب الامر حضرت

والد سراج الاولیا قدس سرہ باز بملک سندھ معاودت فرمودند و در قریۂ بھکر تقریباً دہ
سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیا در سنہ ۱۳۱۵ھ بجوار رحمت الٰہی پیوستند
حضرت مؤلف قبلہ باتفاق اعزہ و علماء و مریدین و مخلصین مسند آرائی طریقۂ آبا و اجداد
شدند و در قریۂ ٹنڈہ سائیں داد خانقاہ و مکانات و مسجد تعمیر فرمودہ سکونت اختیار نمودند
و در سنہ ۱۳۲۲ھ باز داعیۂ سفر حرمین شریفین (کہ ہمیشہ مرکوز خاطر عاطر می باشد) تازہ شد
و با جماعت مخلصین و محبین سفر میمنت اثر بخیر و خوبی تمام نمودہ مراجعت فرمودند باز
در سنہ ۱۳۳۲ھ معاودت حج و زیارت نمودند نوبت چہارم برائے زیارت انبیاء و اولیاء
براہ عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آں دیار جمیع مشاہد و مزارات
متبرکہ را زیارت نمودہ بعد از حج و زیارت روضہ مطہرہ براہِ شام و بیت المقدس
معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیہم السلام مشرف و فیضیاب شدند حالات
عجیبہ و غریبہ کہ درین اسفار مشاہدہ شد جملہ در سفرنامہائے خود مفصلاً مرقوم فرمودہ اند
والحال بر خانقاہ شریف کہ مأدی الغرباء و مرجع الفقراء و العلماء است در ٹنڈہ
سائیں داد ڈاکخانہ ٹنڈہ محمد خان ضلع حیدرآباد سندھ بہ ارشاد و ہدایت بندگان خدا
مشغول اند و اوقات شریفہ بوظائف عبادات و خیرات و مبرات معمور و معروف خصوصاً
در خدمت خلق اللہ و ہمدردی بنی نوع انسان و حمایت مذہب اہل سنت و جماعت و
قمع و قلع مذاہب باطلہ و ضلالات شائعہ کہ بہ ہر طرف عالمگیر شدہ اند وجود شریف
حضرت ایشان درانچنین زمانہ قحط الرجال از مغتنمات عزیزہ و نعماء عظمیٰ است
متع اللہ المسلمین بطول بقائہ و افاض علینا من فیوضہ و برکاتہ آمین۔ و حضرت
ایشان با وجود کثرت مطالعہ و سعت معلومات و تبحر در علوم دینیہ و قدرت بر تالیف

وتصنیف بجمال سلاست و نفاست بسبب قلت فرصت و عدم فراغت چند
رساله هائے مختصر و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسماء بعضے از آنها مرقوم
می شوند۔ انیس المریدین کتابے است مشتمل بر اسرار و فوائد عجیبه در ذکر مقامات و
خوارق عادات حضرت قبله بزرگوار خود که نافع و مفید خاص و عام است۔ انساب الانجاب
در نسب حضرات مجددیه که اسماء تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه دران درج فرموده اند
رساله تهلیلیه در معنی کلمه طیبه و بیان عقائد مذهب اهل السنت والجماعت و این هر سه
تالیفات خود را بسعی خویش طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اند بسیار
اند منها شفاء الامراض عربی در وظائف و اعمال و تعویذات مجربه منها رساله

رد قادیانی منها رساله عالم برزخ در بیان روح عربی منها رساله تحقیق الجمعة
فی القری عربی منها اشاره الی البشاره در تردید اقوال معترض بر مکتوبات
شریف منها سفرنامه ها و شرح چهل کاف و اجازت نامه احادیث مسلسل از
شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منها شرح حکم شیخ عطاء الله الاسکندرانی منها
ترجمۂ عهود و مواثیق شیخ عبدالوهاب شعرانی فارسی و منها الاصول الاربعة فی
تردید الوهابیه منها رسالة فی احکام الطاعون عربی منها سرور المحزون فی اللطائف
عربی منها رسالة فی ذکر اولیاء الزمان الذین تشرف المؤلف بملاقاتهم منها
رسالة فی عجائب مصنوعات الله تعالیٰ فارسی وغیرها۔ و آخر دعوٰنا
ان الحمد لله رب العٰلمین والصلوٰة علی سید المرسلین و آله و صحبه
اجمعین

دُعَاءُ التَّوْحِيد

يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِآبَاءِ وَاُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِأَبْنَائِي وَبَنَاتِي وَلِإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأُسْتَاذِي عَبْدِ الْحَكِيمِ الْآرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللّٰهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْاِسْتِغْفَار

اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيَّ الْقَيُّومَ وَأَتُوبُ اِلَيْهِ

بسم الله الرحمن الرحیم

عرض تبریکات عید اضحی و سلام دل آواره برای محترم
مولنا صاحب حسین حلمی ابن
سعید استانبولی

مبارک باد میگویم برایت عید اضحی را
به پهنای دل گیتی مسلمانان دنیا را

سلام و احترام ما برد باد صبا سویت
بهم پیوسته یکجا در نظر خون جگرها را

حضور آن مکرم تر ز جان و دل بهر میدان
سلام دل بپا خیزد ز سوی غنچه گلها را

به مولانا حسین از دل که باشد مرد صاحب دل
بگویم راز پنهانی چو سالک پیر دانا را

همه نجوای من این است که ملحد در کمین است
به هر میهن فتنهٔ دین است مهد ملک دلها را

سلام مردم آوارگان مرز افغانی
نثار ما ترا بادا بهار شهر نیبارا

چه گویم اینقدر گویم ز سوز میهن اسلام
که در خون خفته بینی شهر و دشت و منزل ما را

یتیمان و سیه روزان همه در نوحه و زاری
چو قندیلی بپای عرش بینم آه دلها را

(مسلمانان مسلمانان! مسلمانی مسلمانی)
که ملحد تشنهٔ خون است و برپا کرده غوغا را

«فغان ما در غمدیده می آید بگوش من»
درین شبهای عید ما شنو ماتم سراها را

«در به شهر خود چرا گسترده بینم دامن ماتم»
مگر آنجا تگرگ مرگ زنها افگنده دلها را

بیا بشنو ز قبرستان ما زین طرفه در میهن
که موج راکت و بمها کشیده شبخون نهارا

گذر افتد ترا گر جانب شیران درین وادی
بروی خاک و خون افتاده بینی پا و سرها را

«یتیم طفل اشک ما نگر در پرپر لاله»
ز نقش خون ما دارد فلک ارژنگ ما را

چو شام تیره کام تلخ دامان عدو گیرد
سعادت آورد در روز رزم جولان صف آرا را

«مسلمانان پس از نه قرن می بارد کنون آتش
کجا بخشد اثر گر محشری برپا کنند ما را

چرا ناموس اسلام و وطن در فتنهٔ خونین
چرا شمشیر حق نشکسته این دیر و کلیسا را

بحکم واعتصم ای مومنان با یک صف مرصوص
خوشا ایستادگی با مردمان سر بکف ها را»

۱۴۰۶ - ۱۹۸۶